

1- همواره مقام وحدانی ، عامل حفظ و بقای عالم کثرت است ، مثل روح که دارای مقام وحدانی و مجرد است و که عامل حفظ و بقای بدن است و اگر بدن ارتباطش را با روح قطع کند متلاشی می‌شود.

جامعه انسان‌ها هم که حقیقتش کثرت است اگر از طریق پذیرش حکم خدا به مقام وحدت متصل نشود، دیگر بقاء و حیات حقیقی ندارد، بلکه حیاتش دروغین و انسجامش وهمی است. مثل بدن مرده‌ای است که به واقع انسجام و یگانگی حقیقی ندارد و دیگر حقیقتاً اعضاء در اختیار یک هدف واقعی قرار ندارند. پس جامعه از طریق پذیرش حکم خدا در روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی حیات حقیقی خواهد داشت و مسلم به اهداف حقیقی خود خواهد رسید.

2- خداوند در سوره شوری آیه 9 می‌فرماید : « **فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ** » یعنی فقط خدا « ولی » است و لذا فقط حکم خدا باید در امور انسان - اعم از شخصی و اجتماعی - حاکم باشد .

3- برای حاکمیت حکم خدا بر انسان مختار ، نبی و امام نیاز است ، پس نبی و امام آینده نمایش حکم خدایند و هیچ چیزی از خود ندارند، به همین جهت هم در رابطه با پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌گوییم « **عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ** » او بنده خدا و رسول اوست، یعنی بندگی را ابتدا می‌آوریم .

4 - در زمان غیبت امام زمان (عجل‌الله‌تعالی) برای اینکه رابطه انسان و جامعه با آسمان معنا قطع نشود و حکم خدا در امور انسان‌ها - اعم از شخصی و اجتماعی - جاری و حاکم باشد ، ضرورت دارد یک کارشناس کشف حکم خدا از طریق کتاب و سنت ، در صحنه باشد تا این نیاز برآورده شود و به این فرهنگ اصطلاحاً « ولایت فقیه » می‌گویند.

5 - خدایی که براساس حکمت بالغه‌اش هیچ نیازی را بی‌جواب نمی‌گذارد و برای ما پیامبر و امام پرورید ، چون در زمان غیبت نیاز به یک فقیه اعلم و شجاع و متقی داریم ، این چنین فقیه‌ای را هم می‌پروراند ، و وظیفه مردم است تا از طریق خبرگان فقیه شناس او را کشف نمایند، و اگر جامعه گرفتار معصیت و فساد نباشند خداوند خبرگان را نسبت به کشف فقیه پروریده شده راهنمایی می‌کند.

در رابطه با ولایت فقیه شبهاتی را مطرح کرده‌اند که به دو نمونه آن جواب می‌دهیم. **سؤال :** با توجه به اینکه کسی نیاز به ولی دارد که خودش به خودی خود نتواند اموراتش را مدیریت کند ، مگر ملت مسلمان صغیر یا سفیه‌اند که نیاز به ولی دارند ؟

جواب : نیاز به ولی دو جنبه دارد . یکی از جنبه دیوانگی و یکی از جنبه فرزاندگی . یعنی هم پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) ولی و سرپرست می‌خواهند که سرپرست او خدا است ، و هم مؤمنین ولی می‌خواهند که آن ولی ، خدا و رسول و امام اند . و هم دیوانگان و کودکان سرپرست می‌خواهند که آن سرپرست، کسی است که باید امورات آنها را به عهده بگیرد. تفاوت امر هم در این است که « ولی مؤمنین مثل پیامبر و امام ، وقتی دستور می‌دهند برای خودشان هم واجب است که انجام دهند ، چون در واقع حکم خدا را اظهار می‌دارند . اما سرپرست و « ولی کودکان و سفیهان اگر دستوری بدهند برای خودشان واجب نیست . و ولایت فقیه از نوع ولایت بر فرزندانگان است و به همین جهت هم حکم فقیه بر خودش هم واجب است که انجام دهد .

سؤال : اگر تنها راه نجات انسان‌ها اجرای حکم خدا در امورات اجتماعی و فردی آنهاست ، پس چرا پس از بیست سال اجرای برنامه ولایت فقیه هنوز مشکلات زیادی باقی است ؟

جواب : اولاً غفلت نکنیم که مسئله ولایت فقیه، مثل مسئله روزه گرفتن است که باید همواره تلاش کنیم که روزه ما به آن روزه واقعی که دین دستور داده است نزدیک شود تا ثمرات واقعی‌اش را حس کنیم، و این طور نیست که اگر امسال نتوانستیم آن گونه که دین فرموده روزه بگیریم و به واقع تمام اعضائمان اعم از چشم و گوش و قلبمان روزه نبود ، تصمیم نمی‌گیریم سال دیگر روزه بگیریم ، بلکه برعکس، تلاش می‌کنیم سال دیگر روزه‌ای بگیریم که به مقصد و هدف نزدیک‌تر باشد. و مسئله حاکمیت حکم خدا از طریق ولی فقیه برای نجات جامعه هم همین طور است که باید همواره تلاش کنیم حکم خدا از طریق ولایت فقیه در امورات جامعه حاکم شود، تا آرام آرام به آن نتایجی که باید برسیم دست پیدا کنیم .

ثانیاً : اگر از حاکمیت حکم خدا از طریق ولی فقیه دست برداریم ، آیا راه دیگری هم برای بشر داریم ؟ آیا بقیه کشورهای دنیا به جهت همین فاصله گرفتن از حکم خدا گرفتار این همه مشکلات غیرقابل علاج نشده اند و حتی گرفتاری های ما هم به جهت تأثیرپذیری از همان فرهنگ های بریده از حکم خدا نیست ؟

مقدمه

تاریخ به صرف و قیامش تکرار نمی شود ، یعنی عیناً کربلا با همان شخصیت های مثبت و منفی اش تکرار نمی شود . ولی در درون آن حادثه ، عناصری هستند که از زمان و مکان جلوترند . عناصری که با دوره ما حرف می زنند و آن اندیشه را به دوره حاضر منتقل می کنند . پس تاریخ در کلیت و اصول و روحی که حاکم بر قضایا است ، تکرار پذیر است .

پس برای اینکه بینش پیدا کنیم از تاریخ شروع می کنیم ، ولی در سطح وقایع نمی مانیم تا بتوانیم دارای بینش سیاسی شویم .

برای اینکه بفهمیم حادثه ای ریشه دار است یا نه ، مطالعه تاریخ الزامی است و برای اینکه آن حادثه ریشه دار درست تحلیل شود ، باید ریشه آن درست تحلیل شود . به عنوان مثال وقتی متوجه شدیم ریشه روشنفکری در کشور ما به امثال میرزا ملکم خان و میرزا فتحعلی آخوندزاده و حاج سیاح برمی گردد ، در تحلیل های بعدی راحت می توان موضع گیری های روشنفکران را تحلیل نمود .

عموماً از الفاظ جریان ها نمی توان مطلب اصلی آن را در آورد ، بلکه باید به ریشه آنها رجوع کرد . این مسلم است که در بررسی یک پدیده تاریخی باید ابتدا آن قواعدی را شناخت که منجر به ایجاد آن پدیده شده است . و این نیز مسلم است که انسان ها با اطلاعات محدودی که دارند نمی توانند به خوبی ادعا کنند که از آن قواعد با خبرند و از رمز و راز ظهور و افول تمدن ها آگاهی دارند ، و از طرف دیگر خالق هستی در کتاب خود در مورد علت صعود و سقوط تمدن ها ساکت و خاموش نیست . و لذا است که باید قبل از بررسی هر حادثه تاریخی قواعد و سنت های مطرح شده در مورد سقوط و صعود تمدن ها در کتاب الهی را بشناسیم تا از عمق تحلیل خود محروم نگردیم و تحلیل سطحی و بی پایه در دست نداشته باشیم .

قرآن ، بهترین تحلیل تاریخ

قرآن در آیات 82 و 83 سوره مؤمن می فرماید : « أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ، كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ أَثَاراً فِي الْأَرْضِ فَمَا أَعْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ » (82) آیا کسانی که در

مقابل پیامبر ایستاده اند یک سیر تاریخی - جغرافیایی در زمین انجام نمی دهند تا ببینند عاقبت ملتهای قبل از اینها - آنگاه که مقابل پیامبران ایستادند - چه شد ؟ در حالی که قبلی ها از نظر کثرت و قدرت تغییر زمین و هموار کردن می فرماید : آن از این مردم امروزی توانا تر بودند ، ولی حاصل کارشان آنها را بی نیاز نکرد ؟ و از هلاکتشان نرهانیدشان . و در ادامه « فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ » (83)

وقتی پیامبران شان به سوی آنها می آمدند تا رمزو راز رستگاری را به گوش آنها بخوانند ، به علم خود مشغول و شاد بودند و آن علوم بشری را برای نجات خود کافی می دانستند و پیامبران را به تمسخر می گرفتند که هیچ عذابی نخواهد آمد ، و آخر الامر همان عذابی که آنها مسخره می کردند ، آنها را فرا گرفت . یعنی همان علم دنیایی آنها که موجب قدرت و پیشرفت آنها شده بود آنها را مغرور کرد و خود را زرنگ پنداشتند و از زندگی معنوی ، خود را بی نیاز تصور کردند و آنچه را که پیامبران به آنها عرضه داشتند را غیر مفید قلمداد کردند و لذا نابود شدند ، و خداوند می فرماید به آثار ویران شده آنها در پهنه زمین بنگرید و موضع گیری خود را در مقابل دین تصحیح کنید .

در آیه 13 سوره یونس می فرماید : « وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا » چه ملتهایی را به جهت ظلمی که روا داشتند نابود کردیم ، چرا که وقتی پیامبران شان با دلایل روشن برایشان آمد - تا رمز ماندگاری آنها را که دینداری بود برای آنها روشن کنند - نپذیرفتند و ایمان نیاوردند .

می خواهیم خدمت خوانندگان در یک کلمه عرض کنیم که : قرآن عزیز ، رمز نابودی و بی ثمری ملتها را بی توحیدی و رها کردن پرستش خدای یگانه می داند و

تأکید دارد ملتی که گمان کند خودش بدون برنامه انبیاء می‌تواند زندگی را ادامه دهد، محکوم به نابودی است، و درست در موقعی که همه کارهایش را به اتمام رسانده و عالم را به کام خود می‌بیند، ناگهان همه چیز را از دست خود رفته می‌یابد، و خداوند فرمود: «فَأَخَذْنَا مِنْهُمُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» ناگهان آنها را گرفتیم و آنها متوجه نشدند چگونه هلاک شدند. پس وظیفه ما است که از این زاویه زندگی را بررسی کنیم و تاریخ را تحلیل نمائیم و رمز سقوط رژیم شاه را بنگریم و از آن عبرت بگیریم، تا خدای ناکرده خودمان در آن مردابی فرو نرویم که ملت‌های نابود شده، فرو رفتند و انقلاب الهی که هدیه خدا به این ملت بود را ارزان از دست بدهیم.

عافل از سر بنهد این هستی و باد چون شنید انجام فرعونان و عاد

چه نیازی به تحلیل انقلاب

انقلاب اسلامی با تمام سوابق طولانی که ریشه در تاریخ دوران مختلف اسلامی دارد، باز نیاز به تحلیل‌ها و برداشتهای صحیحی دارد که بتواند در تداوم انقلاب، و در برخورد با القائات و دشمنی‌های مخالفین، راه نورانی خود را طی کند، و برای پیاده کردن احکام الهی اسلام و برگرداندن حقوق از دست رفته مسلمین و مستضعفین، ارائه طریق نماید. **واز همه مهم‌تر زندگی دنیایی را معنای روحانی ببخشد** و انسان در گیر و دار زندگی زمینی از حیات ابدی خود غافل نشود.

از طرف دیگر فرزندان انقلاب اسلامی وقتی خوب توانستند انقلاب اسلامی‌شان را بشناسند، متوجه می‌شوند این نعمت الهی «از جانب خداوند منان بر این ملت مظلوم و غارت زده عنایت شده است» و لذا در راه حفاظت و پاسداری از آن کوشش لازمه را خواهند کرد، و روشن خواهد شد که چرا شهیدان، یعنی انسان‌های بزرگ و شجاع زمان خود، تا نثار خون خود در راه ایجاد و دفاع از این انقلاب، به صحنه آمدند.

راستی اگر حقیقت و عظمت این انقلاب برای نسل جوان درست روشن نشود، مگر نه این است که در ساده‌ترین شرایط، آن را رها می‌کند؟ و حتی متوجه نخواهد شد چه چیزی را دارد از دست می‌دهد، مگر وقتی از دست داد و آثار سوء از دست رفتن انقلاب ظاهر گشت، که آن وقت هم دیگر کار از کار گذشته است. لذا است که ضرورت یافت هر چند اندک نگاه تحلیلی نسبت به انقلاب اسلامی صورت گیرد. ابتدا انقلاب را در منظر معمار انقلاب می‌نگریم.

امام خمینی (رضوان الله علیه) در وصیت‌نامه خود می‌فرمایند:

«... به ملت عزیز ایران توصیه می‌کنم نعمتی که با جهاد عظیم خودتان و خون جوانان برومندان به دست آوردید همچون عزیزترین امور، قدرش را بدانید و از آن حفاظت و پاسداری نمایید و در راه آن که نعمتی عظیم الهی و امانت بزرگ خداوندی است کوشش کنید و از مشکلاتی که در این صراط مستقیم پیش می‌آید نهراسید که **إِنَّ تَنْصُرَ اللَّهُ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ**» (صحیفه انقلاب ص 13)

امام (ره) هدف اسلام و همه معصومین را تشکیل حکومت اسلامی می‌دانند، چرا که در سایه چنین حکومتی انسان‌ها می‌توانند به آنچه برای دنیا و آخرتشان مفید است دست یابند، می‌فرمایند:

«... ما مفتخریم که ائمه معصومین ما (صلوات الله و سلامه علیهم) در راه تعالی دین اسلام و در راه پیاده کردن قرآن کریم که تشکیل حکومت عدل، یکی از ابعاد آن است در حبس و تبعید بسر برده و عاقبت در راه براندازی حکومت‌های جائرانه طاغوتیان زمان خود شهید شدند» (صحیفه انقلاب ص 3)

اهداف و ریشه‌های انقلاب از نظر امام خمینی (ره)

می‌فرماید: «... ما مفتخریم که می‌خواهیم مقاصد قرآن و سنت را پیاده کنیم و اقشار مختلف ملت ما در این راه بزرگ سرنوشت ساز سر از پا نشناخته جان و مال عزیزان خود را نثار راه خدا می‌کنند».

انقلاب اسلامی از يك سو با فریاد الله اکبر مظلومان، و از طرف دیگر با عنایت خاص الهی پیوند خورده و به دلیل همین ویژگی‌ها بوده است که در برابر قدرتهای شیطانی به پیروزی رسیده است. امام (ره) در این رابطه می‌فرمایند:

«... اگر نبود دست توانای خداوند، امکان نداشت يك جمعیت

سی و شش میلیونی با آن تبلیغات ضد اسلامی و ضد روحانی، خصوص در

این صد سال اخیر و با آن تفرقه افکنی‌های بی‌حساب قلم داران
و آن همه مراکز عیاشی ... با این همه و دهها مسائل دیگر از جمله
به انزوا و عزلت کشیدن روحانیان ممکن نبود این ملت با این
وضعیت یک پارچه قیام کنند و تردید نیست که این يك تحفة
الهي و هديه غیبي بوده (صحیفه انقلاب)

امام (ره) انگیزه انقلاب اسلامی را همان تحقق انگیزه مقدس انبیاء می‌دانند و
در این رابطه می‌فرمایند :

« آنچه شما ملت شریف و مجاهد برای آن بپا خاستید
والا ترین مقصدي است که از صدرعالم در ازل و از پس این
جهان تا ابد عرضه شده است و خواهد شد و آن مکتب الوهیت به
معنی وسیع آن و ایدة توحید با ابعاد رفیع آن است و
کوشش تمام انبیاء عظام (علیهم السلام) و اولیاء معظم (سلام الله علیهم)
برای تحقق آن بوده و راه یابی به کمال مطلق و جلال و جمال
بی‌نهایت جز با آن میسر نگردد» صحیفه انقلاب

امام (ره) خطرها و آفت‌ها را برای آینده گوشزد می‌کنند و می‌فرمایند :

« بی‌تردید رمز بقاء انقلاب ، همان رمز پیروزی است و رمز
پیروزی را ملت می‌داند و نسل‌های
آینده در تاریخ خواهند خواند که دو رکن اصلی آن « انگیزه
الهي و مقصد عالی حکومت اسلامی
و (اجتماع ملت در سراسر کشور با وحدت کلمه) برای همان
انگیزه و مقصد است .
اینجانب به همه نسل‌های حاضر و آینده وصیت می‌کنم که اگر
بخواهید اسلام و حکومت الله برقرار
باشد و دست استعمار و استثمارگران خارج و داخل ازکشورتان
قطع شود ، این انگیزه الهي را که
خداوند تعالی در قرآن کریم بر آن سفارش فرموده است از
دست ندهید و در مقابل این انگیزه که
رمز پیروزی و بقاء آن است ، فراموشی هدف و تفرقه و اختلاف
است » صحیفه انقلاب

حفظ اسلام از اهمّ واجبات

یکی از ریشه‌های عمیق انقلاب اسلامی که انگیزه اساسی خیزش مردمی این
انقلاب محسوب می‌شود ، اعتقاد اسلامی بر حفظ و حراست از اسلام می‌باشد که از
دیدگاه اسلام از اهمّ واجبات محسوب می‌گردد . اصولاً کلیة جنبش‌های اصیل اسلامی
از این مشخصه برخوردار بوده و حرکت‌شان در جهت حفظ اسلام و احیاء آئین الهي
بوده است ، و امام (ره) در این رابطه می‌فرمایند :

« ... حفظ اسلام در رأس تمام واجبات است ، که انبیاء
عظام در راه آن کوشش و فداکاری جان‌فرسا نموده‌اند و
هیچ مانعی آنان را از این قضیه بزرگ باز نداشته ... امروز
بر ملت ایران خصوصاً ، و بر جمیع مسلمانان عموماً واجب است
این امانت الهي را که در ایران به طور رسمی اعلام شده با
تمام توان حفظ نموده .

امام (ره) شناساندن اسلام را به عنوان راه زندگی انسان در دنیا و
آخرت وظیفه همه مسلمانان جهان می‌دانند و می‌فرمایند :

« مسئله تبلیغ تنها به عهده وزارت ارشاد نیست ، بلکه
وظیفه همه دانشمندان و گویندگان و نویسندگان و هنرمندان
است تا چهره نورانی اسلام را برای جهانیان روشن نمایند
که اگر این چهره با آن جمال جمیل که قرآن و سنت در همه
ابعاد به آن دعوت کرده از زیر نقاب مخالفان اسلام و کج
فهمی‌های دوستان خودنمایی نماید ، اسلام جهان گیر خواهد
شد» .

و معنی صدور انقلاب را در واقع همین می‌دانند که مسلمانان ، اسلام را خوب
بشناسند و اهداف آن را در اجتماع خود پیاده کنند . می‌فرمایند :

«... وصیت من به همه مسلمانان و مستضعفان جهان این است که شماها نباید بنشینید و منتظر باشید که حکام و دست اندرکاران کشورتان یا قدرت‌های خارجی بیایند و برای شما استقلال و آزادی را تحفه بیاورند...» .

در دیدگاه امام (ره) حوزه و دانشگاه دو پایگاه اساسی برای انقلاب است و جهت استمرار آن بر پیوند این دو قشر انقلابی تأکید دارند و می‌فرمایند : «... توصیه اینجانب آن است که نسل حاضر و آینده غفلت نکنند و دانشگاهیان و جوانان برومند عزیز هر چه بیشتر با روحانیان و طلاب علوم اسلامی پیوند دوستی و تفاهم را محکم‌تر و استوارتر سازند و از نقشه‌ها و توطئه‌های دشمن غدار غافل نباشند و به مجرد آنکه فرد یا افرادی را دیدند که با گفتار و رفتار خود در صدد است بذر نفاق بین آنان افکند ، او را ارشاد نمایند و اگر تأثیر نکرد از او روگردان شوند و او را به انزوا کشانند و نگذارند توطئه ، ریشه دواند که سرچشمه را به آسانی می‌توان گرفت و مخصوصاً اگر در اساتید کسی پیدا شود که می‌خواهد انحراف ایجاد کند او را ارشاد و اگر نشد از خود و کلاس خود طرد کنند...» .

و نیز در مورد دانشگاه‌ها می‌فرمایند :

«... اما در دانشگاه نقشه آن است که جوانان را از فرهنگ و ادب و ارزش‌های خودی منحرف کنند و به سوی شرق یا غرب بکشانند و دولتمردان را از بین اینان انتخاب و برسرنوشت کشورها حکومت دهند تا به دست آنها هر چه می‌خواهند انجام دهند . اینان کشور را به غارت زدگی و غرب زدگی بکشانند و قشر روحانی با انزوا و منفوریت و شکست ، قادر بر جلوگیری نباشد...»

در رابطه با انقلاب اسلامی دو سؤال مطرح است :

1- چه چیزی اتفاق افتاده است و برای فهم آن چه باید کرد ؟

دیدگاه اسلام در مورد انقلاب با تفسیر و تحلیل غربی و مارکسیستی - که عمدتاً ریشه انقلاب را اقتصادی می‌پندارند - فرق دارد . عامل عمده انقلاب در تحلیل اسلامی آرمان‌خواهی و عقیده به مکتبی است که نخست گروه پیشرو مجاهدان را وارد میدان مبارزه انقلابی می‌کند ، و سپس با بسیج توده‌های گسترده مردم ، انقلاب را به درون جامعه می‌کشاند ، و انقلاب را به صورت مردمی به پیروزی می‌رساند - یعنی بحث از جهاد فی‌سبیل‌الله است در مقابل طاغوت و حاکمیت حکم خدا که برای هر فطرتی خوشگوار است و به همین جهت نقش مسجد و حوزه علمیه در این انقلاب درخششی خاص دارد .

مسجد محل بازگشت به خویشتن خویش هر انسانی است ، و عموماً آرمان‌های معنوی انسان‌ها در مساجد یافت‌شدنی است ، و سادگی آن ، حکایت از راز معنوی آن دارد و بنا به روایات : جایگاه فرشتگان است و محل خواندن خدا و یگانه پرستی .

از آنجا که عبادت خدا جز از طریق برپایی عدالت امکان پذیر نیست ، پس ایجاد حکومت عادلانه نیز در راستای بندگی خداوند است و مساجد نیز در این امر باید برای تحقق چنین حکومتی مورد استفاده قرار گیرد و هیچ محلی چنین شایستگی را ندارد و به واقع هدایت و روشن کردن مردم از طریق مساجد و توسط روحانیت متعهد ، نقش واقعی مسجد را اثبات نمود ، و سراسر ایران از طریق خانه خدا در مقابل دشمنان خدا به پیام برخاستند و تا چند سال بعد از انقلاب ، رفراندم‌ها و انتخابات متعدد و پشتیبانی از جنگ ، همه از طریق مساجد انجام شد .

نقش حوزه علمیه

طغرل سلجوقی به محلات شیعه نشین بغداد حمله کرد و کتابخانه‌ها را از جمله کتاب‌های شیخ الطائفه شیخ طوسی را به آتش کشید و او ناگزیر هجرت به نجف اشرف شد (سال 447 هجری) و نخستین حوزه و دانشگاه بزرگ شیعه را بنیاد نهاد و حوزه‌های پراکنده به محوریته محکم وصل شدند . برای حوزه نجف دو رسالت بیشتر مطرح بود ، یکی اینکه حوزه به صورت کانون پرورش علوم و معارف

اسلامی و تربیت علمای بزرگ اسلامی باید باشد. و دیگر پاسداری از اسلام و مسئولیت مرزبانی فکری جوامع اسلامی و شیعی. که به حق در این هزارساله عمر خود خوب از عهده مسئولیتش برآمد و موجب شد شیعه علی‌رغم دسیسه‌های دشمنان بتواند حقانیت خود را اثبات کند و قدرت پرورش عالمان بزرگ را نشان دهد.

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری (سال 1340 هجری قمری) از اراک به قم مهاجرت نمود تا آنچه در روایات به آن نوید داده شده بود جامعه عمل بپوشاند و استعدادهایی که بناست در حوزه علمیه قم به فعلیت برسند را در تاریخ به تحقق برساند. او علی‌رغم تهاجم رضاخان و تحریک غرب‌زدگان در نفی فرهنگ دینی، حوزه علمیه قم را بوجود آورد و به واقع خیلی از خطراتی که اسلام و مسلمین را تهدید می‌کرد دفع نمود، در حدی که نه تنها با تلاش غرب دین اسلام از بین نرفت، بلکه با مرکزیت قم، حوزه علمیه منشاء انقلابی عظیم شد. که در صفحات بعد در مورد خصوصیات حوزه علمیه، بررسی‌هایی خدمت عزیزان مطرح خواهد شد.

اسلامی

پس از آنکه پیامبر(ص) رحلت فرمودند و جریان کوتاهی فرهنگی در سقیفه حکم خدا را که در غدیر به مسلمانان پیشنهاد شد نادیده گرفتند و خلیفه اول و دوم و سوم به میدان آمدند، اسلام از جهت‌گیری صحیح خود خارج گشت و برای حاکمیت اسلام در چهارساله حکومت علی(علیه السلام) نیز زمینه‌ها از دست رفته بود. و بالاخره هزار ماه بنی امیه بر جامعه اسلامی حکومت کرد، و جامعه اسلامی متوجه شد هزار ماه از آرمان‌های اسلامی خود عقب افتاده است. و باز مسلمانان بازی خورده توسط عناصر سیاسی در سال (132 ه.ق) و انقراض حکومت اموی به جای برگشت به سوی ائمه معصومین امید خود را به بنی‌عباس بستند که در نهایت دست کمی از بنی‌امیه نداشتند و بالاخره چیزی نگذشت که جهان اسلام با ترکان عثمانی روبرو شد و شیعه که همواره به دنبال حاکمیت فرهنگ ائمه معصومین بود در درون دولت عثمانی اولین دولت مستقل خود را تشکیل داد و

انقلاب اسلامی، مقصد همه انبیاء:

انقلاب اسلامی از یک جهت طرحی است که خداوند از طریق پیامبرانش برای زندگی زمینی بشر مطرح فرموده و در تمام طول تاریخ همواره انبیاء در صدق و وجود آوردن آن بودند منتها همواره عده‌ای مقابل انبیاء قرار می‌گرفتند و مانع می‌شدند که انقلاب انبیاء به ثمره لازم خود برسد، و حتی طوری در مقابل انقلاب‌های دینی انبیاء می‌ایستادند که گاهی مستضعفین از ادامه راه خسته و مأیوس می‌شدند و به پیامبران خود می‌گفتند: پس چه شد یاری خدا (مَتِي نَصْرُ اللَّهِ) . ولی باز پس از چندی مردم متوجه می‌شدند رمز پایداری و نجات در به پا کردن همان حکومت دینی است که انبیاء آورده‌اند، هرچند باز پس از مدتی در همان حکومت دینی عده‌ای دل در گرو دنیا می‌سپردند و جهت آن حکومت را منحرف می‌کردند و مستضعفان را از دفاع از حکومت‌شان مأیوس می‌نمودند، ولی باز انبیاء می‌آمدند و مردم را آگاه می‌کردند که باید بیشتر متوجه شد که ستمگران و دنیاداران در حکومت‌های الهی نفوذ نکنند و راه حل، ترک حکومت دینی و سپردن امور جامعه به غیر متدینین نیست، بلکه راه اصلی آن است که حکومت الهی را هرچه سالم‌تر پایدار نمود.

در همین راستای حاکمیت دین در نظام اسلامی، در «غدیر» پایه حکومت دینی به روشی کاملاً عمیق طراحی شد و آن اینکه باید از طریق حاکمیت امام معصوم زندگی زمینی انسان‌ها به ثمر برسد و بالاخره هم بشر چاره‌ای ندارد جز اینکه به فرهنگ غدیر روی کند و پس از انحرافات صدر اسلام از غدیر و پس از تجربه ناقص حاکمیت فرهنگ غدیر در سلسله صفوی، و پس از انقلاب بزرگ ولی ناتمام مشروطه، انقلاب اسلامی اولین طلوع انقلابی است که انبیاء به دنبال آن بودند بدون اینکه از نظر تئوریک نقص‌های انقلاب‌های پیشین مثل به رسمیت شناختن حاکمیت شاهان را، داشته باشد. و البته و صد البته برای شکل‌گیری این انقلاب در تاریخ معاصر جهان فراز و فرودهایی را باید پشت سر گذاشت.

نتیجه: پس ملاحظه می‌فرمایید که علاوه بر اینکه باید ریشه انقلاب اسلامی را در آرمان همه انبیاء دانست که در مکتب اسلام و در غدیر به طور مشخص‌تر ظاهر شد ولی به جهت انحراف صدر اسلام به فراموشی سپرده شد. از طرف دیگر می‌توان ریشه انقلاب اسلامی را در ظهور سلسله صفویه دانست، به این معنا که حکومت شیعی پس از صدر اسلام با صفویه شروع شد و به همین دلیل است که ما نیز بحث خود را هرچند به صورت گذرا از صفویه شروع می‌کنیم.

عامل به وجود آمدن حکومت صفویه و نقش تاریخی آن

عامل پای‌گیری حکومت صفویه سقوط بغداد در سال (655 ه . ق) می‌باشد که دیگر آن قداست کاذب خلیفه در جهان اسلام شکسته شد و زمینه برای افکار شیخ صفی‌الدین اردبیلی (متولد 735) فراهم گشت .

از زمان شیخ صفی‌الدین اردبیلی تا شاه اسماعیل اولین شاه صفوی که در سال 907 تاج‌گذاری کرد ، دو قرن طول کشید که این دو قرن به تدریج تصوف فردگرا به سمت حکومت سیر کرد (دو قرن تدارک صبورانه) .

اقتدار و احیای تشیع در ایران تقریباً با رنسانس که با فتح قسطنطنیه شروع شد (1453 میلادی یا 857 قمری) همراه است. با ایجاد شرایط قدرت‌نمایی انسان اروپایی (مثل اختراع چاپ - ساخت باروت و...) توسعه فکر اروپایی شروع شد . با شروع حکومت نوین شیعه صفوی در ایران وحدت ملی و توسعه فرهنگی و اقتصادی شروع گشت و علمای شیعه مورد توجه قرار گرفتند که البته در نهایت، شاه سلطان حسین صفوی سلسله صفویه را به ضعف کشاند و این سلسله از طریق محمود افغان در سال 1135 سرنگون گشت . اما ریشه فکری حاکمیت تشیع و اینکه ایران دیگر به عنوان کشوری شیعه پا به عرصه وجود گذاشت با از بین رفتن صفویه ، از بین نرفت .

نادر شاه از قهرمان ملی تا فاجعه ملی

نادر که برای دفع حمله افغان‌ها سرداری در لشکر شاه تهماسب دوم بود، بالاخره با ضعف دولت صفوی در سال 1148 ه . ق به عنوان قهرمان ملی تاج‌گذاری کرد ولی چون می‌خواست تشیع را از اینکه مذهب رسمی کشور باشد خارج کند و نیز به جهت دیکتاتوری‌هایی که می‌کرد به عنوان فاجعه ملی تبدیل شد و با قتل نادر در 1160 و با روی کار آمدن کریم خان زند آرام آرام زمینه حاکمیت سلسله قاجار فراهم شد .

سلسله قاجار

دوره قاجاریه مصادف است با شکوفایی انقلاب صنعتی و وقوع انقلاب فرانسه و دوره انحطاط ایران ، زیرا قاجاریه خود را یک قبیله فاتح می‌پنداشت و نه مثل سلسله صفویه یک حاکمیت مسئولیت‌دار . مضافاً که ایل قاجار ریشه مغولی داشت و ایرانی الاصل نبود .

سیر حاکمیت قاجار را می‌توان به شکل زیر طرح نمود :

1- **آقا محمدخان** که در سال 1210 تاج‌گذاری و سال 1211 سال کشته شدن آقا محمدخان .

2- **فتحعلی‌شاه** 38 سال پادشاه ایران بود : او تا قبل از جنگ‌های ایران و روس تا حدودی در آبادانی ایران کوشید . جنگ‌های ایران و روس 26 سال طول کشید و در آن جنگ‌ها قسمت‌های زرخیز ایران از ایران جدا شد و روحاً ایرانیان تحقیر شدند و این احساس حقارت بعداً با نهضت تحریم تنباکو تا حدی جبران گشت .

3- **عباس میرزا** به عنوان ولیعهد که در سال 1249 یعنی قبل از آنکه به پادشاهی ایران برسد درگذشت . ولی فعالیت‌های او را در جنگ‌های ایران و روس نباید از نظر دور داشت .

4- **محمدشاه** (1250-1264) پسر عباس میرزا ، در این زمان هرات از ایران جدا شد . هرچند وی تلاش برای حفظ ایران از مستعمره شدن به دست انگلیس و روس نمود ، ولی از نقطه منفی حکومت او که قتل قائم مقام فراهانی است نباید به راحتی گذشت . در این زمان روس و انگلیس برای از بین بردن وحدت مذهبی ایران شروع به فرقه سازی کردند از آن جمله به صحنه آوردن بابیت و بهائیت بود که البته حضور فعال روحانیت و تبعیت خوب مردم از روحانیت مانع شد تا دشمن به مقصدی که داشت دست یابد و بتواند هرگاه که اراده کرد از طریق فرقه‌هایی که خود ساخته است اراده خود را به ملت و حاکمیت اعمال کند .

5- **ناصرالدین شاه** و نیم قرن حکومت : در صدارت امیرکبیر فتنه بابیه با اعدام علی‌محمدباب سرکوب شد . هرچند بعد از اعدام وی دو فرقه ازلیه و بهائیه به وجود آمدند که اولی به پشتیبانی روس و دومی به کمک انگلیس حیات خود را ادامه می‌داد ، ولی توانایی آنها نتوانست آنچنان چشم‌گیر شود که وحدت دینی تشیع ایران را تهدید کند .

امیرکبیر پایگاه حکومت ایران در هرات را مستحکم کرد ولی پس از قتل وی دولت انگلیس ایران را وادار به تخلیه هرات نمود .

دادن امتیاز تنباکو و فرمان آزادی کشتیرانی در رود کارون به نفع انگلیس و دادن امتیاز بانک شاهنشاهی و دخالت تجاری در ایران به نفع انگلیس ، دادن

امتیاز لاتاری یا بلیط بخت آزمایی به نفع میرزا ملکم خان پدر روشنفکری غربگرای ایران و... همه و همه پس از قتل امیرکبیر روی داد . اعزام محصل به خارج به عنوان فراگیر فنون برای خدمت به مردم از طرف عباس میرزا فکر خوبی بود ولی به علت برنامه ریزی نادرست اکثر محصلانی که به روسیه و انگلستان و بعداً به فرانسه رفتند، به غرب متمایل شدند و عملاً به جای اینکه در برگشت به ایران در خدمت مردم باشند ، در خدمت منافع انگلستان قرار گرفتند ، طرح امیرکبیر که میخواست استادان غربی را به دارالفنون بیاورد و به جای اینکه محصلان به غرب بروند استادان فنی غربی به ایران بیایند ، شاید این آثار منفی را کمتر داشت.

6 - مظفرالدین شاه : شاه مریض کارها را به دست امین الدوله سپرد و روس و انگلیس کماکان به چپاول خود ادامه می دادند. از بانک شاهنشاهی وام گرفتند تا شاه به اروپا سفر کند، قرارداد داری و دادن امتیاز نفت ایران به انگلیس به مدت 65 سال در همین زمان است. و انقلاب مشروطه در اواخر عمر مظفرالدین شاه به وقوع پیوست.

عوامل ایجاد انقلاب مشروطه

از سالهای 1250 قمری یعنی اواسط حاکمیت ناصرالدین شاه مردم تمایل خود را به محاکمی که در آن محکمه ها با شاه و گدا به عدالت برخورد شود را نشان دادند، چرا که تا آن زمان که دین در صحنه جامعه حضور بیشتری داشت و علما با قدرت تمام قضاوت می کردند مردم احساس امنیت نسبی داشتند و حاکمان نیز تا حدی از علماء حساب می بردند ، ولی هرچه سلسله قاجار جلوتر آمد و دربار و درباریان گسترده تر شدند روحیه فاصله گرفتن شاهزادگان و اطرافیان آنها از دین و علما بیشتر شد یک نحوه استقلال از دین در آنها رشد کرد و به همین اندازه خودشان برای خودشان قانون شده بودند و لذا مردم برای جلوگیری از این عنان گسیختگی مسئله عدالتخانه را مطرح کردند و این در حالی است که کشورهای اروپایی در این زمان به پارلمان دست یافته بودند و دیگر حاکمان بر اساس قوانینی که نمایندگان مردم در پارلمان تصویب می کردند عمل می نمودند، و علاوه بر مسائل فوق ، توجه مردم به اروپا نیز انگیزه تغییر شرایط بود.

سید جمال الدین اسد آبادی

از جمله شخصیت هایی که تلاش کرد تا ملت اسلام به خصوص ملت ایران از پیشرفت آن روز دنیا عقب نماند ، سید جمال الدین اسدآبادی است. او از یک طرف متوجه غرب بود که به پیشرفت های تکنیکی و اجتماعی دست یافته اند و از یک طرف متوجه جهان اسلام بود که حاکمان بی تفاوت و بعضاً خائن آنها اصلاً نگران آینده ملک و ملت نیستند، و مردم هم نسبت به تمدن اسلامی خویش غافل و آن را رها کرده و با پیشرفتی که در غرب صورت گرفته از شرایط جدید نیز وا مانده اند . لذا است که فعالیت های شبانه روزی خود را شروع کرد . مسافرت هایی به هند ، مکه ، نجف ، مصر ، فرانسه ، لندن ، روسیه و آلمان کرد تا با تجربه هایی که به دست می آورد جهان اسلام را متوجه دو نکته بنماید ، یکی اینکه بفهمند در دنیا چه می گذرد و از خواب بیدار شوند و دیگر اینکه راه حلی برای نجات خود پیدا کنند . اما نه راه حل جدا شدن از اسلام و خود را یکسره تسلیم غرب کردن و نه از دنیای مدرن عقب افتادن و به عقب افتادن خود تن دادن .

سید جمال در سال 1314 ه ق در استانبول مسموم و شهید شد و خودش می گوید : آن مقدار تلاشی که صرف اصلاح حاکمان کشورهای اسلامی کردم ، بی ثمر ماند . و آن مقدار که صرف مردم نمودم تماماً ثمره داد . و لذا پس از چندی جهان اسلام با انقلاب هایی روبرو شد به طوری که 9 سال بعد از شهادت سید جمال است که انقلاب مشروطه به پیروزی رسید و یا در مصر و هند و دیگر کشورهای اسلامی نهضت هایی بوجود آمد و افکاری که به استقلال و اسلامیت ملت می اندیشید پای گرفت .

در انتقاد به روش سید جمال گفته اند : هر چند او نگران جهان اسلام بود ولی اولاً: بیش از حد از تمدن غرب ترسیده بود و تمدن غرب بیش از آنچه هست در چشم سیدجمال بزرگ جلوه کرده بود . ثانیاً : او کمتر به فکر تمدنی اسلامی با محتوی و روش اسلامی افتاد به طوری که از بعضی گفته هایش برمی آمد که نسبت به غربی شدن جهان اسلام آن حساسیت لازم را نداشت و همین امر باعث شد که انقلاب هایی که تحت تأثیر وی صورت گرفت پای غربیان نیز در آن گشوده شد .

چگونگی شکل گیری انقلاب مشروطه

شعار انقلاب مشروطه عبارت بود از اینکه « شاه نباید همه کاره يك ملت باشد بلکه دستورات او باید مشروط به قوانین مجلس گردد» و برای به کرسی نشاندن این سخن ملت ایران مبارزاتی کردند و شهادتی تقدیم نمودند.

علما و متفکران جامعه وقتي به کشور خود نظر می‌کردند و بوالهوسیه‌های شاهان قاجار و نفوذ انگلستان را که در سراسر سرنوشت آنها نقش داشت، را می‌دیدند تأسف سرپای وجودشان را فرا می‌گرفت، مردمی که می‌توانستند ملتی بزرگ باشند به ملتی عقب افتاده تبدیل شده بودند و هیچ کس هم حق اعتراض نداشت چرا که در اولین سخن اعتراض آمیز قلم و قدمش شکسته می‌شد.

شاه از دولت انگلیس و روس وام می‌گرفت و برای خوشگذرانی سفر به اروپا می‌کرد و اقساط وام شاه از جیب مردم پرداخت می‌شد.

موسیو نوز بلژیکی، عنان گمرک ایران را به دست گرفته و انواع تنگناها را نسبت به تجار مسلمان اعمال می‌کنند و اعتراض تجار و روحانیت هم به صدر اعظم شاه یعنی عین‌الدوله به هیچ وجه مؤثر نمی‌افتد.

قند در اثر جنگ روس و ژاپن گران شد، عین‌الدوله برای آزار روحانیت و شکستن پر وبال آنها که در آن زمان عمدتاً طبقه تجار بودند و نیز برای عوام فریبی، تقصیر را به گردن بازرگانان انداخت. و دستور داد آنها را فلک کنند، در حالی که بعضی از آنها اصلاً تاجر قند نبودند و از میان تجار قند پیرمردی به نام حاج سید هاشم قندی که یکی از تجار ارجمند و نیکوکار تهران بود و چندین مسجد و بناهای عام المنفعه بنا کرده بود را نیز فلک کردند. خبر به مردم رسید، بازار را بستند و همراه روحانیون در مسجد تحصن کردند که در واقع این مسئله زمینه‌ای بود تا مردم مقصد اصلی خود را دنبال نمایند که آن عبارت بود از ایجاد عدالتخانه. عین‌الدوله عرصه را بر مردمی که در مسجد تحصن کرده بودند تنگ کرد و لذا مردم همراه با روحانیون به حرم شاه عبدالعظیم رفتند و در آنجا بست نشستند که البته انتخاب حرم عبدالعظیم جهت پایگاهی برای اعلان مواضع انقلابیون و پیوستگی نیروهای انقلاب، انتخابی بجا بود و موجب شکوفایی نهضت گشت.

در یکی از روزها که سران نهضت در حرم عبدالعظیم در تحصن بودند شاه که از یکی از خیابان‌های تهران می‌گذشت، زنان تهران در برنامه‌ای از قبل پیش‌بینی شده او را محاصره کردند و نسبت به عدم برآورده شدن درخواست انقلابیون به او اعتراض نمودند و شاه مجبور شد که دستور رسیدگی به درخواست روحانیون را بدهد، ولی عین‌الدوله آن را عقب می‌انداخت و هیچکس هم امکان ارتباط با شاه را نداشت. رهبری نهضت که متوجه شد اقامت طولانی در حرم عبدالعظیم ممکن است مردم را خسته کند در عین اینکه دستور شاه به برقراری عدالتخانه یک پیروزی برای مردم بود و موجب شد مردم قدرت خود را باور کنند، علما تصمیم گرفتند از حرم عبدالعظیم خارج شوند و مطالبات خود را در خود تهران پیگیری نمایند.

تظاهرات در تهران ادامه یافت، با کشته شدن طلبه‌ای به دست عوامل شاه در تیرماه 1285 شمسی تظاهرات به اوج خود رسید، شعار می‌دادند:

محمد، یا محمد، یا محمد
برس فریاد امت، یا محمد

بازارها همه بسته بود، دربار در مقابل مردم مقاومت می‌کرد، مردم را به گلوله بستند، حدود صد نفر در حوالی و داخل مسجد محل تحصن روحانیون و مردم کشته شدند، درباریان مانع عبور نان و آب به مسجد شدند، عرصه را به انقلابیون بسیار تنگ کرده بودند.

علماء در چنین شرایطی احساس کردند این فشار بیش از حد، ممکن است مردم را از ادامه راه ناامید کند و لذا به فکر چاره افتادند.

هجرت علماء به قم

فردا اعلام شد که علماء می‌خواهند هجرت کنند و بالاخره به طرف قم حرکت کردند و از این طریق فرصت سرکوبی کامل نهضت را به دولت ندادند، هرچند در ظاهر، حرکت‌ها به خاموشی گرائید ولی در دل‌ها شور و تحرك زنده بود. هجرت علماء بسیار بر مردم گران آمد و خشم مردم را نسبت به دولت افزون‌تر کرد.

فرصت شیرازی می‌گوید: خودم دیدم که زنی مقنعه خود را برسر چوبی کرده بود و فریاد می‌کرد که: «بعد از این شما را می‌سئوئوز بلژیکی باید عقد کند، زیرا که عالم روحانی نداریم». و بدین وسیله شعله نهضت روشن نگه داشته می‌شد و فرهنگ مذهبی چون چراغ روشن عامل جهت‌گیری صحیح ملت مسلمان در مبارزه بود.

بست نشستن در سفارت انگلیس يك انحراف بود

در گرما گرم فضاي روحاني و اسلامي نهضت، عده‌اي از طرفداران مشروطه راهي سفارت انگلستان شدند تا در آنجا به بست نشینند و این کار به تحقق مشروطه سرعت بخشید، به طوري که نه دولت مانع این ازهام شد و نه سفارت انگلستان ممانعت کرد و همین مسئله است که جریان را مشکوک می‌کند. چیزی نگذشت که حدود سیزده هزار نفر در سفارت انگلستان بست نشینند. درخواست‌هاي مردم عبارت بود از: 1- برگشت علماء 2- امنیت در مملکت 3- افتتاح عدالتخانه 4- محاکمه قاتلان.

از این به بعد دیگر رابطه و واسطه بین مردم و دولت، علماء نبودند بلکه سفیر انگلستان بود که در دربار رفت و آمد می‌کرد. و عجیب اینکه محمدعلی‌میرزا ولیعهد مظفرالدین‌شاه (عامل به توپ بستن مجلس) به جهت کینه‌اي که با عین‌الدوله داشت، به ظاهر طرفدار مشروطه‌خواهان شد. هرچند مشروطه با پشتیبانی ولیعهد و سفیر انگلیس زودتر پیروز شد، ولی این شریکان تازه از راه رسیده که نه اعتقاد به نهضت مردم داشتند و نه در این نهضت زحمتي کشیده بودند، در انحراف نهضت نیز نقش اساسی داشتند و خودشان را به نهضت تحمیل کردند و افکارشان را در آن القاء نمودند. «این همیشه به عنوان يك قاعده در همه نهضت‌ها به چشم می‌خورد که با ورود افراد غیرمعتقد به مبانی نهضت، نهضت از بار ایدئولوژیک خود خارج می‌شود و در نیمه راه متوقف می‌گردد». بالاخره عین‌الدوله رفت و مشیرالدوله را مظفرالدین شاه به سر کار آورد و (در 14 جمادی‌الثانی 1324) فرمان مشروطیت را شاه صادر کرد و چندین روز مردم چراغانی کردند.

مجلس اول با نمایندگان مردم که اکثراً از سران مشروطه و دلسوزان ملت بودند و با حضور رهبران روحانی تشکیل شد و مظفرالدین شاه نیز پس از چند روز، بعد از امضاء قانون مشروطه مُرد (1285/10/18) و پسر او محمدعلی‌میرزا به شاهی رسید که در حقیقت به مشروطه اعتقاد نداشت. در این میان آیت‌الله فضل‌الله نوری در اسلامي کردن و مشروع کردن قوانین مجلس پای می‌فشرد، هرچند بر اثر همین اصرار، جان باخت و پیکر خونین او بر سر دار سندی شد تا کلمات آزادگی را در کنار دیانت برای همیشه حک نماید و پس از آن تاریخ گواهی داد که این شهید چه هوشیارانه فریاد می‌زد «**قانونی که از شریعت ریشه نگیرد، به نفع ملت نیست**» و در واقع فرزند مستبدي چون رضاخان و رضاخان‌ها از آن زاده می‌شود و آن قانون بهانه‌اي می‌شود در دست مستبدين داخلی و استعمارگران خارجی، و او زودتر از همه فهمید مشروطه‌اي که مشروعه نباشد نمی‌توان در خدمت مردم قرار گیرد.

انقلاب مشروطه به عنوان سرمایه‌اي گرانبه‌اي در تاریخ حرکت ملت مسلمان ایران به وجود آمد، ولی هنوز تا مقصد نهایی راه‌ها در پیش بود و هرچند آن طوري که باید به ثمر نرسید، ولی مقدمه‌اي برای به ثمر رسیدن انقلاب اسلامي شد، و ضعف‌هاي آن بصیرتی شد تا دیگر انقلاب اسلامي به آن ضعف‌ها دچار نشود.

حوادث زمان محمدعلی‌شاه

هنوز مجلس در ابتدای تحرك خود بود که کشاکش‌هاي پشت پرده توسط شاه مستبد شروع شد. بالاخره شاه به کمک قزاقان و فرمانده روسی‌شان «لی‌خاوف» مجلس اول را به توپ بست و «**استبداد صغیر**» رخ نمود زیرا شاه واقعاً حاضر نشده بود که بپذیرد نباید او همه کاره ملت باشد. فکر می‌کرد با يك تصمیم‌گیری می‌تواند حاصل سال‌ها مبارزه ملت را به باد فنا بفرستد، غافل از اینکه این ملت دیگر ملتی نیستند که او تصور داشت و لذا مبارزات مشروطه‌خواهان باز شروع شد، جنگ‌ها و کشتارها صورت گرفت.

ملت ایران و بخصوص تبریز قهرمان تن به استبداد مجدد ندادند و بالاخره در (1288ه. ش) تهران فتح شد و محمدعلی‌شاه به سفارت روس پناهنده گشت و نهایتاً به روسیه گریخت.

پس از فتح تهران است که حق و باطل به هم آمیخته می‌شود و مستبدين لباس طرفداري از انقلاب به تن می‌کنند. انقلابیون راستین به مرور از صحنه بیرون رانده می‌شوند و در همین شرایط است که آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری به دار آویخته می‌شود، و او که با تیزبینی متوجه شده بود روال مشروطه به غریب‌دگی و اسارت بیشتر می‌انجامد و سعی داشت این روال را تغییر دهد متهم به ضد مشروطه می‌شود و با يك محاکمه قلابی او را اعدام می‌کنند که در مبحثی جدا بر آن خواهیم پرداخت.

مجلس دوم کارش را شروع می‌کند و از طریق استخدام « مورگان شوستِر » آمریکایی به امور مالی کشور سروسامان می‌دهد (آمریکا در آن زمان هنوز داعیه ابر قدرتی نداشت و پس از جنگ جهانی دوم است که شخصیت استعماری و ابر قدرتی او ظاهر می‌شود).

روس‌ها شمال را اشغال می‌کنند و به حضور مورگان شوستِر اعتراض می‌کنند و اولتیماتوم می‌دهند که تهران را هم اشغال خواهند کرد. ولی مجلس با حضور مجتهد عالی‌مقداری چون مدرس ایستادگی کرد و هرچند بالاخره منحل شد ولی تن به زور دولت روس نداد. در همین فاصله بین تعطیل مجلس دوم و سوم است که دولت انگلیس و روس برای بیشتر بهره بردن از منافع ایران همدست می‌شوند و ایران را تقسیم می‌کنند.

بالاخره مجلس سوم تشکیل شد و با حضور نمایندگان چون مدرس (نماینده مردم تهران) و خیابانی (نماینده مردم تبریز) فضای انقلابی خود را حفظ کرده بود و همچنان به کار خود ادامه می‌داد، که متأسفانه جنگ جهانی اول شروع شد (1914 میلادی) و با اینکه ایران اعلام بی‌طرفی کرد ولی روس و انگلیس که بنای تقسیم ایران را داشتند توجهی ننمودند و می‌رفت که از ایران فقط نامی در تاریخ بماند و این امپراطوری قدیمی جزء خاک روس و انگلیس گردد که نمایندگان با مهاجرت خود، دولت در تبعید تشکیل دادند (مشروطیت چند سال تعطیل شد) و در این زمان است که ایران زیر فشار روس و انگلیس آخرین نفس‌های خود را می‌کشد که انقلاب 1917 روسیه به وقوع پیوست و با این انقلاب (بخصوص در اول آن) دو سر ریسمانی که گلوی ایران را می‌فشرد، رها شد و طرح تقسیم ایران (لرد کرزن با قرارداد 1907 طوری طرح ریزی کرده بود که تمام کشورهای اسلامی بین انگلستان و دولت تزاری روس تقسیم می‌شد) با سقوط تزار روس برباد رفت و اینجا بود که برای ایران نقش دیگری آفریدند.

نقشه این بود که ایران کمربندی باشد به دور روسیه برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم و برای این کار باید ایران یکی از اقمار انگلستان باشد تا کارهایی که به عهده‌اش می‌گذارند بدون اعتراض و مقاومت عملی کند.

قرار داد (1919 م) به وسیله وثوق‌الدوله همین مأموریت را به عهده داشت که بر اساس این قرار داد علاوه بر حاکمیت انگلیس در کلیه امور اقتصادی اعم از گمرکات و راه و غیره. انگلستان آنچنان در ارتش ایران حضور داشت که ایرانیان در ارتش خودشان فقط تا درجه سروانی می‌توانستند صعود و ترفیع پیدا کنند و از این مرتبه بالاتر مخصوص ژنرال‌های انگلیسی بود. حال ملاحظه کنید با چنین قرار دادی بر سر ملت چه می‌آمد. البته روح زنده ملت و هوشیاری روحانیون و آزادیخواهان فرصت پیاده شدن این قرارداد ننگین را به وثوق‌الدوله نداد (ولی ملاحظه کنید زمینه چه قرارداد‌هایی در شاکله سیاسی سران کشور موجود بوده است).

وثوق‌الدوله از طریق اعتراض‌های مردمی از طریق شاه عزل شد و مشیرالدوله مأمور تشکیل کابینه گشت. کابینه‌ای که نسبتاً از افراد وجیه‌الملله تشکیل شده بود و همین کابینه بود که به سرعت، مبارزان جنگل را جلب کرد.

قدم‌های سروسامانی خود را تمرین کند باز متوقف شد.

شهادت شیخ فضل‌الله نوری (اتحاد موقت سکولاریسم و تسامح علیه اصل‌گرایی دینی و ورود خط التقاط)

مسئله به توافق رسیدن با نهضت خیابانی هم در شرف انجام بود، ولی انگلیسیان بیکار نشستند. آقای کرژن طرحی جدید آورد که برای پیاده شدن آن باید اول مشیرالدوله عزل و حذف شود و برای متزلزل کردن دولت شایع کردند بلشویک‌ها در حال آمدن به تهران هستند و الآن ایران کمونیست می‌شود. و نیز شایع کردند که سربازان انگلیسی در حال خارج شدن هستند تا اضطراب عدم امنیت، مردم را نگران کند و نیز با فتنه و نیرنگ انگلستان، حقوق قزاقان پرداخت نشد. احمدشاه و مشیرالدوله را وحشت گرفت و سرانجام منصور مشهور به سپهدار که مرد ساده و فرمانبرداری بود به عنوان نخست وزیر به ایران تحمیل شد و فرمانده روسی قزاق به نام «استار ولسکی» برکنار و رضاخان میرپنج فرمانده قزاقان شد و کشوری که داشت اولین شیخ فضل‌الله نوری مربوط به بخش فرهنگی مشروطه است و در مورد شهادت ایشان ساده اندیشانه است اگر بگوئیم روشنفکران سکولار آن قدر قدرت داشتند که بتوانند فردی چون شیخ فضل‌الله را که مجتهدی صاحب مقامات و دارای نفوذ مردمی بود را، بالای دار ببرند و جو عمومی چنان باشد که مردم دست بزنند. لاجرم با دقت در تاریخ آن

زمان به اینجا می‌رسیم که در اعدام شیخ عده‌ای از روحانیون ضعیف‌النفس و کم‌ایمان یعنی آخوندهای درجه سوم و چهارم دست داشته‌اند. یعنی علاوه بر سکولار غرب‌گرا، سکولار شبه دینی نیز در ماجرا دخالت داشته‌اند.

شیخ فضل‌الله نوری یکی از جمله رهبران مشروطه بوده که در قیام تنباکو فعالانه شرکت داشته و لذا با یک بینش سیاسی سابقه‌دار وارد نهضت مشروطه شده، و به همین جهت هم تحت تأثیر شعارهای رنگ و لعاب‌دار قرار نمی‌گیرد و مسائل را عمیق‌تر بررسی می‌کند و در همین راستاست که خط تبلیغاتی سکولاریسم مشروطه، مدام شیخ را به عنوان عنصر استبداد و طرفدار محمدعلی‌شاه و... معرفی می‌کنند و همین روحیه دقیق و عمیق و ایمان سترک اوست که بر سر دو راهی مرگ و زندگی، مرگ را انتخاب می‌کند.

از ویژگی‌های مهم شیخ این است که از زاویه فرهنگی به مسائل نگاه می‌کند. و چنین فردی، با کسانی که با مسائل نهضت از زاویه سیاسی، اقتصادی و یا از زاویه توسعه و ترقی می‌نگرند، فرق دارد هرچند همه این زوایا در جای خود مهم‌اند. ولی آنکه با مرزبندی‌های عقیدتی و فکری در مبارزه سیاسی وارد می‌شود نمی‌تواند با هرکسی ائتلاف سیاسی موقت پیدا کند و او می‌داند چقدر باید با مشروطه موافق باشد و چگونه باید مخالفت کند. همچنان که اگر کسی از زاویه 15 خرداد 42 وارد انقلاب اسلامی شود نگاهی عمیق و اصیل نسبت به جریان‌ات انقلاب دارد. کسی هم که از زاویه نهضت تنباکو وارد نهضت مشروطه شده باشد به همین شکل خواهد بود، و شیخ این چنین وارد نهضت تنباکو شد و به راحتی می‌تواند دم خروس را ببیند و انحراف‌ها را تشخیص دهد. در آنجا که به ایشان پیشنهاد می‌کنند «به سفارت خانه‌های خارجی پناهنده شوید» پاسخ منفي می‌دهد و می‌گوید: «فرض کنید دو خروار گندم هم بیشتر خوردم، چه می‌شود؟ من حاضر نیستم مرگ شرافتمندانه را با زندگی خوردن دو سه خروار گندم بیشتر عوض کنم».

شیخ فضل‌الله نوری علاوه بر مجتهدی طراز اول، به گفته مرحوم ضیاء‌الدین ڈری، در بقیه علوم نظیر تاریخ و جغرافیا و نجوم و رشته‌های ادبی نیز صاحب نظر بود. حال چه اتفاقی افتاده است که در برابر شیخ با این عظمت علمی، رهبران دیگر را قرار دادند؟ در جواب به این نکته می‌رسیم که متأسفانه در مشروطه «رهبر تراشی» شده است و بعضی روحانیون درجه دوم و سوم که مقام شیخ را نمی‌شناختند و توسط جریان روشنفکران غربی بزرگ شده بودند حاضر شدند در مقابل او بایستد.

هنر شیخ فضل‌الله در «دشمن شناسی» او بود و جرم او نیز همین بود. یعنی در واقع هر دو طرف همدیگر را خوب می‌شناختند. انگلستان که در قیام تحریم تنباکو ضربه سنگینی خورد رهبران آن را شناسایی کرد و سپس روی تخریب چهره آنها از طریق سفارتخانه و طرفدارانش تلاش نمود و لذا در تخریب چهره شیخ استعمار شناس غرب شناس نهایت تلاش را نمود.

شیخ فضل‌الله ابتدا به عنوان مخالف استبداد در نهضت مشروطه قرار دارد. پس از پیروزی مشروطه بحث بر سر نوع مشروطه است - مثل بحث بر سر نوع آزادی است، که آزادی از دیدگاه غربی یا اسلامی؟ - شیخ فضل‌الله مشروطه مشروعه را مطرح می‌کرد و رقبای او مشروطه نوع غربی آن را. ولی دستگاه تبلیغاتی روشنفکران غربی مشروطه خواه که عمده وسایل تبلیغاتی را در اختیار داشتند، نگذاشتند مسئله روشن شود، بلکه برعکس شیخ را متهم به طرفداری از استبداد نمودند. مثل این است که اگر شما بگوئید من مخالف آزادی از نوع بی‌بند و باری غربی هستم شما را متهم به ضد آزادی کنند. در حالی که نه شیخ مطلقاً مشروطه از نوع غربی را پذیرفت و نه مطلقاً مشروطه را نفی کرد که جانب دیگرش استبداد باشد.

شیخ در لوایح حضرت عبدالعظیم خود را چنین توصیف می‌کند:

«... عوام را فریب می‌دهند که یک فرقه مجلس‌خواه و دشمن استبدادند و یک فرقه ضد مجلس و دوست استبدادند. لابد عوام بیچاره می‌گویند: حق با آنهاست که ظلم و استبداد را نمی‌خواهند. افسوس که این اشتباه را با هر زبانی و به هر بیانی بخواهیم دفع شود، خصم بی‌انصاف نمی‌گذارد، یعنی اصلاً نمی‌گذارند».

شیخ به قانون آزادی مطبوعات در عینی که اصل را منکر نیست، ایراد می‌گیرد و می‌گوید:

«از قانون خارجه از جمله یک فصل را ترجمه کرده‌اند که در آن مطبوعات مطلقاً آزاد شده است. یعنی هرکس حق دارد هرچه را چاپ

کند و احدي را حق چون و چرا نيست . اين قانون با شريعت ما نمي سازد ، لهذا علمای اسلام لآن را تغيير دادند و تصحيح فرمودند ، زيرا نشر کتب ضلال و اشاعه فحشاء در دين اسلام ممنوع است و کسي را شرعاً نمي رسد که کتابهاي گمراه کننده حرام را منتشر کند» .

ولي با اين همه جو ساختند که شيخ مرتجع است و حرفهايش مربوط به 1400 سال قبل است و اگر مطبوعات آن زمان را ورق بزنييد ، تقريباً هيچ نوشته منورالفکري نيست که به شيخ فضل الله اهانت نکرده باشد .

روزنامه صبح صادق در شماره 41 نظر شيخ را نوشت که بايد 5 نفر فقيه ناظر بر قوانين مجلس باشند ، مشروطه خواهان به دفتر روزنامه حمله کردند و آن روزنامه مجبور شد عذر خواهي کند ، يعني آزادي خواهان به دليل درج مطلبي مخالف ذوق خود در روزنامه ، به دفتر آن روزنامه حمله مي کنند .

شيخ پس از مرحله مشروطه خواهي و پس از تلاش براي اصلاح مشروطه وارد مرحله سوم مي شود که ديگر اميد به اصلاح مشروطه ندارد و لذا به حرمت مشروطيت فتوي مي دهند .

يك سال بعد از آنکه محمدعلي شاه مجلس را به توپ بست (که با به توپ بستن مجلس ، استبداد صغير شروع شد) ، مشروطه خواهان بر تهران حاکم شدند ، و بعد از استقرار ، با دو گروه برخورد کردند : 1 - مستبدان ، يعني محمدعلي شاه و طرفدارانش 2- مشروعه خواهان که از زاويه فرهنگي تهاجم مي کردند . از اينکه دو گروه با هم عليه يك جريان باشند . نمي توان نتيجه گرفت که آن دو گروه با هم و در کنار هم اند . به عنوان مثال ، هم امام خميني (ره) و هم کمونيستها (در يك مقطع) با شاه و آمريکا درگير بودند و با اين حال اين دو جريان هيچگاه با هم و در کنار هم نبودند . دافعه مشترک هيچگاه دليل بر وجود جاذبه و اصول مشترک نيست . به علاوه ، دافعه ها هم شدت و ضعف دارند . شيخ فضل الله از زاويه بدعت و انحراف با مشروطه مخالفت مي کرد ، و مستبدان از زاويه مجلس و آزادي مخالف مشروطه بودند و به همين دليل مجلس را به توپ بستند . بنابراین ، شيخ و مستبدان ، به هيچ وجه در يك جبهه نبودند . با اين حال تنها هدف مشروطه خواهان بعد از فتح تهران ، اعدام شيخ بود . آنها که مخالف مشروطه بودند ، از ترس به سفارت روس پناهنده شدند ، برخي از مستبدان هم به سفارت روس يا عثمانی پناه بردند (افرادى مثل تقى زاده که از رهبران مشروطه بودند ، پيش از اين ، (در سال 1326 ق) ، زمانی که محمدعلي شاه مجلس را به توپ بست ، از وحشت به سفارت انگلستان پناهنده شده بودند) . راجع به حوادث اين روزها ، شخصي به نام مدير نظام خاطره اي را از دو سه روز قبل از اعدام شيخ فضل الله به اين شرح تعريف مي کند :

نزدیکی هاي نيمه شب بود . ميرزا تقى خان نامي آمد و از طرف امام جمعه و اميربهدار پيغمامي براي شيخ آورد که « ما در سفارت روس هستيم ، و در اينجا اتاقي مناسب طبع شما آماده کرده ايم . خواهش مي کنيم براي حفظ جان شريفتان ، قدم رنجه کنيد و بياييد اينجا» . شيخ ناراحت شد و گفت : « از قول من به امام جمعه بگو : تو حفظ جان خودت را کردی ، کافي است ، لازم نيست حفظ جان مرا بکنيد . واي ! براي اسلام ديگر چه باقي مانده است که اجانب بگويند علمای اسلام که سنگ ديانت را بر سينه مي زنند و از خود گذشتگي نشان مي دهند ، پاي جان که در ميان مي آيد ، به کفر پناهنده مي شوند ! » . مدير نظام ادامه مي دهد که شيخ در جواب فرد ديگري که از طرف دولت عثمانی پيغام آورد که « آقا ! به سفارت کفر نرويد ، به کشور عثمانی تشریف بياوريد که مسلمان است » ، گفت : « من از علي بن ابي طالب (عليه السلام) بدي ندیده ام که به عمر پناهنده شوم ، بر فرض مرا نکشند و بمانم در دنيا ، دو سه خروار گندم هم خوردم ، آخرش که چه ؟ وقتي که انسان قرار است بميرد ، چه بهتر که شرافتمندانه بميرد» . شخص ديگري به نام ميرزا جواد سعدالدوله به شيخ پيشنهاد کرد که « بيرق هلند را بر بالاي خانه تان بزنييد ، ديگر حتي لازم نيست به سفارت هلند تشریف بياوريد . زمانی هم که مشروطه خواهان تهران را گرفته بودند ، اين طور نبود که جرأت داشته باشند به سفارت خارجي تعرض کنند ، و مي ترسيدند ، و سفارت خارجي يك حرمتي داشت و در فرهنگ سياسي آن زمان ، جزء منطقه قرق شده بود» . شيخ در پاسخ به اين پيشنهاد خنديد و به استهزاء گفت : « آقاي سعدالدوله بايد بيرق ما را بر روي سفارت اجنبي بزنيد . چطور ممکن است که صاحب شريعت که من يکي از مبلغين احکام آن هستم ، اجازه فرمايد به خارج از شريعت آن پناهنده شوم ؟ !» آنگاه آيه شريفه « وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً » و چند آيه ديگر را خواند و سپس ادامه داد :

« من حاضر صد مرتبه زنده شوم و ایرانیان و مسلمین مرا مُثله کنند و بسوزانند ، ولي به اجنبي پناهنده نشوم.».

جالب اینجاست که در قسمتي از اعلامیه اي که قبل از اعدام شيخ خواندند و بعد آن را در سطح شهر پخش کردند ، چنین درج است :

« اینها طرح و نقشه ریختند که بلاد اسلامي را به دست خارجه بدهند و دیگران را بر ایرانیان حکمروا سازند. همه سعی آنها، تهدید ملت و فروش مملکت بود، و اینکه در باطن اجانب را به مملکت دعوت کنند.».

به عبارت دیگر، چنین تبلیغ می کردند که دست خارجي پشت سر شيخ است، کسی که حاضر نیست حتی پرچم کشور هلند را بر روی خانه خود نصب کند! البته عده اي هم فریب این جوسازيها را خوردند و پای جنازه شيخ کف زدند و هورا کشیدند. شيخ در 11 مرداد 1288 شمسي که مصادف بود با 13 رجب- روز تولد مولا علي(عليه السلام) - به دار آویخته شد. قبل از اعدام ، رو به مردم تهران ، گفت :

« هذه كوفة الصغيرة » یعنی مردم تهران را به مردم كوفه تشبیه کرد. و ساعتی قبل از اعدام در حالی که چوبه دار آماده بود و شيخ را محاکمه می کردند، فردي از مشروطه خواهان به ایشان گفت: « جنابعالی حرمت مشروطه را لغو کنید و بفرمایید منزل ». شيخ پاسخ داد: « شب قبیل پیامبر(صلوات الله علیه وآله) را در خواب دیدم که امروز مهمان او هستم، حاضر نیستم این فرصت را از دست بدهم ، و این مشروطه ابدالذهر حرام است.» یعنی حتی لحظه آخر هم از اعتقاد خود دست نکشید. در تاریخ هست که بعد از پایین آوردن جنازه شيخ از چوبه دار، عده اي از مجاهدان بی دین مشروطه ، روی جنازه شيخ ادرار کردند و سپس جنازه را در منزل شيخ دفن کردند .

يك یا دو ماه بعد از این ماجرا مردم متوجه شدند که عجب کلاهی سرشان رفت! نه تنها از آزادي خبري نشد، بلکه استبدادي زیر پوشش مشروطه حاکم شد که از استبداد شاهي بدتر بود. تازه مردم فهمیدند که همه آن حرفها شعار بود. قرار بود این سد محکم بشکند، باقی اشخاص مهم نبودند. همیشه وقتی اختلافاتی بوجود می آید، يك نفر محور می شود که اگر آن فرد بشکند، همه چیز به رخم مخالفان حل می شود، باقی مطالب خیلي مهم نیست. و هنگامی که بین خوديها شکافي ایجاد شود ، دیگر هیچ سدی نمی تواند مقاومت بکند، مخصوصاً سدی که به تهاجم فرهنگی حساس است.

مردم که اینک همه مطالب برای شان روشن شده بود، کنار خانه شيخ می آمدند، دست می گذاشتند روی دیوار خانه و فاتحه می خواندند. مشروطه چیان دستور دادند که جنازه را به جای دیگر منتقل کنند . بعد از چند ماه نیش قبر کردند و جنازه ایشان را که کاملاً سالم بود، به قم بردند و در آنجا دفن کردند.

قبل از شهادت شيخ، شخصي به نام سيد فخرالدین جزایري تعریف می کند: پدرم به من گفت برو و ببین که حال شيخ چطور است(موقعي است که مجاهدان تهران را فتح کرده بودند و خطر، شيخ را تهدید می کرد). من فکر کردم شيخ حتماً به سفارتخانه هاي خارجي پناه برده و یا گریخته است. وقتی به خانه اش رسیدم، دیدم در باز است. وارد شدم. شيخ را دیدم که با چند نفر نشسته است. مرا که دید . به شوخي گفت: « لوله هنگ ، دانه اي چند است؟! یعنی سوراخ موشها چند است ؟ سپس خندید و گفت: « همه ترسیدند و توي سوراخ موش رفتند » . یکی از حضار به شيخ گفت : « آقا! شما که می دانستید با مخالفت نتیجه اي نمی گیرید، چرا مخالفت کردید؟ از اول معلوم بود که از پس اینها بر نمی آید.» . شيخ گفت :

« تا اگر صد سال بعد از این بعضي از مسلمانان به قعر زیر زمین و داخل سردابها رفتند و در آنجا با کمال ترس درد دل کردند و گفتند صد سال قبل عده اي دست به دست هم دادند و ریشه اسلام را کردند، لا اقل يك نفر هم بگوید که در میان آن عده يك آخوند طبرسي و یارانش بودند که مخالفت کردند!»!

معنای سخنان شيخ این است که: من برای افکار عمومي الآن ارزش قائل نیستم، چون این افکار منحرف شده است. صد سال دیگر که این اساس به ضد اسلام تبدیل می شود، عده اي به زیرزمین ها و سردابها می روند تا قرآن بخوانند و فرائض انجام بدهند. در آنجا با همدیگر درد دل و نجوا می کنند که این چه وضعي است؟ چرا اسلام به این روز افتاده و چرا در گذشته کسی نبود که از این التقاط و بدعت آن را نجات دهد؟ یعنی برای شيخ، افکار متدینان و مؤمنان صد سال دیگر مهم است و برای انحراف افکار عمومي زمان خود و اینکه علیه او

توهین کنند، ارزشی قائل نیست. تاوان این تفکر را هم با تقدیم جانس می‌دهد، هدیه‌ای که به حق بین جریان اصولگرا و جریان تسامح و تساهل شکافی عمیق ایجاد کرد و تراز و میزان این خط و جدایی شد.

بررسی مواضع و جریان‌های مختلف روحانیت از صفویه به بعد

با توجه به رسمیت تشیع در حکومت صفویه، رابطه دولت و روحانیت گرم شد و امثال محقق کرکی و شیخ‌بهای و علامه مجلسی مقامات عالی مذهبی را دارا بودند.

در دوران بعد یعنی دوره نادر شاه: چون نادر شاه بنا داشت تشیع را به عنوان دین رسمی ایران نپذیرد، رابطه دولت با روحانیت رو به تیرگی نهاد.

در دوران آقامحمدخان قاجار با اینکه او خود را به ظاهر مذهبی جلوه داده بود، رابطه چندانی خوبی با علماء نداشت. در زمان فتحعلی‌شاه نوعی ترمیم در رابطه با علماء مشهور وجود داشت و علماء با حکم جهاد به او در رابطه با جنگ ایران و روس کمک نمودند.

پس از قتل امیرکبیر و افتادن دولت در دست اجانب رابطه علماء با دولت به سردی گرائید و فتوای مهم تحریم تنباکو توسط مرحوم میرزای شیرازی در همین زمان است که در این حکم دیگر مشروعیتی برای دستگاه حکومت قاجاریه باقی نماند. در این حکم، نهضت روحانیت اولین ضربه عمومی را بر پیکر سلطنت قاجار فرود آورد (1309 ه. ق) که این ضربه، زمینه فکری تاریخی برای مشروطه بود و 15 سال بعد یعنی در سال (1324 ه. ق) در مشروطیت ضربه دوم روحانیت بر قاجار که دولتی بیگانه‌گرا بود وارد آمد.

نگاهی به مشروطه از زوایای مختلف

1- مشروطه مشروع: شیخ فضل‌الله نوری و یارانش که مشروع خواه بودند، جریان استعمار را خوب می‌شناختند. شناخت شیخ از غرب بسیار عمیق بود و او دستگاه مشروطه غربگرا را به شدت نفی می‌کرد و می‌دانست تمام مصیبت‌هایی که از طریق استبداد قاجار بر ملت روا گشته از طریق مشروطه غربگرا دو چندان خواهد گشت که البته پیش‌بینی او با روی کار آمدن متجددان غربی بر رأس مشروطه، درست از کار درآمد و حاصل آن حاکمیت دیکتاتورانه رضاخان و پسرش شد.

تأکید اصلی جریان شیخ فضل‌الله در مشروطه بیشتر حمله به استعمار و در درجه دوم نفی استبداد بود، هرچند به اصل ضعف‌های مشروطه نیز آگاهی داشت.

2- مشروطه مذهبی ضد غرب: که پیشوایان آن آخوند خراسانی در نجف و حاج آقا نورالله اصفهانی و آقا نجفی اصفهانی در اصفهان و سید عبدالحسین لاری در شیراز بودند. نظریه پرداز مهم این تفکر در نجف، میرزا حسین نائینی بود که کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» را نوشت که در آن استبداد را به کلی رد کرد و معتقد بود اسلام با آزادی قرین است ولی اصلاحات به سبک غربی را نیز نمی‌خواستند.

3- جریان مشروطه خواهی آزادی طلب:

اینان نیز از استبداد قاجار نفرت داشتند ولی به غرب خوشبین بودند و آن فرهنگ را الگو گرفته بودند و امثال سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی در عین علاقه‌مندی شدید به حاکمیت اسلام، نسبت به جریان سوم بدبین نبودند و لذا با بستنشینی در سفارت انگلیس مخالفتی نداشتند. در حالی که با این کار جنبه ضد استبدادی نهضت بسیار بیرنگ شد و دولت قاجار که عملاً بازیچه دست انگلیس بود، دشمن اصلی قلمداد شد، و دشمن اصلی که انگلستان بود فراموش گشت، و آرام آرام جریان سکولار وارد انقلاب مشروطه گشت. البته آن دو عالم بزرگوار در آخر عمر نوعی دوری جستن از جریان روشنفکر سکولار را مطرح کردند.

نظر شیخ فضل‌الله نوری، اصلاح مشروطه بود، نه سرنگونی مشروطیت. و لذا می‌فرمود:

1- در نظام نامه به دنبال لفظ مشروطه، لفظ مشروع نیز به کار برده شود.
2- پنج نفر از علماء طراز اول هر دوره بر مصوبات مجلس نظارت کنند تا چیزی بر خلاف اسلام تصویب نشود.

وقایع تاریخی گویای آن است که نفوذ جریان فرهنگ غربی که مقدمه سلطه استعماری در همه ابعاد بود پس از فتح تهران از یک طرف و اعدام شیخ فضل‌الله به نام دفاع از انقلاب مشروطه و تثبیت مواضع خود از دخالت جریان‌های مذهبی

و مهم‌تر از آن از حضور اندیشه مذهبی در صحنه سیاست و شعار جدایی دین از سیاست از طرف دیگر و زمینه را آنچنان آماده کرد که انگلستان به راحتی با یک کودتای ساده به کمک عوامل خود توانست باز کشور را قبضه نماید.

کودتای اول و کابینه سیاه

پس از چند ملاقات بین ژنرال آبرون ساید و رضاخان که در این زمان از رویارویی با مجاهدان جنگل‌گریخته و به قزوین آمده بود، برنامه کودتای اول ریخته شد که آن تحمیل سید ضیاء طباطبایی به عنوان نخست‌وزیر به مجلس و شاه بود.

این برنامه به کودتای 1299 مشهور است و سه کارگردان اصلی داشت.

1- ژنرال آبرون ساید (که جهت انجام کودتا و نظارت بر انتخاب افراد مناسب به تهران آمده بود).

2- رضاخان فرمانده قوای قزاق

3- سید ضیاء طباطبایی سر دبیر روزنامه رعد

صبح سوم اسفند 1299: ترس و بی‌خبری همه را فرا گرفته بود، حتی شاه و درباریان وحشت کرده بودند، دولت و دولتیان همه مخفی شده بودند. چیزی نگذشت که بسیاری از سرشناسان ملت دستگیر شدند، از مدرس و متدینین گرفته تا شاهزادگان غیر متدین و غیر متعهد. حتی بعضی از افراد که به طرفداری از انگلیس مشهور بودند، در زمره دستگیر شدگان بودند.

ژنرال آبرون ساید، سفیر انگلیس پس از چند بار رفت و آمد به دربار، شاه را مجبور کرد که حکم نخست‌وزیری را برای سید ضیاء بنویسد و فرماندهی کل قشون را به رضاخان بدهد. بالاخره بگیر و ببند تمام شد و سروکله نخست‌وزیر و فرمانده کل قشون پیدا شد. تازه مردم متوجه شدند که قضیه از چه قرار است. دو فرد گمنام عامل این بگیر و ببند شدند تا مردم غافلگیر شوند و این‌طور تبلیغ شود که یک جریان جدید و مترقی روی کار آمده است. اتفاقاً برخوردهای اولیه سید ضیاء و رضاخان بخصوص در اطلاعیه‌هایی که صادر می‌کردند مردمی را که زیر فشار اغتشاش و ناامنی جان‌شان به لب رسیده بود امیدوار کرد، هرچند نمی‌دانستند چه کاسه‌ای زیر نیم کاسه هست و اکثراً سخت‌فریبته آن سید پرحرف و دروغگو و آن قلدر ظاهراً و طن‌پرست شدند. بدین وسیله از طریق تبلیغات برای خود وجاهتی کسب کردند تا حدی که حکومت جوان و انقلابی روسیه نیز اغوا شد و دست از پشتیبانی نهضت جنگل برداشت. سید ضیاء هم دائماً وعده‌های روشنفکرانه به ملت می‌داد، هرچند حکومتی که دست‌نشانده انگلیس است نمی‌تواند این وعده‌های روشنفکرانه را عملی سازد، بخصوص که قلدری مثل رضاخان را در کنار خود داشت که برای خود نقشه‌ها و اهدافی را در سر می‌پروراند. بالاخره هم رضاخان خود را به شاه نزدیک کرد و همچنانکه مدرس بزرگ در زندان پیش‌بینی کرده بود، رضاخان سید ضیاء را دستگیر و به خارج کشور تبعید کرد و حکومت 90 روزه سید ضیاء پایان یافت. پس از چندی بی‌دولتی، برادر کوچک و ثوق‌الدوله که او هم از زندانیان سید ضیاء بود به نام قوام‌السلطنه حکم صدرات را از شاه گرفت.

دولت قوام السلطنه

اولین دولتی که در ایران چشمش را به آمریکا دوخت دولت «قوام» بود، به این امید که چون آمریکا از ایران دور است خطری برای استقلال ایران ندارد. به اشاره قوام، حسین‌علاء (نماینده ایران در آمریکا) طرح همکاری بیشتر را بخصوص در امور مالی با آمریکا ریخت و برای اینکه رضاخان را از مرکز دور نگهدارد او را به سرکوبی نهضت محمدتقی‌خان پسیان به خراسان فرستاد و از این طریق یکی از سربازان پاک و وطن‌پرست ملت یعنی ژنرال پسیان در حکومت قوام و به وسیله رضاخان از دست رفت. فردی که به خوبی می‌توانست در کنار دولت مشروطیت در مقابل پیش‌روی‌های رضاخان بایستد، و نهضت جنگل نیز به وسیله رضاخان در همین زمان سرکوب شد. به کمک عوامل تبلیغاتی انگلیس، همه جا رضاخان به عنوان حافظ امنیت معرفی می‌شد (قاتل فرزندان غیور ملت را اینچنین به مردم معرفی و سپس تحمیل می‌کنند) بخصوص که رضاخان از برقراری رابطه حیل‌گرانه با علمای تهران و قم غفلت نکرد و با شرکت در مجالس روضه‌خوانی و ریختن کاه بر سر خود و تشکیل دسته زنجیرزن از قزاقان، طوری تظاهر می‌کند که هدفش جلوگیری از منکرات و رعایت شعائر اسلامی است. فقط مرحوم مدرس هوشیار است که متوجه شده خطری از طرف همین قزاق و دار و دسته‌اش مملکت را تهدید می‌کند، به همین جهت با جدیت بسیار از دولت قوام حمایت می‌کرد. زیرا مملکت بین بد و بدتر قرار داشت و به همه کس نیز توصیه

می‌کرد که مواظب باشید فقط «قوام مکار، حریف این قزاق بلند پرواز است» با این همه تلاش مرحوم مدرس به علت مخالفت‌های سفارت انگلیس با دولت قوام (نقشه انگلیس جهت قدرت دادن به رضاخان بود) و عدم پشتیبانی شاه از قوام و نشناختن عمق فاجعه‌ای که در پیش است به دست روشنفکران جامعه در مجلس، بالاخره دولت قوام سقوط کرد.

در این حال احمد شاه به خاطر بی‌تاب شدن از رفتن به فرنگ، کابینه را به مشیرالدوله سپرد و به خارج رفت. رضاخان هم در این زمان برای خود تیمی درست کرده و با تمام قدرت به صحنه آمده و هیچ اعتنایی هم به مشیرالدوله متشخص و اهل احترام به قانون نمی‌گذارد، و با قلدری کامل جلو نخست وزیر می‌ایستد. مشیرالدوله خودش را مردی که رویاروی این توطئه‌گر ضد قانون بایستد، ندید و استعفا داد و رفت.

با پشتیبانی مرحوم مدرس باز کابینه به قوام سپرده شد و شاه از پاریس حکم صدارت او را صادر کرد. دو حریف یعنی قوام و رضاخان رو در رو یکدیگر ایستادند. رضاخان نبض مالیات‌های غیر مستقیم و انبار خالصه‌جات دولتی را در دست داشت و از نظر اقتصادی نیروی قزاق حتی نیاز به دولت و مجلس هم نداشت بخصوص پس از پیروزی رضاخان بر غائله «سمیتقو» یاغی کرد دیگر قوام نمی‌توانست خیلی بر رضاخان فشار بیاورد، زیرا محبوبیت عامه پیدا کرده بود هرچند ژاندارمری آن زمان با افسران تحصیل کرده اش تحمل فرماندهی قزاق بیسواد و بعضاً فاسد را نداشت، تا آنجا که حبیب می‌کده، افسر تحصیل کرده و ادیب ژاندارمری تاب نیاورد و خودکشی کرد. ولی سفارت انگلیس و عوامل آن نگذاشتند پرده عقب رود و مردم پشت پرده را ببینند و همین بود که روز به روز بر شهرت رضاخان افزوده می‌شد و با ایجاد توطئه‌های داخلی در تهران و ایجاد سرقت‌های مسلحانه رضاخان، زمینه را برای به دست گرفتن نظمی آماده می‌کرد.

اختلاف بین دولت و وزیر بالا گرفت و رضاخان تهدید به استعفا کرد. شهر را یک خوف کودتای نظامی فرا گرفت و با برنامه‌های حساب شده‌ای دسته‌های نظامی، سواره و توپخانه به خیابان‌ها ریختند و به مانور پرداختند که این کار به معنی اعلام جنگ با دولت بود. قزاق‌ها در داخل و خارج شهر به قتل و غارت پرداختند. خیر استعفای رضاخان خوف اغتشاش ساختگی را در تمام مملکت شایع کرد و نهایتاً با فعالیت طرفداران رضاخان در مجلس، قوام مجبور به استعفا شد و این مرتبه نیز به توصیه مرحوم مدرس گوش ندادند و مستوفی‌الممالک را به نخست وزیری برگزیدند.

مرحوم مدرس گفت: «با همه انتقادهایی که به قوام دارم، قوام شمشیر رزم است و مستوفی‌الممالک شمشیر جواهرنشان». ولی حتی روشنفکران ضد دیکتاتوری هم متوجه حساسیت موضوع نشدند که نوزاد سرکش و فاسدی در حال تولد است و خود همین روشنفکران ضد دیکتاتوری قابل‌شده بودند تا دیکتاتور متولد شد و به هشدارهای مرحوم مدرس گوش ندادند و نتیجه این شد که مستوفی با دولت کج‌دار و مریز خود، سر کار آمد.

رضاخان قوام را از صحنه بیرون می‌کند و حکم صدارت را می‌گیرد

با این وضع موقعیت فوق‌العاده‌ای برای رضاخان به وجود آمد که با احترام به مستوفی، همه کاره کشور شود. اما بالاخره مرحوم مدرس از پای ننشست و دولت را استیضاح کرد و مستوفی استعفا داد و مشیرالدوله مأمور تشکیل کابینه شد. این خبر خوشی بود برای کسانی که از دیکتاتوری نظامی ایران نگران بودند و امیدی بود که مشیرالدوله انتخابات مجلس بعد از تهیه ببینند. رضاخان نیز در این میان بیدکار نبود، چون می‌دانست اگر مشیرالدوله را از صحنه خارج کند سراغ قوام می‌روند. اول تصمیم گرفت قوام را از جلوی پایش بردارد و لذا شایع کرد «قوام با همکاری سفارت انگلیس، قصد ترور سردار سپه را داشته است» و با این کار قوام را دستگیر کرد و در زندان نامعلومی محبوس کرد. و وقتی دولت، یعنی مشیرالدوله اعتراض کرد، با فحاشی‌های رکیک معاون جنگ روبرو شد و با حواله «پا» و «ران» جواب مشیرالدوله را داد. در همین روزها نیز نارنجکی کنار اطاق خواب احمد شاه منفجر شد و فردا احمدشاه به این عنوان که «پیام را شنیدم» هم استعفای مشیرالدوله را قبول کرد و هم حکم صدارت را برای رضاخان صادر نمود و به طرف اروپا حرکت کرد. در همین زمان مجلس چهارم نیز به پایان رسید.

رضاخان ابتدا فردی به نام درگاهی را به ریاست نظمی گمارد و انتخابات دوره پنجم برگزار شد. البته با نمایندگانی که اکثراً از طرفداران

رضاخان بودند ، مگر عده ای قلیل از نمایندگان تهران. زیرا رضاخان در تهران نتوانسته بود اِعمال نظر کند. از جمله نمایندگان تهران مرحوم مدرس بود که از روز اول تیغ را کشید و همواره کار شروع مجلس را به تعویق می انداخت تا از نقشه رضاخان جلوگیری کند. مرحوم مدرس پیکي به طرف احمدشاه به پاریس فرستاد که یا خودت زود برگرد ، یا استعفا بده و محمدحسن میرزا را بر تخت بگمار.

طرح جمهوری به وسیله رضاخان

رضاخان طرح جمهوری سر داد و برای آن برنامه ریزی می کرد. در همین اثنا دکتر بهرامی از نمایندگان مجلس و از طرفداران جمهوری و از عوامل رضاخان به صورت مرحوم مدرس سیلی زد. خبر به بازار رسید ، بازار تعطیل شد و مردم به طرف بهارستان راه افتادند و می گفتند: « جمهوری چه رژیمی است که هنوز پا نگرفته به گوش مجتهد اولاد پیغمبر سیلی می زنند». رضاخان عقب نشینی کرد و با دیداری که از علماء نمود ، حيله گرانه اعلامیه داد که « چون علمای اعلام با جمهوری مخالفانند و من هم بی طرف هستم از این پس سخن گفتن از جمهوری موقوف است».

احمدشاه از پاریس رضاخان را به جهت بر ملا شدن تعدادی از نقشه هایش ، از نخست وزیری عزل کرد. رضاخان شایع کرد که قصد مسافرت به فرنگ را دارد و به روستای « رود هِن» در نزدیکی تهران رفت. نظامیان، مجلس را تهدید کردند، جوّ ارباب و شورش بوجود آوردند. نهایتاً عده ای همراه با تدین، روحانی طرفدار رضاخان در مجلس. جهت برگرداندن رضاخان، به رودهن رفتند و بنا شد مجلس به او رأی اعتماد بدهد. از 112 نفر، 90 تن رأی موافق و 17 نفر غایب و 5 تن هم رأی ممتنع دادند و رضاخان با قدرت بیشتری برگشت و اقلیت مجلس ماندند با فراکسیون 13 نفره ، و دیگر هیچ .

ایادی رضاخان نقشه کشیدند که ملک الشعراي بهار که جزء اقلیت مجلس بود ، ترور شود . ولی اشتباهاً به جای او واعظی قزوینی ترور شد . از کسانی که نقشه ترورش را با موفقیت اجراء کردند ، میرزاده عشقی سردبیر روزنامه قرن بیستم بود که مخارج این روزنامه را مرحوم مدرس تأمین می کرد.

انگلیس، از رضاخان يك قهرمان ملي مي سازد

به كمك انگلیس ، رضاخان بر شیخ خزعل (که دیگر به درد انگلیسی ها نمی خورد) در خوزستان پیروز شد و روزنامه های طرفدار او عکسش را با صورت نتراشیده و چشم های قرمز و خواب آلوده ، چاپ کردند و نوشتند « فرزند جانباز وطن از جنگی حساس برگشت و خوزستان را به مام وطن برگرداند». در حالی که انگلیس به این نتیجه رسیده بود که رضاخان بهتر از شیخ خزعل می تواند از چاه های نفت خوزستان نگهداری کند.

با نقشه آبرون ساید، سلسله پهلوي به ایران تحمیل می شود (کودتای دوم)

موقعیت مرحوم مدرس ضعیف می شد ولی او از مبارزه دست برنداشت. بسیار تلاش کرد که شاه را به ایران برگرداند تا از این طریق از توطئه به سلطنت رسیدن رضاخان جلوگیری کند، ولی شاه ناتوانی و سستی از خود نشان داد و روی هم رفته وسیله خوبی برای این کار نبود، و بقیه شاهدگان نیز دست کمی از او نداشتند. رضاخان هم به شدت برای ورود شاه به ایران ، مانع تراشی می کرد ، تا بالاخره آخرین طرح رضاخان عملی شد و آن در 1304/8/9 بود که در مجلس طرح انقراض سلسله قاجار مطرح شد. چند تن از جمله مصدق به عنوان مخالف صحبت کردند و مجلس را ترك نمودند ، سپس نوبت مرحوم مدرس شد که پس از طرح موارد مخالفت، در آخر فرمود: « اگر صد هزار رأی هم بگیرد، این خلاف قانون اساسی است » و از مجلس خارج شد.

بالاخره رضاخان به عنوان رئیس حکومت موقت انتخاب شد (دولتی که نمایندگان را خودش انتخاب کند شایسته چنین پاداشی هم خواهد بود!) و یک ماه و نیم بعد ، مجلس مؤسسان ، رضاخان را به عنوان شاه انتخاب می کند و به فاصله 5 سال رئیس قزاقان، شاه ایران شد و دولتهای روس و انگلیس و بقیه کشورها او را به رسمیت شناختند . دولتی خشن و پلیسی بر مردم ایران تحمیل شد که باید بدون هیچ چشم داشتی به پول نفت (زیرا نفت بنا شد سهم انگلیس باشد و نه سهم مردم) بر مردم حکومت کند و حتی راه آهن تصویب شده توسط انگلیس را از جنوب به شمال برای مهار روسیه باید با پول مردم بکشند و جای تأسف است که روشنفکران از فرنگ برگشته و تجددمآب ، فاصله گرفتن حکومت از دین را عامل مثبت حکومت رضاخان دانستند.

نظامیان به عنوان سایه دیکتاتور همه جا باید مورد احترام باشند و شخص « تیمورتاش » به عنوان وزیر دربار و کارآموده ای بین المللی در قدرت بخشیدن و سروسامان دادن به حاکمیت رضاخان را نباید از یاد برد. او همه تلاش خود را برای تبدیل یک قزاق بیسواد قلدر به یک شاه مملکت اعمال کرد. از جمله درباریان متوجه شدند که به سکوت مرحوم مدرس نیاز مبرم دارند و تلاش کردند او را با رضاخان آشتی دهند و آخرین دیدار بین رضاخان و مرحوم مدرس را ترتیب دادند. مرحوم مدرس با تجربه که در ظاهر از رقیب خود یعنی رضاخان و در واقع از انگلستان شکست خورده بود، به خونسردی وارد کاخ شد و به تزیینات دفتر او می‌نگریست و پس از شنیدن سخنان شاه مبنی بر عدم مخالفت، با لهجه اصفهانی گفت: « شما همه چیز را به دست آوردید، این یک چیز را برای ما بگذارید » و مقصودش از « یک چیز »، مخالفت با دیکتاتوری بود. این پاسخ به منزله اعلام آمادگی برای مبارزه ای بود که انتهای آن از چشم مرد با تجربه ای چون مرحوم مدرس پنهان نبود.

رضاخان در سال 1305 تاجگذاری کرد و خطابه خوانی و بلبلسخنی ادیبی فرنگ رفته چون محمدعلی فروغی به عنوان نخست وزیر لازم و مفید بود، و به همین جهت پس از تاجگذاری، تیمورتاش از او خواست تا استعفا بدهد زیرا دیگر به او نیاز نبود. مرحوم مدرس تلاش کرد تا مستوفی الممالک به صحنه آید و رضاخان هم مایل بود که یکی از بزرگان خوشنام چون مستوفی الممالک را به عنوان صدر اعظم خود به رخ مردم بکشد.

روز 1305/3/18 اعلام شد که شاه به مستوفی فرمان نخست وزیری داده و همه متعجب شدند. و چون رضاخان برای مستوفی احترام قائل بود نتوانست در انتخابات تهران اعمال نظر صریح بکند. لذا از لیست مرحوم مدرس 9 نفر و از لیست دربار 3 نفر به عنوان نماینده برای مجلس انتخاب شدند (مجلس دوره ششم) و مرحوم مدرس به عنوان کسی که بیشترین آراء سراسر کشور را دارد، با اعتبار نامه ها مخالفت می‌کرد و دخالت نظامیان را در انتخابات بر ملا می‌کرد. شاه تحمل این افشاگری ها را نداشت و دستور ترور او را به درگاهی رئیس نظمی داد، ولی نافرجام ماند و مرحوم مدرس در جواب تلگرام شاه که درگاهی حامل آن بود، گفت: « به کوری چشم دشمنانم هنوز زنده ام ».

حاکمیت رضاخان فشار زیادی بر مردم می‌آورد. عرض و جان مردم در اختیار نظامیان افتاده بود. هیچ کس حرمت و احترامی نداشت. به طوری که سپهسالار تنکابنی فاتح تهران پس از استبداد صغیر، در 80 سالگی خودکشی کرد و خودکشی او خبر از انقراض نسلی را می‌داد که مشروطه را با هزاران نشاط ایجاد کردند و حال، ناظر نابودی و اضمحلالش هستند.

مقدمات فکری و سیاسی دوران پهلوی

برای پی بردن به ریشه های به وجود آمدن حکومت پهلوی، باید به سال های قبل از روی کار آمدن رضاخان به عنوان شاه در سال 1304 برگشت. عوامل محوری که باید قبل از حاکمیت رضاخان مورد توجه قرار گیرد عبارت است از:

- 1- انحراف در نهضت مشروطه
- 2- غلبه سکولاریزم بعد از مشروطه در صحنه تحولات سیاسی ایران
- 3- هرج و مرج، فرقه بازی، ناامنی و عدم استقرار نهادهای قانونی

انحراف در نهضت مشروطه از آنجا شروع شد که 1- نیروهای انقلاب فکر نمی‌کردند در حفظ انقلاب باید همان قدر جدی بود که در به وجود آوردن آن، و لذا با سرنگونی استبداد کار را تمام شده پنداشتند. 2- به حیلله هایی که دشمن استعمارگر طراحی کرد توجه و حساسیت کافی داده نشد. 3- از طرفی فضایی که روشنفکران غربی ایجاد کردند و آن فضای «بی تقوایی سیاسی» بود، موجب دلسردی و کناره گیری علماء و آزادی خواهان و مبارزان شد. 4- از طرف دیگر یک مرجع عالی نهایی که همه به طور مطلق حکمش را بپذیرند نیز در صحنه نبود. 5- و نکته اساسی دیگر، افراط در تبلیغ « آزادی » برای مقابله با متدینین و مخالفت با اصول دینی، باعث شد که مردم دیندار به این نتیجه برسند که در ذات این مفاهیم و الفاظ، ترویج بی دینی نهفته است و لذا از اصل انقلاب دوری جستند. 6- با ضعیف شدن جریان های دینی، خلاء بی جدی در ارکان نهادی و فکری و سیاسی مشروطیت به وجود آمد و این خلاء را سکولارها از یک طرف و سیاسیون شیدای مقام و دنیا از طرف دیگر پر کردند.

شناختن غرب و دست کم گرفتن خطر استعمار

چون مشروطه بیشتر ضد استبداد شد، مرحله شناخت همه جانبه غرب به درستی مورد ارزیابی قرار نگرفت و در سطح ملی در اولویت کار مجاهدان وارد نشد. البته استعمار واژه آزادی را به معنی لیبرالی آن که يك نحوه بی‌بند و باری از مذهب است، تغییر داد و این به معنی غربی شدن فرهنگ انقلاب مشروطه بود. و لذا دیگر فرهنگ انقلاب مشروطه به استعمار نه تنها به عنوان دشمن نگاه نمی‌کرد، بلکه آن را چاره درد پنداشت و در دل این استعمار باز استبداد با عنوان نظام شاهنشاهی پهلوی برگشت، آن هم به مراتب خشن‌تر و پیچیده‌تر از قاجار و آن هم زیر پوشش مشروطیت و پارلمان. ولی آنچه در فضای جامعه حاکم شد تقلید از غرب بود بدون کوچکترین تفکر و مقاومت.

فضای بعد از مشروطه و با صحنه‌گردانی روشنفکران سکولار، فضا برای سرکوب مذهب و تشیع نیز آماده شد و بستر پذیرش رضاخان فراهم گردید. تغییر قوانین شرعی به قوانین عرفی در مدرنیته سطحی رضاخانی به وضوح جلوه‌گر می‌گردد.

در کنار انحراف‌هایی که قبل از تاجگذاری رضاخان در مشروطیت به وجود آمد يك جریان مثبت پایه‌گذاری شد و آن هم تأسیس حوزه علمیه قم در سال 1300 است. چرا که جامعه شیعه مذهب به هیچ وجه حاضر نبود از سنت‌های دینی خود دست بکشد و لذا اتحاد بین روشنفکران سکولار با رضاخان برای نفوذ فرهنگی در مردم از طریق کتاب‌ها و جراید و احزاب به آن نتیجه‌ای که می‌خواستند نرسید، هرچند وحدت فرهنگی خدشه‌دار شد و مظاهری سطحی از غرب به کوچه و بازار رسید و به انحطاط بخشی از افراد جامعه منجر شد، ولی قدرت و نفوذ دین و علماء آنچنان بود که استعمار انگلیس برای حاکمیت فرهنگ تجدد و مدرنیته، خود مجبور به اعمال زور و خشونت شد و رضاخان برای این کار، مفید تشخیص دادند و تمجید روزنامه‌ها از سردار سپه به عنوان منجی ایران از همین جا ریشه می‌گیرد، چرا که همکاری قلم و شمشیر نیاز بود تا مدرنیته ظاهری و سطحی زیر عنوان ناسیونالیسم به مقابله مذهب و علماء بیاید که مانع عمده برای نفوذ استعمار بودند. در ابتدا با تبلیغات شدید سکولارهای ضد دین و علماء، به ظاهر می‌رفت که مسئله به نفع رضاخان و روشنفکران سکولار تمام شود. ولی به تدریج با روشن شدن چهره ضد دینی حکومت رضاخان آن خوش‌بینی اولیه به بدبینی و سپس به نفرتی عمیق و سازش‌ناپذیر تبدیل شد.

رضاخان قبل از آنکه بر امور مسلط شود، تظاهر به مذهب می‌کرد. این سیاست فرهنگی برای مردمی که دو دهه با هرج و مرج و روند دین‌زدایی احزاب و فِرَق از فرنگ برگشته روبرو شده بودند، در ابتدا جالب توجه بود. ولی چیزی نگذشت که ابتداء علماء چهره واقعی سردار سپه را به خوبی شناختند و به مخالفت علنی با او پرداختند، هرچند مردم تشنه امنیت در ابتدا امید به وعده امنیت رضاخانی بستند، ولی هرچه جلوتر رفت، بدگمانی مردم نیز بیشتر شد و با پیداشدن دست‌پنهان خارجی همه امیدهای مردمی قطع شد.

به گفته امام خمینی (رحمته‌الله علیه) :

« در زمان رضاخان جناح روحانی را همچنان به آن صدمه زده بودند که خود ملت هم در مقابل روحانیت

ایستاد.... سیاسیون هم در انزوا بودند و هیچ کاری از آنها برنمی‌آمد و نمی‌توانستند کاری بکنند» (57/8/28)

در چنین شرایطی آیه‌الله حائری (رحمته‌الله علیه) خطر اصلی را حاکمیت لائیزم و کفر دید، و لذا برای مقابله ریشه‌ای و دراز مدت، حوزه علمیه قم تأسیس شد و در واقع بزرگترین بنیاد فرهنگ دینی در مقابل عصر دروغین تجدد، پی‌ریزی گشت. امام خمینی (ره) در این باره می‌گویند :

« در بزرگی آیت‌الله حائری همین مقدار بس که توانست در آن زمان سخت که رضاشاه تصمیم داشت حوزه و روحانیت را نابود کند، حوزه‌ها، بلکه روحانیت را حفظ کند و این امانت را به ما داده است تا ما به دیگران رد کنیم»

ظهور چهره ضد مذهبی رضاخان

نوروز سال 1306 چهره ضد مذهبی رضاخان که تا حال برای عده‌ای از علماء پوشیده بود، ظاهر شد و آن وقتی بود که زن شاه و همسران رجال پایتخت در صحن مطهر حضرت معصومه خواستند چادرهای سیاه خود را عوض کنند و چادرهای نازک گلدار بپوشند، در این حین لحظاتی بدن‌های نیمه عریان‌شان در مقابل زوار متدین نمایان شد و زنان دربار بی‌تفاوت به این بی‌حرمتی به حرم حضرت معصومه (سلام‌الله علیها)، چادرهای خود را عوض می‌کردند که ناله و نفرین مردم بالا

گرفت و آشوبی برخاست. خبر به شاه رسید. شاه از تهران به طرف قم حرکت کرد و در صحن مطهر هر معمومی را که می‌دید به چوب می‌بست. همه فهمیدند که ماه عسل پایان گرفته و اگر درایت و دورنگری آیه‌الله حائری نبود، رضاخان همچنانکه تهدید کرده بود حرم را به توپ می‌بست و دقیقاً به دنبال بهانه بود، حتی با کفش وارد حرم شد. ولی آیت‌الله حائری دستور دادند هیچکس اعتراض نکند. ولی خیلی چیزها برای افراد روشن شد.

دولت مخبرالسلطنه هدایت، پوشش دینی بر جنایات رضاخان

سرانجام دروه کابینه مستوفی‌الممالک به پایان رسید و مخبرالسلطنه هدایت با اطلاعات فقهی و تحصیلات اروپایی به صحنه آمد (1306 ه.ش) تا آن اطلاعات و آن تحصیلات را در جهت استحکام دیکتاتوری صرف کند و با رویارویی با او بود که حاج آقانورالله، روحانی متنفذ اصفهانی از مخالفتش سست شد و بعد به بهانه درمان، توسط رئیس بهداری شهربانی با آمپول سم شهید شد. در این زمان ریاست ظاهری و صوری دولت در دست مخبرالسلطنه است، ولی رهبری واقعی به وسیله تیمورتاش یعنی وزیر دربار انجام می‌شود.

زمان به نفع دیکتاتور در ظاهر پیش می‌رود و تقریباً دیگر هیچ صدای مخافتی به گوش نمی‌رسد. نه روزنامه‌ها را زهره حرف زدن بود و نه وکلا را جرئت مخالفت. روحانیون هم یا تبعید می‌شدند و یا خلع لباس، و می‌رفت که شاه با تصاحب املاک آباد کشور، به بزرگترین سرمایه‌دار ایران تبدیل شود، و دولت با تمام امکانات در اختیار املاک شاه بود و نه حافظ ملک و جان مردم.

مجلس ششم در حال تمام شدن بود و در صدد بودند تا مجلس هفتم را طوری شروع کنند که از این چند مخالف هم دیگر خبری نباشد، هرچند در روزهای آخر مجلس ششم دیگر مرحوم مدرس و مصدق هم چیزی نمی‌گفتند و در انتخابات مجلس هفتم حتی یک رأی هم به نام مرحوم مدرس خوانده نشد. مصدق تعهد داد که به احمدآباد برود و کشاورزی کند و مرحوم مدرس نیز در مسجد سپهسالار ظاهراً بی‌سروصدا مشغول تدریس بود و ملک الشعراء بهار به تدریس و تحقیق متون ادبی مشغول بود و همه قوا در دست دیکتاتوری می‌چرخید، ولی مرحوم مدرس را در تهران تحمل نکردند و به کاشمر تبعید نمودند.

تیمورتاش و بقیه درباریان چهاراسبه برای متجدد کردن ایران می‌تاختند. روزنامه‌ها پر بود از آثار نویسندگان خارجی و مقالات ادبی بدون هیچ مقاله و سخن سیاسی و یا مذهبی. حاصل این تلاش‌ها این شد که «ایران باید روحاً، جسماً، ظاهراً و باطناً فرنگی شود» و این ندای شوم را ابتدا تقی‌زاده سر داد و بقیه هم دنبال کردند، زیرا که در واقع این سخن، آرزو و خواست رضاخان بود که از زبان نوکران خود فروخته و به ظاهر روشنفکر اداء می‌شد.

در سال 1311 تیمورتاش موفق شد درگاهی را پایین بکشد و کار به سرلشکرکپال داده شد که رضاخان او را نپسندید و سپس سرلشکر فضل‌الله زاهدی به ریاست نظمی گمارده شد که باز آن فردی نبود که رضاخان می‌خواست، تا بالاخره «آیزم» را یافتند و این همان بود که شاه می‌خواست. او فضای اختناق و رعب را در همه جا حاکم کرد (رضاخان دوست می‌داشت همه مردم کشورش از او و از حکومت او بترسند). آیرم در همه جا مأمور گذاشت. با کشف توطئه‌های جعلی و تهیه گزارش‌های ساختگی بر جان و مال مردم افتاد.

از طرفی مریح «نصرت‌الدوله»، «تیمورتاش»، «داور»، «اسعدبختیاری» همه کاره ملت بودند و مجلس یک دکوری از حکومت مشروطه بود.

به تدریج نصرت‌الدوله ضلع اول مربع یعنی فرزند فرمانفرما صدراعظم و شاهزاده قاجار، مغضوب واقع شد. زیرا در جریان نفت پیچ و خم‌هایی به ضرر انگلیس ایجاد کرده بود و در نتیجه راهی زندان شد. تیمورتاش هم ارتباط پنهانی با روسیه داشت و لو رفته بود و خودش نمی‌دانست. آیرم، زنی را مأمور کرده بود تا مسخره کردن‌های شاه را در جلسه‌های خصوصی‌شان همه را گزارش دهد. چرا که ناشی‌گری‌های شاه که حاکی از بی‌سوادی او بود نقل مجالس تیمورتاش و بعضی از خارجیان بود، که یک مرتبه تیمورتاش از همه سیمت‌هایش برکنار شد. اول تحت نظر بود، ولی با توطئه آیرم در زندان کشته شد (بی‌چاره چه تلاش‌هایی برای تاجگذاری شاه کرد و چقدر تلاش نمود تا ولیعهد شاه جهت تحصیلات به فرنگ برود و به قول او شایستگی تاج و تخت را پیدا کند، حتی همراه ولیعهد به سویس رفت تا او را جا بیندازد و چه تلاش‌ها برای آبرومندی درباریان که نکرد، ولی در بازدید رضاخان از زندان قصر، رضاخان به استغاثه‌های او هیچ وقعی ننهاده و دستور داد وسایل شخصی‌اش را از او بگیرند و در سلول نمناک به تنهایی رهایش کنند. چه بسیار برای خان کوچکی کرد،

ولي فايده اي نبرد و هميشه سرنوشت كساني كه استعداد و نبوغ خدادادي را در خدمت ديكتاتوران خرج کرده اند همين بوده است. « **فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ** » اي صاحبان بصيرت! عبرت بگيريد و همان راه گذشتگان گمراه را نرويد. قال رسول الله (ص): **مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا سَلَطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ** ، كسي كه ستمگري را ياري كند، خداوند آن ستمگر را بر او مسلط مي كند.

با از صحنه خارج شدن دو ضلع مربع يعني نصرت الدوله و تيمور تاش، قرارداد نفت به نتيجه اي كه انگلستان مي خواست رسيد.

سياست كشف حجاب

شاه مخبرالسلطنه يعني نخست وزير ظاهري را نيز بر كنار كرد تا به راحتی مسئله بي حجابي و حمله مستقيم به روحانيت را عملي سازد، زيرا مخبرالسلطنه با اعتقادات و اطلاعاتي كه داشت حاضر نبود چنين كاري را عملي كند (در او ايل نخست وزيريش زمزمه كشف حجاب مطرح شد و او خود را آماده استعفا کرده بود و بنا بود پس از سفر امان الله خان پادشاه افغانستان كه در ايران با خانواده بي حجاب خود رضاخان و درباريان را در اين راه را غيتر نموده بود، كشف حجاب را شروع كنند. ولي مردم متدين افغانستان تحمل اين حرکات غير اسلامي شاه خود را نياوردند و به سرکردگي « **بچه سقا** » به كاخ شاه حمله بردند و كاخ را بر سر خانواده سلطنتي خراب كردند و مدارس مختلط تعطيل شد، و بچه سقا قوانين شرع را به اجرا گذاشت. خبر حادثه كه به تهران رسيد همه جا خوردند و برنامه هايشان عقب افتاد، ولي ديگر از آن واقعه سالها گذشته و رضاخان تصميم دارد كشف حجاب را عملي كند).

محمدعلي فروغي كه در ابتداي كودتا نقش تعيين كننده اي در اداره حاكميت رضاخان و هماهنگي آن با انگلستان به عهده داشت، باز اين بار نخست وزير شد (1312) تا تجددطلبي را عملي سازد. تيمورتاش و نصرت الدوله و داور از رضاخان يك پادشاه مستبد و مال اندوز ساختند و فروغي و تقيزاده و علا بايد از او يك پادشاه متجدد بسازند، و اين كار دوم در مورد فرد بيسواد و بي فرهنگي چون او بسيار مشكل تر بود. در همين زمان سردار اسعد كه ميرفت جاي تيمورتاش را بگيرد با گزارش هاي آيرم دستور دستگيريش صادر شد و سپس به ديار عدم فرستاده شد (بيچاره ايل بختياري را به رضاخان فروخت و به مردم قبيله خود پشت كرد و در نهايت هم به اين سرنوشت دچار شد، **فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ**).

فروغي ترتيب سفر شاه را به تركيه داد و شاه جذب مصطفى كمال پاشا (آتاتورك) شد. وقتي ترك ها را در شلوار و ژاكت ديد، زن هايشان را بي حجاب و تعطيلي روزهاي جمعه را منسوخ مشاهده نمود و سال ميلادي را به جاي هجرت رسول الله (صلوات الله عليه وآله) ديد به شوق آمده بود، و وقتي به تماشاي باله دختران ترك نشست آنچنان تحريك شده بود كه در برگشت به ايران، دائم مي گفت: « ما هم بايد همان كارها را بكنيم »¹

او از ناسيوناليسم ايراني شروع كرد و به تقليد از پان تركيسم در تابستان 1314 قانون لباس متحدالشكل را به اجرا در آورد، كه بهلول واعظ معروف در مشهد سكوت را شكست و اعتراض كرد و آنچه با درايت آيت الله حائري در قم اتفاق نيفتاد، در مشهد اتفاق افتاد. نقشه اين بود كه مشهد به شدت سرکوب شود و هرچه تلفات بيشتري مي شد براي نقشه هاي بعدي راه بازتر مي گشت. بيش از هزار تن به قتل رسيدند و شاه عصباني شد كه چرا « ولي اسدي » استاندار خراسان نگذاشته است كه علماء و مراجع كشته شوند، زيرا او عليرغم خواست شاه توانست مراجع را از پيوستن به موج هيچانات مردم و رفتن به مسجد گوهرشاه منصرف كند. ولي اسدي را زنداني كرد و وقتي محمدعلي فروغي به وساطت اسدي (اسدي پدر داماد فروغي بود) رفت شاه بر سراو فرياد زد و فروغي را « زن ريش دار » خطاب كرد و با اين لقب جديد پادشاه خوش خدمتي هاي رئيس الوزراي تجدد مآب خود را داد! و به اين شكل خدمتگزار ديكتاتور كه واسطه بين انگلستان و رضاخان بود از صحنه خارج شد (1314) و ولي اسدي را نيز اعدام كرد و به جان روحانيون افتاد.

¹ - فراموش نشود كه آتاتورك پايه گذار تفكر لائيك در تركيه بود كه ريشه گرفته از اندیشه سكو لاريسم است. در سكو لاريسم دارم كه دين نبايد در اجتماع و امور اجتماعي انسان ها نقش داشته باشد، بلکه فقط يك باور قلبي است، هر كس خواست آن را مي پذيرد. و اين درست ضد نبوت و مقاصد نبوت است.

در نظمیة ریش روحانیون را می‌تراشیدند و خلع لباس می‌نمودند. محمود جم به عنوان نخست وزیر به صحنه آورده شد تا کشف حجاب را عملی کند و مأموران نظمیة به سرپرستی آیرم بر سر گذرها انبوهی از چادر زنان که از سر آنها برداشته بودند را به وجود آوردند. آهسته آهسته کوچه‌ها از زنان خالی شد، مسئولان کشور موظف شدند در جشن‌ها همراه زنانشان و بدون حجاب شرکت کنند و بسیار بودند که یا زنانشان را طلاق دادند و یا از کارشان کناره گرفتند و یا گوشه زندان را خریدند. برای اولین بار در نظمیة زندان زنان از زنانی که در مقابل بی‌حجاب شدن مقاومت می‌کردند به وجود آمد. حمام‌های سرخانه زیاد شد تا زنان برای استحمام هم به کوچه‌ها نیایند.

کم‌کم رضاخان به غولی بدل شد که هر روز جز تعظیم نمی‌دید و جز تملق نمی‌شنید. مالکان بزرگ بهترین اراضی خود را به زور سرنیزه و به قیمت نزدیک به رایگان به نمایندگان اداره املاک شاه واگذار می‌کردند. از رجال سابق آنهایی که در گور نبودند یا در گوشه زندان به سر می‌بردند و یا کنج عزلت خزیده بودند و بعضاً از سر ترس جان هرچندگاهی به نحوی مراتب ارادت خود را بر خلاف خواست قلبی ابراز می‌داشتند.

آیرم فرار می‌کند

از مهره‌های اصلی دیکتاتوری رضاخان آیرم بود که در روزهای اول کودتا از فرنگ آمد و برعکس ژنرال پسیان از همان اول راه تقرب به رضاخان را در پیش گرفت و در پناه تندی و خشونت خود، این تقرب را برای خود حفظ کرد. او مظهر قساوت و خونریزی بود و کسی جرأت نمی‌کرد دزدی‌هایش را بر ملاء کند و یا دارایی‌های او را در بانگ‌های اروپا افشا کند. ولی او وقتی خطر را احساس کرد یک روز صبح حذره‌اش مسدود شد و پزشکان از ترس چشم‌های خونریز او بیداری صعب‌العلاجش را تأیید کردند و اجازه رفتن به اروپا را گرفت و نرسیده به آلمان زبان و حذره‌اش باز شد و دیکتاتور فهمید چه فریبی خورده است و حتی با وعده صدارت نتوانست او را برگرداند. این نخستین شکست شاه در 15 سال خون آشامی‌اش بود. پس از او سرپاس مختاری را به جای او گمارد که این به خاطر بی‌سوادیش از آیرم خون‌ریزتر بود، و به توصیه رضاخان زندانیان مشهور قدیمی را به دیار عدم فرستاد.

در همین دوران بود که مرحوم مدرس با ده سال حبس و شکنجه در کاشمر شهید شد. فرخی یزدی با آمپول هوا کشته شد. شیخ خزعل و مؤلت‌الدوله کشته شدند. نصرت‌الدوله را در اطاقی گذاشتند و درهای او را گل گرفتند و 15 روز بعد وقتی دیوار را شکافتند تا جسد شاهزاده قاجار را چال کنند دیدند او نیمی از یک لنگه کفش خود را پیش از مرگ خورده است. آقازاده فرزند آخوند خراسانی را در سلولش کشتند و اسعدبختیاری نیز کشته شد، و از مربع قدرت فقط داور مانده بود که او هم وقتی سوء ظن رضاخان را نسبت به خود فهمید، نیمه شب یکی از روزهای بهمن 1315 تریاک‌ها را در آب حل کرد و فرزندان خردسالش را بوسید و تریاک‌ها را سرکشید و نامه‌ای سراسر تملق به شاه نوشت و تقاضای تأمین فرزندانش را کرد (ببین! در حاکمیت ظالم هیچ کس زندگی راحت ندارد، حتی فدائیان پستفطرت دیکتاتور!! **فَاغْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ**).

آغاز سقوط

از طرف دیگر رضاخان وقتی ولیعهد را زن داد (دختر سلطان فاسد مصر) تمام شرایط را به کام خود می‌دید و فکر می‌کرد آنچه می‌خواست به دست آورده و درست در همین زمان است که زمینه سقوط او در حال فراهم شدن است. به این صورت که خبر پیروزی‌های آلمان او را جلب کرده بود و در همین راستا «جم» را عزل کرد و «متین‌دفتری» که نزدیک به سفارت آلمان بود به نخست وزیر برگزید و با همین تحلیل بود که به دام افتاد، و نیز خودرأیی او آنچنان بود که اجازه نمی‌داد کسی نظری بدهد، و از طرفی اندیشه متحجر و پیر او هم برای اداره یک کشور کافی نبود، بخصوص که مشکلات سال‌های قبل نیز یکی بعد از دیگری رُخ می‌نماید.

او شیفته دیکتاتوری هیتلر شده بود. گفته بود: «اگر من در اروپا متولد شده بودم حتماً آدلف هیتلر می‌شدم» ولی رضاخان در محاسبه اشتباه کرده بود و نمی‌دانست.

آیا ارتشی که برای سرکوبی ملت تجهیز شده ، در مقابل بیگانه مقاومت می‌کند؟

آخرین روزهای مرداد سال 1320 شاه از مانور ارتش دیدن می‌کند و از ژنرال ژاندار فرانسوی می‌پرسد « این ارتش در برابر هجوم قوای بیگانه چقدر مقاومت می‌کند؟ » ژنرال فرانسوی فوراً جواب می‌دهد « دو ساعت قربان ». شاه اخم‌هایش را در هم می‌کشد. متملقان به ژنرال اعتراض می‌کنند چرا به اعلیحضرت چنین جوابی دادی؟ در پاسخ گفت: « این را گفتم تا شاه خوشحال شوند وگرنه دو دقیقه هم نمی‌توانند مقابله کنند ».

در سوم شهریور ماه سال 1320 با فرود آمدن نخستین بمبها در مشهد و رشت و شمال آذربایجان، و در جنوب، در اولین برخوردها ، ارتش از هم پاشید و هنوز صبح نشده بود که اکثراً سبیل‌های مردانه را به تیغ سپردند ، تا پنهان شدن در زیر چادر زنانه برایشان ممکن شود. شاه يك مرتبه متوجه شد که فاجعه سال‌های دیکتاتوری گریبان خودش را گرفته و هیچکس حاضر به دفاع از او نیست و تملق‌گویان فرار را بر قرار ترجیح دادند، چرا که وقتی دیکتاتور باید همه تصمیمات را خود بگیرد دیگر از بقیه کاری ساخته نیست تا در موقع حادثه خودی نشان دهند.

صبح 4 شهریور ، رضاخان در جلسه هیئت دولت پرسید: « به نظر آقایان چه باید کرد؟ » هیچکس هیچ جوابی نداد.

مردم از به هم ریختن وضع راضی بودند تا شاید سایه شوم نظامیان را دیگر بر سر خود نبینند. شاه خودجهت پذیرفتن نخست وزیری از طرف محمدعلی فروغی به خانه او رفت در حالی که دیگر از آن خشونت‌ها و بلندپروازی‌ها خبری نبود. بنا شد شاه کنار برود و ولیعهد به جای او آید. و بالاخره شاه از تهران خارج شد، خود را در ماشین سواری پنهان کرد تا او را نشانند و روز 5 مهر 1320 از طریق بندرعباس به جزیره بدآب و هوای موریس تبعید شد و در 1323/5/4 در همان جا مُرد (فَاغْتَبَرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ).

با سقوط رضاخان مردم احساس راحتی می‌کردند، ولی سایه قحطی برسر مردم فرود آمد. محاکمه سرپاس مختاری و پزشک احمدی (پزشک شهربانی) بسیاری از جنایات دوران اختناق را بر ملا کرد و تعداد کشته شدگان بیست ساله حاکمیت رضاخان 20000 نفر قید شد.

رضاخان، روحانیت، روشنفکران

مسلم رضاخان وارث جریان سکولار مشروطه و جریان ترقی‌خواه بدون تعالی‌خواه مشروطه بود و لذا به همان اندازه که با روحانیت مقابله می‌کرد روشنفکران سکولار به او نزدیک و او به آنها نزدیک بود.

رضاخان برای از بین بردن دین در جامعه با خلاء ایدئولوژی روبرو بود و لذا با توجه به (ایران باستان) خواست این خلاء را جبران کند و در راستای همین هدف، روشنفکران در خدمت رضاخان قرار گرفتند و در این زمان روزنامه‌ها پر شد از قداست بخشیدن به ایران باستان تا شاید که به جای قداست دین، مردم آن را بپذیرند. ولی ایران قبل از اسلام ایدئولوژی نداشت تا بتوانند در مقابل تشیع مقاومت کنند و لذا سرانجام رضاخان به عنوان يك چهره منفور ملی از ایران رفت.

روشنفکران سکولار در ابتدای مشروطه از طریق روزنامه‌ها که عمدتاً در اختیار آنها بود چنین القاء می‌کردند که دو خط فکری بیشتر در جامعه نیست 1- خط ارتجاع 2- خط ترقی. و هرکه خط ترقی و پیشرفت را آن هم به روش غربی قبول ندارد حتماً ضد توسعه و مرتجع است. در حالی که می‌شود انسان تفکری داشته باشد که هم در بست خط به ظاهر ترقی را قبول نداشته باشد و هم مرتجع نباشد، یعنی افرادی که خواهان ترقی هستند اما در بستر تعالی، و نسبت به ترقی به روش غربی نیز انتقاد داشته باشند و در مقابل ترقی غربی معتقد به انتخاب باشند و نه صرفاً تقلیدکننده.

فراماسونری و نفوذ در حکومت

جریان فراماسونری جریانی است که در بست خود را تسلیم ترقی به روش غربی کرده است به طوری که اساساً مرکز لژهای فراماسونری جهان در لندن در سال 1717 میلادی گشایش یافت. این گروه نیمه مخفی تلاش کرد جهت نفوذ در حاکمیت کشورها برنامه‌ریزی کند.

میرزا صالح شیرازی اولین کسی است که در ایران روزنامه دایر کرده است. او می‌گوید: « مدت‌ها بود خواهش دخول مجمع فراموشان (لژ فراماسونری) را

داشتم تا اینکه در 20 رجب به همراه مستر پارسی و کُلنیل داری داخل فراموشخانه شدم، شام خوردم و ساعت 11 مراجعت کردم. زیاده از این در این باب نگارش جایز نیست» از دیگر افرادی که طبق اقرار خود وارد فراموشخانه شده « میرزا فتحعلی آخوندزاده» است که بعداً پیشنهاد داد الفبای فارسی را به لاتین تغییر دهند²، کاری که روشنفکران ترك از او پذیرفتند و لی ایرانیان نپذیرفتند. از جمله مهره های مهم فراماسونری در ایران میرزا ملکم خان بود. او در خانواده ارمنی به دنیا آمد و به ظاهر بعداً مسلمان می شود و مجمعی به نام « آدمیت» که ترجمه « اومانیسیم » است را تشکیل می دهد. معتقد بود که مذهب باید با دینی که ساخته فرد آدمی است - مثل کاری که در انقلاب فرانسه شد - لغو شود و می گفت من پیرو دین انسانیت هستم. می گفت: قرآن و سایر کتاب های مقدس تفاوتی با همدیگر ندارند. فتحعلی آخوندزاده می گفت: میرزا ملکم خان مسیح یا روح القدس متجدد است. میرزا ملکم خان به شدت با علماء مخالف است هرچند که این مخالفت را فریبانه اعمال می کند. در ملاقاتی که در سال 1872 با آخوندزاده دارد به او نصیحت می کند که « تویی که می خواهی ریشه عقاید مذهبی مسلمانان را منهدم کنی، باید از حمله آشکار دوری نمایی».

ملکم خان در روزنامه اش به نام قانون خیلی از دموکراسی و آزادی و عدالت دم می زد، آنچنان فریبنده صحبت می کرد که حتی بعضی از روحانیون سطحی را نیز جذب خود کرده بود و مسئله پروتستانتیسم اسلامی را به میان آورد و در واقع پایه تفکر روشنفکری ایران با مبانی فکری میرزا ملکم خان گذاشته شد و علت احترام جریان روشنفکری ایران به او بر همین اساس و تفکرات است. که هر کس مقابل فرهنگ غرب باشد ضد توسعه و ترقی است و همین باعث شد که روشنفکران ما عموماً نتوانستند کنار خط ترقی خط « تعالی » را نیز دنبال کنند که هم ضد استبداد و استعمار باشند و هم در عین دیندار بودن به توسعه و عدالت واقعی جامعه بیندیشند.

فرهنگ روشنفکری میرزا ملکم خان، همواره محاسن غرب را برجسته و در مورد ملت خود فقط معایب را مطرح می کند و از عوامل اعتلاء ملت در غفلت است. و بنیادهای معنوی که سالهاست ملت را نگه داشته و نگه خواهد داشت مورد غفلت قرار می گیرد. در آثار این روشنفکران هیچ اشاره جدی و مستقیمی به فجایع غرب و استعمار، لااقل در مورد خاک ایران وجود ندارد همچنانکه فساد که با نزدیکی به غرب در خانواده ها پیش می آید اصلاً مورد نقد قرار نمی گیرد، گویا حیل روس و انگلیس و فرانسه که موجب جدا شدن شمال ایران از کشور و افغانستان از طرف شرق با قرارداد های گلستان و ترکمانچای شد، در کار نبوده.

این جریان روشنفکری نه غرب را خوب شناختند و نه فرهنگ ایرانی اسلامی خود را، و تشخیص ندادند و نمی دهند که ما از چه جهت عقب و در چه زمینه هایی از غرب جلو هستیم، راه آنها عیناً کپی برداری از شیوه غربیان بود. آخوند و روحانی را منطبق با کشیش و خودشان را انتلکتوئل³ و تجار ایران را هم منطبق با بورژوا دانستند در حالی که چنین تطبیقی با واقعیت فرهنگی ایران همراه نبود. آیا در انقلاب مشروطه و حضور این همه روحانی در صف اول مبارزه را می توان با کشیشان که در مقابل انقلاب فرانسه بودند یکی دانست؟

روشنفکران ما پس از سالها حضور در فرنگ نتوانستند دستاوردهای علمی آن جا را به کشور بیاورند و بیشتر مدیحه سرائی آنها شدند تا رقیب آنها. و کمترین اثر چشمگیری از رفتن به فرنگ با خرج ملت، از طریق روشنفکران نصیب ملت نشد. در کتاب های شان نوشتند: « علت پید شرف غربیان این است که بانوان شان بی چادرند و مذهب را کنار گذاشته اند» در واقع برای فرار از مسئولیت خود به مواردی اشاره کردند که ربطی به موضوع نداشت و این خط ترقی با همین مشخصات فرهنگ مشروطیت را اشغال کرد و دائم اشخاصی مثل شیخ فضل الله را به عنوان ضد ترقی و ضد تلفن و تلگراف معرفی می کردند و همین هم باعث شد که مردم هنگام اعدام شیخ پای دار او کف می زدند، به گمان اینکه با کشتن او تمام ترقیات تکنیکی به کشور ایران سرازیر خواهد شد.

به غیر از روشنفکران میرزا ملکم خانی، اندیشمندانی نیز بودند که در عین مخالفت با استبداد و طرفداری از مشروطه به هیچ وجه آن شیفتگی به غرب را نداشتند. مرحوم علامه نائینی در کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله می نویسد»

² - در حالی که با تغییر خط دیگر ملت مسلمان رابطه فعالی با کتاب های امثال مثنوی و دیگر متون قدیمی و حتی قرآن نمی تواند داشته باشد.

³ - آنتلکتوئل نامی است که انقلابیون و روشنفکران غربی برای خود انتخاب کردند.

اگر دولت انگلیس با ملت خود رفتار عادلانه دارد، برخوردش با ملت ما مستبدانه و فرعونی و توأم با تبعیض است، علت هم این است که آنان در مقابل ملتهای دیگر استعمارگر هستند».

به گفته جلال آل احمد آیا معنی روشنفکری بهتر نیست این باشد که هر هوشمندی را در طبقه خود روشنفکر بدانیم یا هرکس در فرهنگ میرزا ملکم خانی فکر کند فقط روشنفکر حساب شود؟ آیا امثال فردوسی و مولوی در زمان خود روشنفکر نبودند؟

دوره انحطاط ایران

هرچه از واقعه دورتر شویم تاریخ تحلیلی بهتر انجام خواهد شد، و برعکس هرچه به واقعه نزدیک باشیم تاریخ نقلی بهتر طرح خواهد شد. در تاریخ تحلیلی است که ما متوجه می‌شویم که کدام حادثه صرف نظر از موقعیت زمانی‌اش به ما نزدیکتر است و لذا در این رابطه پس از سالها می‌توان ریشه‌های دوران انحطاط ایران را بررسی کرد. از ترکمان‌چای تا قبل از قیام تحریم تنباکو را می‌توان دوران انحطاط ایران دانست به طوری که در این محدود 70 سال مقدار زیادی از خاک ایران از کشور جدا و از آن بدتر ملت احساس شکست و حقارت کرد که مقدمات این انحطاط را می‌توان چنین برشمرد.

1- سقوط سلسله صفویه 2- ظهور قاجار به عنوان ایل فاتح نه دولتی با احساس مسئولیت: در این دوران است که شیفتگی به غرب توسط هیئت حاکمه به اوج خود رسید و دول استعماری به راحتی سرنوشت ملت را در دست گرفتند و فرزندان اشراف و خوانین را هی اروپا گشته و پس از برگشت به عنوان طبقه روشنفکر ایرانی سرنوشت ملت را در اختیار گرفتند. در این دوران ملاکی برای تشخیص خدمت و خیانت وجود ندارد. در این دوران طبق قرارداد ترکمان‌چای دولت روسیه باید از اولاد عباس میرزا برای رسیدن به سلطنت حمایت کند، که این خود دخالت دادن یک دولت اجنبی است در امورات کشور. در این دوره است که پذیرفته می‌شود طبق همان قرارداد اگر یک تبعه روسی در دادگاه‌های ایران محکوم شد، باید حکم در روسیه اجرا شود. که این در واقع دست جنایت روس‌ها را در ایران باز می‌گذاشت و قتل‌گریبایدوف سفیر روس در ایران که به زور زنان گرجی را به سفارت برده بود توسط مردم ایران واکنش به این قرارداد ظالمانه بود. در حالی که روشنفکران در این زمان کار مردم را محکوم کردند. با توجه به قدرت روسیه بعد از قرارداد ترکمان‌چای، عده‌ای به روسیه توجه کردند که آنها به نام «روسوفیل» یا طرفدار روس مشهور شدند. چون اینها عقیده داشتند که به هر حال روس‌ها صدراعظم و وزیر تعیین می‌کنند. نمونه این‌ها حسین خان سپهسالار است، و عده‌ای روسیه را خطرناک می‌دانستند و به انگلستان که رقیب روسیه بود گرایش داشتند به نام «انگلوپیل». که هرکدام از این دو پای یک کشور را در ایران باز کردند⁴. جریان دیگری هم بود که می‌گفت به هیچ کشوری نباید امتیاز داد (موازنه منفی)، مثل مرحوم مدرس و یا امام خمینی و رهبری در دهه‌های اخیر.

عده‌ای هم چون مصدق برای آزادی از روس و انگلیس به آمریکا امید داشتند، و تا حدی امیرکبیر نیز چنین می‌اندیشید.

امثال مدرس بودند که نگذاشتند با از خود باختگی همه چیز از دست ایران برود، در حالی که روشنفکران روسوفیل و یا انگلوپیل همواره سنگر به سنگر پای غرب پر طمع استعمارگر را که از ایران منفعت‌بردن را حق خود می‌دانست، به کشور باز کردند.

با قیام تحریم تنباکو پس از حدود 70 سال بعد از قرارداد ترکمان‌چای و توافق روس و انگلیس این توافق شکسته شد و برای اولین بار ملت بیدار گشت و به گفته میرزای شیرازی در مکاتبات خود با علماء ایران نتیجه قیام تنباکو را «اعلاي کلمه ملت» می‌داند و همین اعلاي کلمه ملت بود که پایه نهضت مشروطه گذاشته شد.

دولت محمد رضا شاه

⁴ - از این نمونه در زمان پهلوی این بود که نفت ایران را غربی‌ها و گاز ایران را روس‌ها می‌بردند.

مجلس چهاردهم ، اولین مجلس بعد از دیکتاتوری

مجلس چهاردهم با ماهیت انتخابات بعد از دیکتاتوری شروع به کار کرد و با حضور آیت‌الله کاشانی و مصدق پرده از روی کودتای سیدضیاء برداشته شد. دوران، دوران اصطکاک بین حزب توده طرفدار شوروی و سیدضیاء طرفدار انگلیس و آمریکاست و مجلس محل تلاش‌های زیاد مصدق و مقابله با سیدضیاء شده بود و متوقف کردن طرح‌های استعماری بخصوص در مورد نفت توسط آیت‌الله کاشانی و مصدق از کارهای مفید این دوران بود.

جنگ جهانی دوم به پایان رسید (1323) و کشورهای مستعمره تلاش برای آزادی را شروع کردند، در حالی‌که دربار شاه جدید بندهای استعمار انگلیس را در ایران محکم می‌نمود و دسته‌بندی‌های تنیدی از طرفداران انگلیس و شوروی فضای سیاسی کشور را پر کرده بود. چاقو کاشان سیدضیاء و اشرف پهلوی یک طرف، و توده‌ای‌های بی‌وطن در طرف دیگر غوغا برپا کرده بودند و همچنان دولتی پشت دولت می‌آمد و می‌رفت، بدون اینکه کاری انجام دهد (سهیلی- ساعد- بیات- حکیمی - صدر- باز حکیمی) از آن طرف پیشه‌وری در آذربایجان و با نظر استالین ادعای خود مختاری داشت و حکیمی هم کاری از پیش نبرد و ریاست دولت را به قوام دادند و بالاخره در تاریخ 10/1/1325 ارتش سرخ خاک ایران را ترک کرد و در این کار یعنی اخراج ارتش سرخ دولت قوام بی‌نقش نبود و دربار هم برعکس، در تضعیف دولت بیکار نبود.

دولت قوام با اختناقی که ایجاد کرده بود انتخابات مجلس 15 را برگزار کرد و با دربار کنار آمد، و بالاخره هم با اتحاد انگلستان و دربار، قوام سقوط کرد و این در حالی است که به دستور قوام، آیت‌الله کاشانی در قزوین تبعید شده‌اند.

دولت قوام مهره‌های آمریکایی را به صحنه آورد و دولت حکیمی به انگلیسی‌ها قدرت دخالت و چپاول داد. آیت‌الله کاشانی مجتمع مسلمانان مجاهد را تشکیل دادند و با محبوبیتی که بین مردم داشتند مراسم مذهبی را با سیاست در هم آمیخته. نماز عید فطر و عید قربان فرصت‌های مناسبی برای به حرکت در آوردن مردم بود (1327ه.ش). نواب صفوی روحانی پرنفوذ و شجاعی که کنار آیت‌الله کاشانی در حرکت مردم و ایجاد گروه فدائیان اسلام نقش بسزایی داشت، صحنه‌گردان عمده تظاهرات مردمی بود. ابتدا نواب در زمان دولت قوام با کشتن احمد کسروی تعهد خود را به اسلام نمایان کرد. قرارداد «گس گلشائین» دست انگلستان را برای چپاول نفت جنوب باز می‌گذاشت و با تلاش نمایندگان اقلیت گذاشتند مجلس فرصت تصویب آن را بیابد. مجلس دوره پانزدهم به پایان رسید و دربار امیدوار برای تشکیل مجلسی بود که حتی در آن این چند نفر مخالف هم نباشند و به برنامه‌ریزی هژیر وزیر دربار امیدوار بودند و او چنان صندوق انتخابات را عوض می‌کرد و رأی می‌ساخت که همه امیدها به یأس کشید. مصدق به عنوان اعتراض در دربار متحصن شد، ولی نتیجه‌ای نگرفت. (همیشه روشنفکران ما به تکیه‌گاه‌هایی دل بسته‌اند که مرکز توطئه بوده‌اند و خودشان نمی‌دانستند) ناگهان در میان آن آشوب قلب‌ها و صندوق‌سازی‌ها، صدای تیر بلند شد و در آستان شبستان مسجد سپهسالار «هژیر» که برای شرکت عوام‌فریبانه در سوگواری عاشورا شرکت می‌جست به دست سید حسین امامی از فدائیان اسلام به زمین افتاد. حداقل نفعی که این تیرها برای مردم ستم‌دیده ایران داشت، باطل شدن انتخابات تهران بود و انتخاب اقلیت برای ورود به مجلس و سقوط دولت (ساعد) خود فروخته اثر دیگر آن گلوله‌ها بود. دولتی که آیت‌الله کاشانی را ابتدا به قلعه فلک الافلاک و سپس به لبنان تبعید کرد، چرا که اعتراض کرده بود «نفت از ملت است و نه از انگلستان» و بعد دولت ضد انگلیسی علی‌منصور با ژست آزادی‌خواهی و باب میل آمریکایی‌ها روی کار آمد.

آیت‌الله کاشانی همچون یک قهرمان استقبال شد، شکوه و عظمت طرفداران اسلام چشم درباریان و انگلیسی‌ها را کور کرد و فعالیت آیت‌الله کاشانی و جبهه ملی برای مقابله با دربار و انگلیسی‌ها قوت گرفت.

توطئه روی کار آمدن رزم‌آرا

در همین اثنا آمریکا و انگلیس بر سر ایران به توافق رسیدند و شاه را مجبور کردند که نخست‌وزیری «رزم‌آرا» را بپذیرد. این کاندیدای مشترک بین آمریکا و انگلیس می‌خواست جای خالی رضاخان را پر کند و مثل زمان رضاخان یک روحانی مجاهد را در مقابل خود داشت به اضافه تجربه‌های گذشته که سرمایه‌ای برای نیروهای مبارز بود که تا قبل از ریشه دوندان این دیکتاتور جدید قدرت

خود را به صحنه بیاورند. به همین جهت اگر به صحنه کشیدن مردم توسط آیت‌الله کاشانی نبود، به سر مردم همان می‌آمد که در زمان رضاخان آمد. در مجلس به واسطه گروه اقلیت قرارداد نفت به نفع انگلیس‌ها تمام نشد، و از طرف دیگر در اعتصاب عمومی که 29/12/11 به دعوت آیت‌الله کاشانی و مصدق تشکیل شده بود طلبه‌ای جوان 21 ساله در حین سخنرانی به رزم‌آرا پیغام داد: «سه روز دیگر یا خودت می‌روی یا تو را خواهیم فرستاد» و سه روز بعد در جلو مسجد شاه در میان اسکورت نظامیان، خلیل طهماسبی از فدائیان اسلام مغز او را متلاشی کرد (تیر فدائیان اسلام که سال پیش در قلب هژیر نشست، بزرگترین صدمه را بر جناح انگلیسی حاکم وارد آورد و این بار کسی را به خاک انداخت که امید قاطع آمریکاییان بود). نواب صفوی پس از اطلاع از دستگیری خلیل طهماسبی در اعلامیه‌ای از پسر پهلوی و گردانندگان حکومت غاصب خواست تا ظرف سه روز او را آزاد کنند و او را با احترام و تکریم آزاد کردند.

حسین علاء نخست وزیر شد و نواب صفوی در اعلامیه‌ای خطاب به او نوشت: «هُوَ الْعَزِيزُ : زمامداری ملت مسلمان در خور صلاحیت تو و امثال تو نیست، فوراً برکناری خود را اعلام کن». هرچند او نرفت، ولی 40 روز هم بیشتر نخست وزیر نبود.

در فضایی که با رفتن رضاخان ایجاد شده بود و به کمک آیت‌الله کاشانی و پشتیبانی مردم متدین، انگلستان به شرط غرامت از طرف ایران، به ظاهر ملی شدن نفت را پذیرفت و مصدق خوشحال از به نتیجه رسیدن مبارزاتشان، لااقل در حد پارلمان در مجلس به فعالیت مشغول بود. ولی با به خاک افتادن رزم‌آرا، آمریکا و انگلستان و دربار را واداشت که علیرغم میل خود، مصدق را به نخست وزیری بپذیرند و شاه نیز از مصدق احساس امنیت می‌کرد، چرا که مصدق نقشه کودتا و یا خلع ید از شاه را نداشت (جبهه ملی که مصدق بنیان‌گذاری کرده بود تا آخر بر همین عهد ماند که از سلطنت شاه پشتیبانی کند و معتقد بودند شاه باید سلطنت کند و نه حکومت).

دولت مصدق

مبارزه مسلمانان به رهبری آیت‌الله کاشانی و در کنار آنها تحركات ملىون، مصدق را به صدارت رساند. این پیوند بین جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی يك وجه مشترك داشت و آن ضد انگلیسی بودنشان بود. ولی مصدق به امید آمریکا و با علاقه مندی به آمریکا، مقابل انگلستان ایستاد تا کشور را از زیر چنگال استعمار پیر نجات دهد و آیت‌الله کاشانی برای تقویت مسلمانان و نجات منافع مسلمین و تقویت اسلام در جنگ علیه دشمن مشترك و از جمله اسرائیل که تازه نطفه اش بسته شده بود، وارد میدان شد و این در حالی است که هزاران مسلمان کفن پوش، به فرمان آیت‌الله کاشانی بودند.

روشنفکران و تعدادی از دانشجویان و اداری‌ها هم به مصدق گرایش داشتند، در عین اینکه مردم مصدق را با آیت‌الله کاشانی جمع می‌دیدند، هر دو نفر سیاست خود را بر روی نفت گذاشتند تا از طریق ملی‌کردن نفت شر انگلستان را از کشور کم کنند.

انگلستان از ایران به دیوان داوری لاهه شکایت برد و مصدق خلع ید انگلستان را از نفت ایران اعلام کرد و آیت‌الله کاشانی به عنوان مجتهدی هوشیار و پرنفوذ محکم پشت جریان خلع ید را گرفت. انگلستان به کمک دربار و عوامل داخلی اش بسیار کوشید که با بلواهای داخلی، دولت را مشغول داخل کشور کند. ولی هروقت مردم زیر فرمان رهبری مذهبی به میدان آمده‌اند در این جهت کمتر تحت تأثیر استعمارگران قرار گرفته‌اند و این بار هم کوشش‌های سفارت انگلستان و دربار به جایی نرسید، هرچند اگر پیوند مذهبی در نهضت ملی‌شدن نفت نبود، مصدق هیچگونه تحرکی را نمی‌توانست به دست آورد، به خصوص که در این زمان آمریکا از مصدق پشتیبانی می‌کرد و دولت مستقیماً رو در روی انگلستان ایستاده بود. دربار شاه توطئه می‌کرد و گروه اکثریت مجلس که به وسیله رزم‌آرا انتخاب شده بودند نمی‌گذارند جریان ملی‌شدن نفت به خوبی پیش رود. لذا مصدق از مجلس اختیار ویژه قانون‌گذاری برای 6 ماه و از شاه وزرات جنگ را می‌خواست. وقتی شاه با درخواست مصدق موافقت نکرد، مصدق بدون مشورت با آیت‌الله کاشانی که همواره در همه جریان‌ها از او پشتیبانی کرده بود، پس از 6 روز نخست وزیری، با این عنوان که مذاکراتش با شاه شکست خورده بدون توجه به آن همه رنج و مشقت مردم که منتهی به روی کار آمدنش شد، استعفا داد.

چگونه انقلاب مردم از بین رفت؟

اشرف پهلوی برادرش را تحریک کرد که وزارت را به قوام بدهد و این کار در 1331/4/25 عملی شد. آیتالله کاشانی از عمق فاجعه مطلع شد و مردم را به حرکت آوردند و دستور دادند « به خدای لایزال اگر قوام نرود اعلام جهاد می‌کنم و خود کفن پوشیده و با ملت در پیکار شرکت می‌کنم » همه به عنوان اعتراض در خیابان‌ها بریزند. سیل جمعیت معترض عرصه را بر شاه و دربار تنگ کرد. به دستور قوام السلطنه، سرلشگر وثوق دستور تیراندازی داد و حدود 70 نفر شهید شدند ولی به جهت پایداری مردم شاه به خواسته مصدق تن داد و مصدق نخست وزیر شد. آیتالله کاشانی از سوی نمایندگان مجلس به ریاست مجلس انتخاب شد. مجلس شورای ملی، قوام را به علت کشتار دسته جمعی مردم، مفسد فی الارض شناخت و کلیه اموال و دارائی‌های او را مصادره اعلام کرد، با تصویب مجلس به مصدق اختیارات تام 6 ماهه داده شد تا هرکاری را که صلاح می‌داند انجام دهد. مصدق پس از به دست آوردن اختیارات تام 6 ماهه، مجلس را منحل و تعدادی از یاران و حتی فرزندان آیتالله کاشانی را زندانی کرد، قانون مربوط به مفسد فی الارض بودن قوام را لغو نمود و از محاکمه وی جلوگیری کرد و سرلشگر وثوق عامل کشتار 30 تیر سال 31 را به سمت وزیر دفاع منصوب کرد. هم چنین سرلشگرزاهدی را به عنوان معاون وزیر دفاع به کار گمارد. مصدق آنچنان مغرور شد که بدون توجه به جنبه مذهبی نهضت و شخص آیتالله کاشانی با انتخاب دولتی غیر مذهبی که انتخاب کرد، جلو می‌رفت. از طرف دیگر خواهر و مادر شاه که نقش اصلی در دربار داشتند را به خارج تبعید کرد. خبر پیروزی ایران در دیوان لاهه در سرتاسر ایران منتشر شد و این یک پیروزی برای مصدق بود.

کودتای 28 مرداد

در همین زمان است که انگلیسی‌ها طرح بر انداختن دولت مصدق را تهیه کرده بودند و پس از انتخاب شدن «آیزنهاور» به سمت رئیس جمهور آمریکا، او را نیز در براندازی مصدق با خود همراه کردند و اشرف پهلوی تبعیدی نیز خود را به آیزنهاور رسانید و او را در این مسئله قانع نمود و « کرومیت روزولت» نوه رئیس جمهور اسبق آمریکا مأمور اجرای کودتا شد، در این کودتا نقش شاه تضمین شده بود.

در آخرین روزهای سال 31 مرگ استالین و تظاهرات توده‌ای‌ها به مناسبت آن، نقشه، کودتا را جدی‌تر کرد، زیرا معتقد شدند در حکومت مصدق ایران به سوی کمونیسم پیش می‌رود و این آزادی توده‌ای‌ها در تظاهرات حمله درباریان را حق جلوه داد. طرفداران مصدق در مجلس تلاش کردند که آیتالله کاشانی را از ریاست مجلس عزل کنند و این کار را کردند - گویا ملیون همیشه پس از سرکار آمدن، دشمن را گم می‌کنند - و دکتر معظمی طرفدار مصدق را به جای آیتالله کاشانی به ریاست مجلس نشاندهند (در حالی که آیتالله کاشانی در طول 11 ماهی که دارای این سمت بود هیچگاه از آن استفاده نکرد و در صندلی ریاست نشست). آمریکا و انگلیس با نخست وزیری سرلشگرزاهدی به جای مصدق به توافق رسیدند. اعتبار ویژه کودتا ده میلیون دلار تعیین شد. شاه از روزولت، مسئول کودتا اجازه خواست که در آن موقع او و همسرش در بیرون از تهران باشند و به همین جهت در موقع کودتا در رُم بسر می‌بردند. با روی کار آمدن دولت کودتا توسط سرلشگرزاهدی، آمریکائی‌ها به عنوان یک استعمارگر جدید، به صورتی ملی و عامه پسند جای انگلیسی‌ها را در غارت منابع نفتی ایران بر عهده گرفتند.

نامه آیتالله کاشانی به آقای دکتر مصدق

آیتالله کاشانی از کودتا با خبر شد و با همه بی‌مهری‌ها که از مصدق و کابینه‌اش دیده بود، نامه‌ای به او نوشت که حائز اهمیت بسیار است.

حضرت نخست وزیر، جناب آقای دکتر مصدق دام اقباله
« عرض می‌شود گرچه امکانی برای عرایضام نمانده ولی صلاح دین و ملت برای این خادم اسلام، بالاتر از احساسات شخصی است و علیرغم غرضورزی‌ها و بوق و کُرناهی تبلیغات، شما بهتر از هرکس می‌دانید که هم و غم من در نگهداری دولت جنابعالی است که خودتان به بقای آن مایل نیستید. از تجربیات روی کار آمدن قوام و لجبازی‌های اخیر، بر من مسلم است که می‌خواهید مانند 30 تیرماه یک بار دیگر ملت را تنها گذاشته و قهرمانانه بروید. حرف اینجانب را در خصوص اصرارم در عدم اجرای

رفرا ندم نشنیدید و مرا لکه حیض کردید، خانه ام را سنگباران و یاران و فرزند نام را زندانی فرمودید و مجلسی را که ترس داشتید شما را ببرد، بستید و حالا نه مجلسی هست و نه تکیه‌گاهی برای این ملت گذاشته‌اید. زاهدی را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگاه داشته بودم با لَطَائِفُ الْجِدْلِ (یعنی با حیل‌های ظریف) خارج کردید و حالا همان‌طور که واضح بوده در صدد به اصطلاح کودتاست اگر واقعاً با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید، این نامه سندی است در تاریخ ملت ایران که من، شما را با وجود همه بدی‌های خصوصی‌تان نسبت به خودم از وقوع حتی یک کودتا به وسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شماست، آگاه کردم (و در آخر نوشته شده که) اگر اشتباه می‌کنم به وسیله افرادی که می‌فرستم مرا آگاه کنید. »

آقای مصدق در جواب نوشت :

« روز 27 مرداد ماه مرقومه حضرت آقا، به وسیله آقای حسن آقا سالمی زیارت شد. اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم. والسلام » دکتر محمد مصدق

و بالاخره در 28 مرداد کودتا شروع شد و هنوز عصر نشده بود که به راحتی همه چیز تمام شد و از آن مقاومت 30 تیرماه سال 1331 دیگر هیچ خبری نبود) زیرا دست رهبری روحانی را دولت ملی یون و ملی‌گراها بستند و آنها را از صحنه خارج نمودند و به همین جهت با کوچکترین اقدامی سقوط کردند). نقش اول کودتا را « شعبان بی‌مخ و طیب حاج رضایی و احمد عشقی) یعنی دسته داران و میدان داران و در یک کلمه جاهلان تهران به عهده داشتند و دربار و نظامیان بیشتر پشت پرده بودند و دلارهای آمریکا هم بازار گرم‌کن بود.⁵

دولت زاهدی ، دولت کودتا

سرلشکر فضل‌الله زاهدی عامل کودتا، نخست وزیر شد و تمام زحمات چندین ساله نهضت ملی شدن نفت همه از بین رفت. دستگیری‌ها شروع شد و وقتی همه صداها در سینه خفه شد و فریادهای اعتراض همه یا زیر خاک رفت، یا گوشه زندان و یا خانه نشین شدند، قرار داد نفت از اول هم برای ایران بدتر شد، چرا که انگلستان از سهم خود عقب‌نشینی نکرد و آمریکا هم حالا مدعی بود. لذا ایران از سهم خودش پاداش آمریکا را داد و از طرفی آمریکا برای آبرودادن به حکومت کودتا مقداری کالا و پول وارد بازار ایران کرد. عجیب‌تر اینکه شوروی 11 تثن طلای ایران را که در زمان مصدق برای ایران حیاتی بود و از دادن آن طفره می‌رفت در زمان حاکمیت کودتا چنان مسترد گرداند.

بالاخره نتیجه قرارداد جدید نفت، 10 میلیون دلار رشوه برای شاه و 5 میلیون برای زاهدی و 2 میلیون هم نصیب علی‌امینی که وزیر دارائی وقت بود، شد و زاهدی مأموریتش تمام شد و کار به حسین علاء سپرده شد (1334/1/1) حسین علاء فتنه‌گری بود که در تمام این مدت به عنوان وزیر دربار یکی از مهره‌های اصلی مبارزه با نهضت خلع ید از انگلیس و به ثمر رساندن کودتا

⁵ - در اینکه مصدق قصد داشت براساس سلیقه و روش خود به کشور ایران خدمت کند بختی نیست، ولی مخالفین او معتقدند که : 1- مصدق ضد استبداد بود ولی ضد استعمار نبود، یعنی چهره واقعی غرب استعمارگر را نمی‌شناخت و لذا روی هم رفته گرایش به غرب داشت و جبهه ملی و نهضت آزادی که هر دو براساس پایه فکری مصدق به وجود آمدند، هر دو نیز همین اشکال را دارند.

2- نتوانست جنبه مذهبی نهضت را بشناسد و لذا عملاً به دست او پای استعمار آمریکا در کشور باز شد. 3- مدیریتی قاطع که بتواند ادارات و وزارت‌خانه‌ها را به کمک افراد شایسته اداره کند، نداشت و لذا اقوام او مانند خود او که بیشتر شاهزادگان قاجار هستند مسئولیت‌های اصلی کشور را اشغال کرده بودند.

به عنوان نمونه این موارد را مطرح می‌کنیم: 1- دکتر غلامحسین مصدق، فرزند مصدق - مشاور سیاسی، اداری و مالی نخست وزیر 2- دکتر احمد مصدق، فرزند مصدق - معاون وزیر راه 3- ابوالفتح والاتبار (حشمت‌الدوله)، برادر دکتر مصدق - نماینده دولت در وزارت دربار 4- ابوالحسن زبیا، برادر دکتر مصدق - برنده و توزیع کننده مناقصه‌های بزرگ دولتی 5- دکتر متین دفتری، جاسوس، برادرزاده و داماد دکتر مصدق - عضو کمیسیون تعیین غرامت نفت 6- دکتر دفتری، برادرزاده دکتر مصدق - رئیس کل بازرسی کشور 7- سهام السلطان بیات، خواهرزاده دکتر مصدق - مدیرعامل شرکت نفت 8- مهندس محمد بیات، خواهرزاده دکتر مصدق - رئیس بانک کشاورزی 9- دکتر ضیا فرمانفرمایان، خواهرزاده دکتر مصدق - مدیرکل وزارت راه 10- جمشید فرمانفرمایان، خواهرزاده دکتر مصدق - مدیرکل وزارت راه 11- سرتیپ دفتری، عامل کودتا، برادرزاده دکتر مصدق - رئیس شهرنای کل کشور 12- ابونصر عضد، خواهرزاده دکتر مصدق - مدیرکل سازمان جنگلبانی 13- محمد مهدی قهرمانی، پسر عمه دکتر مصدق - مدیرکل گمرکات کشور 14- شمس الدین امیرعلائی، پسرخاله دکتر مصدق - وزیرکشور در کابینه اول 15- دکتر علی امینی، پسرخاله دکتر مصدق - وزیر اقتصاد ملی 16- سرتیپ امینی، پسرخاله دکتر مصدق - فرمانده کل ژاندارمری 17- ابوالقاسم امینی، پسرخاله دکتر مصدق - کفیل وزارت دربار 18- سرتیپ مظفری، برادر همسر غلامحسین مصدق - استاندار خوزستان 19- حسین کی استوان، برادرزاده همسر مصدق - پیشکار کلی دارایی تهران 20- امامی، برادر همسر مصدق - استاندار خراسان. آیا این انتصابات حاکی از قوم و خویش پرستی آقای مصدق به جای شایسته‌سالاری نیست!؟

تلاش می‌کرد. او مأمور بود ایران را به پیمان دفاعی بغداد بکشاند، پیمانی که بنا بود دولت مصر یعنی جمال عبدالناصر را محدود کند، زیرا مقابله مردم ایران با منافع انگلیس در رابطه با نفت، مصریان را تحریک کرد تا آنها نیز به کار مشابه دست زدند منتها بدون حضور رهبري مذهبي. و با این کار علاء، حلقه بندی انگلیس برگردن ملت محکم تر می‌شد. مظفرذوالقدر از فدائیان، مأمور شد که اجازه چنین کاری را ندهد و حسین علاء را ترور کند و حیثیت که نقشه عملی نشد و او را دستگیر کردند. رژیم تمام تلاش خود را به کار برد تا فدائیان اسلام را از پای درآورد و با تیرباران نواب صفوی و خلیل‌طهما سبی در 1334/10/27 ظاهراً پرونده گروه فدائیان اسلام بسته شد، هر چند کینه‌ها در سینه‌ها ماند و تعهدها خاموش نشد و بعد از 15 خرداد 42 حزب مؤتلفه اسلامی از بقایای آن گروه به وجود آمدند که به حق از فدائیان امام خمینی (ره) بودند. نباید فراموش کرد که تیمور بختیار (پسرعموی شاهپوربختیار) وقتی مقاومت فدائیان را در مقابل نماینده شاه که قصد داشت با وعده و وعید آنها را بخرد مشاهده کرد، اسلحه خود را کشید و مغز واحدی عزیز را با گلوله‌ای از هم متلاشی کرد.

شاه تصمیم داشت فقط طوق آمریکا را به گردن بیندازد و علاء با سیاست یک طرفه موافق نبود و در نظرش میدان دادن به انگلستان هم مفید بود و به همین جهت هم علاء از صحنه خارج شد.

در همین زمان مجلس نوزدهم را شاه با کمک ساواک چنان ساخت که هیچ صدای مخالفی از آن برنخیزد.

دولت منوچهر اقبال

با به میدان آمدن منوچهر اقبال بعد از علاء آغاز دوره سلطنت مطلقه شاه شروع شد (1336/1/14) وقتی از اقبال پرسیدند برنامه دولت شما چیست؟ جواب داد «فقط و فقط اجرای منویات شاهنشاه» او یک مهره تمام عیار در دست شاه بود و دیگر هیچ. تیمور بختیار در رأس ساواک روی آیرم و مختاری را سفید کرده بود.

ساواک با مأموران کارکشته اسرائیلی و آمریکایی (سیا) به جان و مال مردم افتاده بودند حتی اگر کسی رادیوهای خارجی را گوش می‌داد جایش در شکنجه‌گاه ساواک بود و هیچ کس جرأت اعتراض نداشت، نه آن سرهنگی که در روز روشن در خیابان لاله‌زار، تیمور بختیار زنش را از کنارش، ربوده بود جرأت داشت دم بزند و نه کارگران کوره پز خانه‌های تهران که بسیاری‌شان چون برگ خزان بر زمین ریختند.

آغاز کار اصلاحات ارضی آمریکائی

شاه زیر فشار و تأکید آمریکا جهت اصلاحات ارضی آمریکائی از ترس آیت‌الله بروجردی امروز و فردا می‌کرد و مانند دیوانگان و به بهانه خطر کمونیسم از آمریکا اسلحه وارد می‌کرد و بیشتر مردم را در سختی نگه می‌داشت. در این میان حزب مردم با رهبري اسدالله غلام و حزب ملی‌یون به رهبري اقبال، جنگ زرگری راه انداخته بودند. حضور علی‌امینی با اجازه دموکرات‌های آمریکا (کندی) نقش جناح مخالف را بازی می‌کرد و آمریکا بدش نمی‌آمد با مطرح کردن امینی در صحنه سیاسی ایران، طوری جلوه دهد که ایران از خفقان شاهنشاهی رسته است ولی شاه به نخست وزیری مهندس شریف امامی راضی شد (39/6/9 تا 40/2/15) تا ظاهر حکومت را آراسته جلوه دهد و به اصطلاح این‌طور نمایش دهد که حکومت دموکراسی شده، زیرا کندی متوجه بود برای ادامه حکومت آمریکا در جهان و جلوگیری از حکومت‌های کمونیستی باید آزادی‌های نسبی و آمریکا پسند به ملت‌ها بدهد و او کتاب «استراتژی صلح» را به همین قصد نوشت و مقصود او آن بود «نه آنچنان به مردم فشار آورند که عصیان کنند و نه آنقدر رهایشان کنند که قبله‌ای غیر از ارزش‌های آمریکائی در نظرشان ارزش پیدا کند». و دولت شریف امامی و پس از آن دولت علی‌امینی مأمور چنین سیاستی بودند و به همین دلیل هم هست که اگر در این دوران‌ها اجازه تحرک سیاسی در بین سیاسیون و مذهب‌یون می‌یابید نباید به حساب توبه کردن شاه و درباریان گذاشت.

با درگذشت آیت‌الله بروجردی مشاوران امور مذهبی دربار به شاه توصیه کردند که باید مرجعیت تامه شیعه خارج از ایران باشد. و حاصل همین توصیه‌ها تلگرام شاه به جای قم به نجف بود و برای اولین بار است که با تلاش

روحانیون آگاه و مدرسین آینده‌نگر حوزه نام مرجعیت «آیت‌الله خمینی» بر سر زبان‌ها می‌افتد (بدون اینکه در این راه خود امام قدمی بردارند).

امینی یعنی نوه مظفرالدین شاه نظر‌کندي رئیس جمهور آمریکا را جلب کرده بود و به همین جهت به عنوان نخست وزیر به شاه تحمیل شد، به امید انجام اصلاحات ارضی طبق نقشه و برنامه کاخ سفید. در این فریب‌کاری برای اینکه نشان دهند کشور دارای فضای آزاد سیاسی شده، مجبور بودند مقداری از فسادهای دربار را نیز بر ملا کنند و مقداری از قرارداد های چپاول‌گرا نه شرکت‌های مختلط (غربی- دربار) در همین راستا بر ملا شد تا از این طریق اطمینان مردم را جلب کنند. در همین شرایط، فرصتی نیز به دست آمد تا بعد از خفقان چند ساله پس از کودتا نویسنده‌گان و سخنرانان قدم‌هایی در جهت آگاهی مردم بردارند، هرچند دربار از این حرکات وحشت داشت و می‌ترسید که شاید امینی با این حرکات کُل سلطنت را برآید. لذا با توطئه‌هایی در گوشه و کنار و به وسیله نظامیان، کارهای امینی را خنثی می‌کردند. از طرفی امینی مجبور بود برای آبروی خودش هم که هست در راستای سیاست اصلاحات ارضی مقداری از املاک خاندان سلطنت را نیز تقسیم کند، ولی این به نفع دربار نبود هرچند دربار هم تلاش می‌کرد که در این روشنفکرانه‌ای عقب نماند. امینی که از پشتیبانی آمریکایی‌ها مطمئن بود روز به روز به کار خود سرعت می‌داد و با این کار دربار را از تحرك انداخته بود.

سال 1340 از سخت‌ترین سال‌های سلطنت شاه بود زیرا نه در داخل کشور پایگاهی داشت و نه اربابان آمریکایی دیگر به او نظر داشتند. در همین سال خبر رسید که آیت‌الله کاشانی در شرف موت است و شاه و دولت می‌خواستند خود را مردمی جلوه دهند. یک روز صبح ساکنان محله پامنار، شاه را دیدند که در حلقه محافظان خود به دیدار آیت‌الله کاشانی می‌رود و او وارد خانه‌ای شد که رژیم یک سال پیش دستور زندانی کردن صاحب‌خانه را داده بود. آیت‌الله کاشانی که روزگاری پشت بزرگترین امپراطور استعماری را لرزانده بود (قبل از ورود به ایران در عراق و در مقابله با انگلستان) و به یک اشاره‌اش هزاران مسلمان در منطقه خاورمیانه به حرکت آمده بودند، با تن بیمار و لرزان نگاهی به شاه انداخت و می‌دانست که شاه می‌خواهد از این عیادت به نفع خود استفاده کند، ولی او بیمارتر از آن بود که ممانعتی ایجاد نماید و فردا هم فوت کرد.

شاه و امینی در بزرگداشت او با هم مسابقه گذاشتند. جنازه کسی که بردن نامش از یک سال پس از کودتا ممنوع بود، به دستور شاه تشییع رسمی شد و امینی هم 5 روز عزای عمومی اعلام کرد «**اللَّهُ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا**» (خدا در نهایت مدافع مؤمنین است) مگر می‌شود کسی خالصانه در خدمت اسلام حرکت کند و عزت او محفوظ نماند؟

امینی با علماء قم نیز تماس داشت و در یکی از همین سفرها به بیت آیت‌الله خمینی راه یافت که فقط یک کلمه شنید «با عمل به قوانین اسلام به سمت خود مشروعیت بدهید». او در بازگشت به تهران به شاه گفته بود از در افتادن با این روحانی بر حذر باشد!

شاه تصمیم گرفت خودش مأمور اجرای خواسته‌های کندي شود، و با تلاش توانست ملاقاتی از کندي بگیرد که نهایتاً وقتی از اطاق رئیس جمهور آمریکا خارج شد، کاغذی در جیب داشت که رؤس نظرات کندي را در آن یادداشت کرده بود که اصول ششگانه انقلاب سفید از آن بیرون کشیده شد و بدین وسیله شاه تاج و تخت خود را حفظ کرد. در پایان سفرش روزنامه اطلاعات نوشت:

«شاهنشاه اطمینان یافتند که آمریکا پشتیبانی سیاسی و نظامی خود را از ایران ادامه خواهد داد، پرزیدنت کندي نیز اطمینان یافت که شاهنشاه یک متحد استوار است که تصمیم قاطع به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی دارند».

و این چنین حيله شاهانه کارگر افتاد و توانست امینی را از صحنه خارج کند و خود را به عنوان قهرمان اصلاحات ارضی نمایش دهد. نتایج اصلاحات ارضی که عبارت‌اند از:

1- تغییر شکل اجتماعی ملت ایران و آماده ورود به بازار مصرف شدن

2- وابسته شدن کشور به دنیای صنعتی حتی در مناطق کشاورزی

3- شکستن روابط سنتی و خودکفایی روستایی و متصل شدن به روابط سرمایه‌داری به مردم تحمیل شد و با به دست گرفتن کار اصلاحات ارضی از طرف خود شاه و روی کار آمدن دولت اسدالله‌عَلَم برخوردار و مقابله شاه با اصل دین و پیرو

آن روحانیت، شروع شد که در صفحات آینده به طور اختصار و فهرستوار موارد آن را برمی‌شماریم

شروع مستقیم نهضت⁶ 1341

مرداد ماه: «انتصاب علم به نخست وزیری» از این زمان است که مختصر فعالیت سیاسی زمان دولت امینی هم ممنوع شد و علم گفت: «ما آمده ایم تا سپر بلاي اعلیحضرت شویم» و همه فهمیدند که شاه از کندی اجازه تندروی گرفته است. قتل غلامرضا تختی به جهت جمع آوری کمک برای زلزله زدگان بوئین زهرا، نشانه کنترل مطلق هرگونه فعالیت در این زمان است.

14 مهر: «تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» در این لایحه به بهانه حق رأی برای زنان، عروسک‌های ساخته شاه را به میدان می‌آوردند. با برداشتن قید مسلمان بودن برای انتخاب شوندگانه و قسم به هر کتاب آسمانی - نه فقط قرآن -⁷ چهره اسلام را به مرور بیرنگ می‌نمایند. اعتراض علماء و مراجع به این لایحه و جواب شاه به تلگرام علماء با عنوان «حجت الاسلام» به جای «آیت‌الله» و جمله آخری آن جواب که نوشته بود:

«توفیقات جناب مستطاب عالی را در هدایت افکار عوام خواهانیم» بدین معنی است که حد و مرز علماء اسلام را در حد هدایت افکار عوام می‌دانند و نه دخالت در امور مملکت.

7 آذر: «لغو تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» با اعتراض مردم و علماء، شاه عقب‌نشینی کرد تا علماء را از مسئله اصلی که اصلاحات ارضی بود دور کند و از شدت مقابله روحانیت با خود بکاهد. البته قابل تذکر است که امام خمینی(ره) با اصل اصلاحات ارضی مخالفت نداشتند، بلکه مردم را متوجه حیل‌های که در پشت آن بود آگاه می‌نمودند.

19 دی: «اعلام شاه جهت به آراء گذاردن اصول ششگانه» که عبارت بود از
1- الغای رژیم ارباب و رعیتی 2- ملی‌کردن جنگل‌ها 3- فروش سهام کارخانه‌جات
4- سهم کردن کارگران 5- سپاه دانش 6- اصلاح انتخابات
2 بهمن: «اعلامیه امام» که فرازهای آن عبارت بود از:

«فراندم، رأی جامعه روحانیت نیست... در قوانین ایران فراندم پیش‌بینی نشده، چه مقامی صلاحیت دارد فراندم نماید... باید به مردم جهت مطالعه آن مهلت داده شود... رأی دهندگان باید بدانند به چه چیز رأی می‌دهند... رأی دادن باید در محیط آزاد باشد...، اساساً پیش آوردن فراندم برای آن است که تخلفات قانونی لوث شود... اعلیحضرت را اغفال کرده‌اند... این فراندم اجباری برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب است... ادامه همان لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی است...»

تظاهرات مردم تهران در منزل آیت‌الله خوانساری و بعد حرکت به طرف منزل آیت‌الله بهبهانی، سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین آقای فلسفی در منزل آیت‌الله بهبهانی. ایشان فرمودند: «اگر بدانید زیر سرپوش فراندم چه جنایتی می‌خواهند بکنند، دیوانه می‌شوید، می‌خواهند امام حسین(علیه السلام) را بکشند». تحریم فراندم توسط آیات بهبهانی و خوانساری. بعد از ظهر همان روز مردم به طرف مسجد عزیزخان حرکت کردند و کشتار و کتک در بازار ایجاد شد. آزار آیت‌الله خوانساری در بازار و برگشت ایشان به خانه، به طوری که تا آخر خانه‌نشین شدند.

3 بهمن: «درگیری مردم قم با پلیس» گارد شاه با لباس‌های روستائیان با شعار جاوید شاه به مغازه‌ها حمله کردند، مردم با اجبار مغازه‌ها را باز کردند، هرکس را می‌دیدند می‌زدند.

4 بهمن: «رفتن شاه به قم»

⁶ - ملاحظه می‌فرمائید که این قسمت به شکل روزنامه و خیلی مختصر نوشته شده، اصل مطلب را به طور نسبتاً کامل در کتاب «تحلیلی از تحضت امام خمینی» جلد 1 از آقای حمیدروحانی، جستجو کنید.

⁷ - قبلاً نمایندگان باید در ابتدای کار می‌گفتند: قسم به قرآنی که اعتقاد داریم. و حال در لایحه آمده بود که بگویند: «قسم به کتاب آسمانی که معتقدیم» و عملاً هر غیر مسلمانی هم می‌توانست چنین قسمی بخورد.

حکم ماندن مردم در خانه‌ها توسط امام، امام شرط ملاقات شاه با علماء را عزلِ علم تعیین کردند - در تهران، یورش گارد به دانشگاه و دستگیری گسترده روحانیون شروع شد. شاه در قم گفت: «مفت خوری از بین رفته - ارتجاع سیاه که نفهمند با لوائج ششگانه مخالفانند، مخربین سرخ تصمیم‌شان روشن است و کینه من به آنها کمتر است». و با این کار در واقع نشان داد که کمونیسم برایش قابل تحمل است، ولی پذیرش روحانیت و اسلام برای او مشکل است.

6 بهمن: «تصویب ملی لوائج ششگانه شاه»

در واقع شاه از طریق لوائج ششگانه از مردم می‌پرسد ارباب و رعیتی را مدعی سازد یا نه؟ آیا مردم موافقت دارند که زندگی بهتر برای دهقانان و کارگران به وجود آورد؟ و مسکن برای عموم فراهم آید یا نه؟ لوائج بدیتر عوام‌فریبانه بود تا یک کار عملی و قابل دسترس.

7 بهمن: (مصادف با اول ماه رمضان) «اعتصاب روحانیون در اقامه نماز

و صحبت در تمام ماه» به طوری که در ماه رمضان این سال، نه اقامه جماعتی صورت گرفت و نه سخنرانی عمده، خود این کار بسیار در بیداری مردم مؤثر بود.

6 اسفند: «عید فطر، سخنرانی امام»

«شما آقایان با کمال متانت مقابل کارهای خلاف شرع بایستید، از این سرنیزه‌های زنگ زده نترسید، با سرنیزه نمی‌توانند در مقابل خواست ملت مقاومت کنند، فرماندم شاه بیش از دو هزار همراه نداشت، به جای قانون شکنی به خواست مردم تسلیم شوند».

اعلامیه 9 امضایی از طرف مراجع و علماء عظام منتشر شد و در آن دلایل غیرقانونی بودن فرماندم را به طور مفصل نوشتند.

صحبت امام با طلبه‌ها که فرمودند: «خود را برای کشته شدن و سربازی رفتن و زندان رفتن آماده کنید، خود را آماده کنید برای مصائب دفاع از اسلام» در همین زمان بود.

23 اسفند: «سخنرانی شاه در پایگاه وحدتی دزفول»

«یکی دو هفته است که همان‌طور که سرمای زمستان دارد کم می‌شود، می‌بینیم یا می‌شنویم که مثل مارهای افسرده‌ای و چون اینها در کثافات خودشان غوطه‌ور هستند، باید گفت مثل شپش‌های افسرده‌ای که دارد کم کم اشعه آفتاب به آنها می‌خورد. مثل اینکه این بدبخت‌ها فکر می‌کنند بله موقع خزیدن در کثافات خودشان دو مرتبه رسیده.» (ادبیات شاهانه را نیز توجه بفرمائید!)

اعلامیه امام

«روحانیت اسلام امسال عید ندارد، دستگاه حاکمه ایران به احکام مقدسه اسلام تجاوزکرد، نوامیس مسلمین در شرف هتک است، می‌خواهند زنان عقیف را ننگین و ملت ایران را سرافکننده کنند، یعنی... دختران 18 ساله را به نظام اجباری ببرند، موجودیت دستگاه رهین شکست سد قرآن و روحانیت است».

پشتیبانی شدید روحانیون از اعلامیه امام و انتشار آن در سطح گسترده.

سال 1342

اول فروردین: «پخش اعلامیه در صحن قم هنگام سال تحویل»

تهیه و توزیع کارت‌های مخصوص عزا که روی آن نوشته بود: بود آن روز بر ما عید مطلق که در جنبش در آید پرچم حق

دوم فروردین: «ورود کماندها به قم با لباس رو ستائیان» جلسه

عزاداری در منزل امام و توطئه مأموران دولت با لباس مبدل، جلسه سوگواری بعد از ظهر همان روز در مدرسه فیضیه، مزدوران شاه با لباس دهاتی در حالی که فرم موهای سرشان همه آلمانی رده شده بود، به فرماندهی سرهنگ مولوی معاون ساواک تهران، جلسه را مختل و آن را به هم زدند و کشت و کشتار معروف فیضیه را به راه انداختند و کشتند و شکستند.

صحبت امام و تسلی دادن به مردم به خصوص طلاب که «شما پیرو حسین هستید و این مصائب نسبت به مصیبت‌های کربلا چیزی نیست». (برای اطلاع بیشتر از جریان مدرسه فیضیه به کتاب «تحلیلی از نهضت امام خمینی» مراجعه شود).

سوم فروردین: کماندها دوباره با شعار « جاوید شاه » به مدرسه فیضیه ریختند و به زدن و کشتن پرداختند و با دشنه مردم را به خاک و خون کشیدند. در همین روز کشتار در مدرسه طالبیه تبریز واقع شد. کابوس وحشت در سراسر کشور حاکم شده بود. همه مراجع به غیر از امام درهای منازلشان را بسته بودند و این بر رعب مردم میافزود. تشویق مردم توسط امام به دیدار از فیضیه و بیمارستانها برای دیدن جنایات شاه و طرفدارانش، ریختن زخمیها از بیمارستان به بیرون به دستور دولت واقع شد.

اعلامیه امام به علماء : « اعلامیه مشهور به: شاه دوستی یعنی غارتگری

«

« حمله کماندها و مأموران انتظامی با لباس مبدل و پشتیبانی پاسبانها به مرکز روحانیت، خاطرات مغول را تجدید کرد. اینها به ملت خود و روحانیین و طلاب بیپناه روز وفات امام صادق (علیه السلام) با شعار جاوید شاه حمله کردند، دستها و سرها شکسته شد، عمامهها را جمع کردند و آتش زدند، بچههای 16-17 را از پشت بام پرت کردند. اکنون روحانیون در این شهر تأمین جانی ندارند، طلاب محترم از ترس، لباسهای روحانیت را تبدیل کرده اند، اینها با شعار شاه دوستی به مقدسات مذهبی اهانت میکنند. شاه دوستی یعنی غارتگری، هتک اسلام. شاه دوستی یعنی ضربه زدن به پیکر اسلام و قرآن... یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت... تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب... به چه مجوزی دو ماه قبل حمله به بازار تهران کردید؟ علماء و مسلمین را مصدوم و حبس میکنند، با چه مجوزی بودجه مملکت را خرج رفرا ندیم معلوم الحال کردید؟ (به غلام میگویند) در صورتی که رفرا ندیم از شخص شاه بود و بحمدالله ایشان از غنیترین افراد بشر هستند (چرا دولت و مردم پول آن را بدهند؟) باچه مجوزی بازار قم را غارت کردید؟

«... من اکنون قلب خود را برای سرنیزه های مأمورین شما حاضر کردم، ولی برای قبول زورگوییها و خضوع در مقابل جبّاری های شما حاضر نخواهم کرد. من به خواست خدا احکام خدا را در هر موقع مناسبی بیان خواهم کرد و تا قلم در دست دارم کارهای مخالف مصالح مملکت را بر ملا میکنم».

ششم فروردین : علماء از رفتن به مساجد به مدت 6 روز خودداری کردند. تظاهرات مردم در تهران، مشهد، تبریز، اصفهان، اعتصاب بازاریان و خلاصه اینگونه کارها و حرکت های اعتراض آمیز همه جا به چشم میخورد.

اول اردیبهشت : « صدور اعلامیه ای توسط امام جهت اعزام روحانیون به سربازی » فرمودند: « خود را برای فنون نظامی آماده کنید ».

13 اردیبهشت : « چهلم شهدای فیضیه - اعلامیه امام » نوشتند: « جرم ما حمایت از اسلام و استقلال ایران است، همه میگویند اینها فرمان مبارک است » (به ص 412 کتاب تحلیل نهضت امام خمینی «ره» رجوع شود). جلسه در مسجد اعظم جهت چهلم شهدای فیضیه.

26 اردیبهشت : « سخنرانی شاه » « انقلاب ما که در تاریخ بیسابقه است بدون خونریزی جلو نمی رود » (از این طریق خبر کشت و کشتار مجدد را اعلام کرد).

4 خرداد : مسؤلان هیئتها و خطبا باید التزام بدهند که حرف سیاسی نزنند.

اعلامیه امام : « این مردم را راحت بگذارید تا ببینید مردم پشتیبان چه کسانی هستند... سکوت در این ایام تأیید دستگاه جبار و کمک به دشمن اسلام است».

تعهد از منبریها گرفتند که 1- علیه شاه سخن نگویند 2- علیه اسرائیل سخن به میان نیاورند 3- نگویند اسلام در خطر است.

12 خرداد (عاشورا) تهران: تظاهرات در مدرسه « حاج ابوالفتح »، مردم پلیس را فراری دادند، مزدوران شاه شعار جاوید شاه دادند و مردم را زخمی کردند. بین گروه شعبان بیخ و گروه حاج طیب رضائی که مدافع امام خمینی (ره) بود در مسجد حاج ابولفتح و بیرون کردن گروه شعبان بیخ، سخنرانی شهید عراقی در میدان فردوسی و تحریک مردم در جهت مقابله با مفساد

حکومت ضد اسلامی، حرکت به سوی کاخ مرمر که در بین راه مردم را متفرق کردند.

قم - سخنرانی امام، که در این سخنرانی مستقیماً به شاه حمله کردند. می‌فرمایند:

« بنی امیه با اساس اسلام مخالف بودند و گرنه علی‌اصغر را چرا کشتند؟ و اینها هم با اساس قرآن مخالفاند. اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت قرآن باشد. اسرائیل به دست عمال سیاه خود فیضیه را کوبید. می‌خواهند اقتصاد شما را قبضه کنند، قرآن سد راه است باید برداشته شود. آقای شاه: من به تو نصیحت می‌کنم دست از این رویه بردار. من میل ندارم که اگر روزی ارباب‌ها بخواهند بروی، مردم شکرگذاری کنند. بدبخت بیچاره، 45 سال از عمرت می‌رود یک کمی تأمل کن از من بشنو، از اسرائیل نشنو. از پدربرت بگیر! آیا روحانیت حیوان نجس است؟ (اشاره به سخنرانی شاه در پایگاه وحدتی) امروز به من خبر داده‌اند عده‌ای از وعظ را به سازمان امنیت برده‌ای که از سه چیز صحبت نکنید... تمام گرفتاری‌ها در همین سه موضوع نهفته است. چه ارتباطی بین شاه و اسرائیل هست که باید از این دو صحبت نکرد، آیا شاه اسرائیلی است؟ شاه یهودی است؟»

14 خرداد برابر با 12 محرم تظاهرات مشترک دانشجویان و بازاریان برای اولین بار در مقابل دانشگاه به وقوع پیوست و این دو قشر که سال‌ها از همدیگر دور بودند، در کنار همدیگر وارد نهضت شدند. نمایندگان بازار و دانشگاه هر دو سخنرانی کردند و برگ جدیدی از انقلاب ظهور کرد. تظاهرات در مشهد و کشتن سرپا سبانی که اعلامیه را کرده بود. شرکت امام در جلسات عزاداری در شهر قم بدون اعلان قبلی (در یک شب حدود 40 گاو و گوسفند جلو امام کشتند).

پانزده خرداد چگونه به وجود آمد؟

شب پانزده خرداد، روحانیون زیادی دستگیر شدند. همان شب گارد با تمام تجهیزات به منزل امام یورش برد و شروع به زدن خادم منزل امام کردند. امام که در پشت بام منزل حاج آقا مصطفی جنب خانه خودش در حال عبادت بودند، بیرون آمدند و گفتند: «**خمینی منم، چرا اینها را می‌زنید؟**» و بالاخره امام را بردند. حاج آقا مصطفی فریاد زد: مردم! خمینی را بردند... بعد در همین اثنا آیت‌الله قمی را در مشهد و آیت‌الله محلاتی را در شیراز دستگیر کردند. خبر دستگیری امام در همه جا پخش شد. مردم قم و کشاورزان اطراف به طرف صحن حضرت معصومه «سلام‌الله‌علیها» به راه افتادند، زن‌ها با چوب و کارد و با کود کان شیرخوار به خیابان‌ها ریختند. در چند منطقه از قم بین مردم و نیروهای شاه درگیری به وقوع پیوست و کشت و کشتار بسیاری به راه انداختند. زن‌ها را که در جلو صف بودند اول به گلوله بستند. تا عصر آن روز عده زیادی را کشتند و جسد‌های آنها را جمع کردند و خون‌ها را هم شستند.

حکومت نظامی در تهران

15 خرداد در تهران: خبر دستگیری امام موجب شد تا بازاریان و دانشجویان به خیابان‌ها ریختند. تره‌بارفروشان با کارد و چاقو به صف تظاهرکنندگان پیوستند. عده‌ای به طرف کاخ مرمر و عده‌ای به طرف رادیو و عده‌ای به طرف اداره تسلیحات ارتش حرکت کردند. در این بین عده‌ای ساواکی کتابخانه‌ها و مغازه‌ها را شکستند و آتش زدند تا نهضت را آلوده و ارتجاعی معرفی کنند. دهقانان و رامین را در سرپل باقرآباد دسته جمعی کشتند و با تانک از روی جسد آنها گذشتند، اجساد کشته شدگان شهر را با کامیون به نقطه نامعلومی بردند. دانشجویان را که در خوابگاه مشغول گوش دادن سخنرانی روز عاشورای امام بودند، دسته جمعی گرفتند. و بالاخره روز پانزده خرداد سال 42 در حالی غروب شد که امام در زندان، و ملت زیر سایه سرنیزه‌های گارد شاهنشاهی و یا کشته و یا زخمی و یا نگران از فردا به سر می‌بردند.

16 خرداد: حرکات مردم به طرف کاخ شاه با شعار مرگ بر شاه مسلمان گُش، مرگ بر دیکتاتور خونخوار ادامه یافت، دستور داده شده گلوله‌ها را به بالا تنه بزنند تا در دم شهید شوند. کشت و کشتار در شیراز نیز چشمگیر بود. حاصل این جنبش اسلامی 15 هزار کشته بود که 4 هزار تن آن در قم واقع شد.

17 خرداد: مصاحبه «عَلَم» با روزنامه‌های خارجی، 15 نفر از بزرگترین پیشوایان مذهبی تحویل دادگاه نظامی شدند، امکان اعدام شدن‌شان نیز هست. شاه در مصاحبه خود گفت: « اینها پول گرفته‌اند، مسئول این خون‌ها کیست؟» شخصی به نام «عبدالقیس جُوو» را ساختند که از مصر پول آورده و این قائله را او به پا کرده، ولی نتوانستند بزرگش کنند و سفارت ایران در بغداد آن را « محمدتوفیق القیاسی» معرفی کرد، یعنی یک فرد را با دو نام معرفی کردند و نه مصاحبه تلویزیونی با او ترتیب دادند و نه نام آن کسی که پول گرفته را مشخص کردند. هیچ‌کدام را نتوانستند به پرده بیاورند.

هجرت علماء ایران به تهران

در آن جوّ پلیسی، باز علماء بلاد به حکم وظیفه بیکار نشستند و به تهران آمدند و شاه را در عمل انجام شده قرار دادند که به راحتی نمی‌تواند هرکاری انجام دهد. آیت‌الله کمالوند آن روحانی شجاع خطه لرستان به دربار رفت و با شاه ملاقات کرد و به نحوی به شاه فهمانده شد که همه روحانیون در مقابلش خواهند بود. دیدار آیت‌الله خوانساری از امام پس از ملاقات آیت‌الله کمالوند با شاه، هجوم مردم به منزل آیت‌الله خوانساری برای پرسش از احوال امام، و با این کار مردم نشان دادند علیرغم آن همه کشته هنوز قلب‌شان نگران حال امام و همراه امام هستند. پایان اعتصاب 14 روزه بازار، کشیدن تمام ناخن‌های طیب حاج رضایی سردسته جاهلان میدان تره بار، برای اینکه اقرار کند از امام پول گرفته و تظاهرات به نفع امام راه انداخته، اعزام چند قاضی به زندان جهت محاکمه امام و جواب امام که شما صلاحیت ندارید قضاوت کنید، و چرا در قضیه مدرسه فیضیه سکوت کردید؟

21 خرداد: اعتصاب عمومی و عدم خروج مردم از خانه‌ها به جهت هفته شهدای 15 خرداد، و بدین‌وسیله با مبارزه منفی خود، زنده بودن نهضت را اعلام داشتند.

4 تیرماه: انتقال امام به سلول انفرادی

29 تیرماه: پس از مایوس شدن نظام از مرعوب کردن علماء و مردم، علمایی که در 15 خرداد دستگیر شده بودند را آزاد کردند.

11 مرداد: انتقال امام از زندان به خانه خصوصی ساواک در داودیه، سیل حرکت مردم به داودیه و دیدار با امام. مجروحان و مصدومان 15 خرداد در موقع دیدار پس از ملاقات با امام سریعاً می‌رفتند تا کسی آنها را معرفی نکند تا نکند امام متوجه صدمه آنها به جهت واقعه 15 خرداد شوند. حاج آقای معرفت که یک پایش را از دست داده بود گفت: سخت تلاش کردم کسی مرا نبیند و معرفی نکند تا موجب ناراحتی خاطر امام نشود. علماء مهاجر که به تهران آمده بودند در داودیه امام را ملاقات کردند. امام کمی از وقایع 15 خرداد مطلع شدند (زیرا در 15 خرداد امام در زندان بودند و از جریان‌ها با خبر نشده بودند) امام پشت پنجره آمدند تا به ابراز احساسات شدید مردم جواب دهند، یکباره فریاد کشیدند: «آخرمن با این احساسات مردم چه کنم؟» و چهره خود را در میان دستمالی فرو برده و به گریستن پرداخت، تا آن روز کسی امام را گریان و اشک ریزان ندیده بود.

12 مرداد: روزنامه‌ها نوشتند: «چون بین مقامات انتظامی و آقایان، خمینی و قمی و محلاتی تفاهمی حاصل شد که در امور سیاسی مداخله نکنند، آقایان به منازل خصوصی منتقل شدند». انتقال امام به منزل آقای روغنی که از تجار محترم بازار بود.

31 مرداد: اعلامیه جامعه روحانیت و تحریم انتخابات مجلس بیست و یک و اعتراض به زندان جدید امام خمینی (زیرا خانه شخصی آقای روغنی را طوری محاصره کرده بودند که فقط اسمش زندان نبود ولی همه شرایط زندان را داشت).
اول مهر، اعلامیه طلاب با بیش از 500 امضاء در اول مهر و پشتیبانی از منویات امام.

13 مهر، اعتصاب عمومی به عنوان اعتراض به توقیف امام و انتخابات قلابی مجلس بیست و یکم.

14 مهر. افتتاح مجلس قلابی شاه و اعتصاب مردم به خصوص مردم تهران.

15 مهر: رفتن علماء مهاجر به شهرستان‌ها در حالی که امام هنوز در قیطریه در شمال در منزل خصوصی یا زندان جدید مانده است.
تشکیل هسته‌های مبارزاتی در مشهد، اصفهان، تهران، قم و بخش اعلامیه‌های مخفی (که این نشانه ظهور مبارزه در شکلی جدید بود).
فعالیت شهید هاشمی نژاد در مشهد، کشتار مردم مشهد، گرفتن اکثر طلاب و بردن به سربازخانه.

11 آبان: اعدام و شهادت طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی. طیب در جواب نیروهای شاه که به او گفته بودند بگو از آقای خمینی پول گرفتم و به نفع او تظاهرات کردم، گفت: «من در زندگی جنایات زیادی کرده‌ام ولی حاضر نیستم به خاطر چند صباحی بیشتر زیستن، دامن مرجع تقلیدی را لکه دار سازم. من در 28 مرداد پول گرفتم و کودتا راه انداختم، ولی در 15 خرداد نه».

تعطیل حوزه جهت شهادت حاج اسماعیل رضایی و طیب حاج رضایی، تشکیل جلسات عزاداری در تبریز و اصفهان به همین مناسبت، انتشار نشریه بعثت به طور ماهیانه. آیت‌الله طالقانی هنگام دیدن آن نشریه فرمودند: «ما انتظار داشتیم تا 50 سال دیگر بتوانیم روحانیون قم را روزنامه‌خوان کنیم، ولی خوشبختانه اکنون می‌بینیم که آیت‌الله خمینی آنان را در ظرف چند ماه روزنامه نویس کرده‌اند».

سالگرد شهدای فیضیه و سخنرانی آیت‌الله انصاری شیرازی، جلسه سالگرد در مسجد جمعه و مسجد مرحوم فومنی در تهران برپا شد و نگذاشتند صدای نهضت و حرارت آن فراموش شود. ظهور جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی به عنوان یک گروه مسلح و در خط امام.

نخستین نشانه‌های اصلاحات ارضی، سقوط ناگهانی تولید گندم و برنج بود که مجبور شدند برنج و گندم وارد کنند.

17 اسفند (42/12/17 تا 43/11/7) عزل «عَلَم» و انتصاب حسنعلی منصور دولت منصور، دولتی سرگرم کننده مردم به امور غیر سیاسی از طریق ورزش و رادیو تلویزیون بود و با ایجاد رفاه در شهرها، عملاً وسیله تحریک ناخودآگاه روستائیان جهت مهاجرت به شهرها بود. ایجاد باشگاه های رقص و قمار، رشد طلاق، فرار زنان و دختران از خانه. رها شدن کشتزارها. ورود گوشت و لبنیات از استرالیا و هلند، ایجاد حلبی آباد ها در اطراف شهر، تشکیل انجمن لُختی ها در شمال شهر، گاردان پارتی، خانه جوانان و رابطه با اسرائیل، حاصل دولت منصور بود و همه و همه برنامه هایی بود که ملت از دین فاصله بگیرند تا حاکمیت ظلم و فساد بتواند بماند. به طوری که در راستای همان سیاست در سال های اخیر نخست وزیر اسرائیل گفته بود: حالا که نتوانستید با رونق دادن عوامل فساد و سرگرمی از سقوط شاه جلوگیری کنید، لااقل با سرگرم و فساد کردن جوانان ایران سقوط نظام اسلامی را رقم بزنید.

سال 1343

اول فروردین: بخش اعلامیه در صحن مطهر حضرت معصومه (سلام الله علیها)، کارت تبریک با تصویر امام همراه با صفات ایشان مثل «فقاہت- شہامت - عدالت - حریت - سیاست»

تلاش ساواک برای ملاقات امام با شاه، تحریک آقای روغنی میزبان امام برای این موضوع که امام را طوری وادار کند با شاه ملاقات کنند. امام به آقای روغنی فرمودند:

« این اظهار تمایل دستگاه جهت ملاقات من با شاه به منظور حل مشکلات و اصلاح امور نیست، بلکه آنها به خوبی دریافته اند که شاه تا آنجا در میان اجتماع ساقط است که اگر انگشت او به دریا برسد دریا نجس می شود، لذا می خواهند مرا وادار کنند با او ملاقات کنم تا مرا هم در اجتماع مثل خود ساقط و آلوده سازند.»

سکوت طولانی امام در زندان به اصطلاح خصوصی یعنی منزل آقای روغنی باعث شد که به شاه گزارش کردند « آقای خمینی خود را باخته.»

16 فروردین: سخنرانی منصور: « ما معتقدیم ملت و دولت مسلمان و دین اسلام یکی از مترقی ترین و برجسته ترین ادیان جهان می باشد. مقام روحانیت برای ما ارزش دارد. اینجا نب مأموریت دارم که عطفوت خاص شاهنشاه را به مقامات روحانی ابلاغ نمایم.»

17 فروردین: وزیر کشور با امام ملاقات کرد و گفت: شما آزادید. امام (ره) فرمودند:

« اگر بناست شما به کارهای سابق ادامه دهید و با مردم رفتار سابق را داشته باشید بودن من در اینجا اصلح است.» سرهنگ مولوی گفت: « به درجه ام قسم که دیگر آن حرفها نیست.»

18 فروردین: ساعت ده شب امام به قم رسیدند، چند تن از دانش آموزان که در خیابان مشغول درس حاضر کردن بودند امام را شناختند و از عمق قلب فریادی کشیدند و خود را روی دستهای امام افکندند. با اینکه ساواک تلاش داشت مسأله بی سروصدا خاتمه بیابد سریعاً مردم در منزل امام جمع شدند و شعار و صلوات برای سلامتی آیتالعظمی امام خمینی بالا رفت و تا یک ساعت بعد از نیمه شب مردم با امام ملاقات داشتند.

روزنامه اطلاعات نوشت: « اتحاد مقدس به خاطر هدفی مقدس، چقدر جای خوشوقتی است که جامعه روحانیت نیز اکنون با همه مردم همگام در اجرای برنامه های انقلاب شاه و مردم شده است.»

شهر قم جشن گرفت، دوباره عکسهای امام در مغازه ها ظاهر شد.

21 فروردین: سه روز جشن در فیضیه توسط طلاب و قرائت قطعه نامه در روز سوم در حضور امام که بعضی از بندهای آن عبارت بود از (اجرای قوانین اسلامی، اجرای قانون اساسی، قطع ایادی استعمار و صهیونیسم، بهبود وضع اقتصادی، اصلاح وضع کارگران و تهیه کار برای فارغ التحصیلان، جلوگیری از مواد مخدر و کنترل برنامه های ضد اخلاقی در رادیو و تلویزیون و سینماها، آزادی جمیع زندانیان بی گناه به ویژه حجت الاسلام طالقانی و اساتید دانشگاه،

رسیدگی به وضع معیشت بازماندگان شهدای 15 خرداد). این اطلاعیه و قطعنامه بسیار برای رژیم گران تمام شد و دنبال تهیه کنندگان آن بود.

در نجف نیز به مناسبت آزادی امام جشن گرفتند. وزیر کشور دستور اسفالت کوچه امام خمینی را داد و در کوچه ایشان لامپهای پرنور نصب کردند.

والله اسلام تمامش سیاست است

امام برای هزاران نفر از دانشجویان دانشگاه تهران که با حلقه گلی به حضور امام آمده بودند، فرمودند:

« شما از زندانی بودن چند نفر افسرده نباشید. هدف، بزرگتر از اینهاست. هدف، اسلام است، استقلال مملکت است، طرد عمال اسرائیل است. دو هواپیمایی که قرار بود حجاج را امسال به مکه ببرد مال اسرائیل بود، بعد دولت عربستان اعتراض کرد ناچار شدند از این عمل خودداری کنند. باید صفها را فشرده کنید. آقایان! سعی کنید در دانشگاه پرچم اسلام را بالا ببرید، اگر علاقه به استقلال ایران دارید و حدت مذهبی داشته باشید. آنها بعد از اینکه دیدند نمیتوانند مرا نگهدارند، آزاد کردند و خواستند مرا در نظر مردم خوار کنند. در روزنامهها نوشتند « با روحانیت تفاهم شده، روحانیت و ملت با انقلاب سفید شاه موافق هستند! کدام ملت؟ کدام انقلاب؟ این انقلاب مربوط به روحانیت و مردم نیست. گفتند: روحانیت در سیاست مداخله نخواهد کرد... والله اسلام تمامش سیاست است. مردم فقیرند و اینها برای استقبال از اربابان خود از هلند گل میآورند، اجاره هواپیمایی که گل آورده 300 هزار تومان شده».

دین، کهنه پرستی است؟ نطق تاریخی امام در دوم ذیحجه 1383

«.... ما را کهنه پرست معرفی میکنند، ما را مرتجع معرفی میکنند، در خارج ما را مخالف اصلاحات معرفی میکنند.... آخوندها با این سیاه روزیها که نصیب این مملکت شده است، مخالفاند، با قلدریها و دیکتاتوریها مخالفاند، این کهنه پرستی است؟! ما میگوییم غلام حلقه به گوش دیگران نباشید، دستتان را برای چهار دلار دراز نکنید. شما که مردم را حبس و تبعید میکنید، مرتجع نیستید؟ شما که قوانین را زیر پا میگذارید، مترقی هستید؟ ملت اسلام بیدار شد و دیگر نمیشیند. اگر من هم برگردم ملت اسلام بر نمیگردد. این دانشگاه اسلامی⁸ که میخواهید درست کنید، قضیه قرآنی است که در مقابل امیرالمؤمنین (علیه السلام) سر نیزه کردند. مگر ما میگذاریم شما دانشگاه اسلامی درست کنید؟ ما آن کس را که در این دانشگاه وارد شود تفسیق میکنیم.... ای مردم عالم بدانید! ملت ما با پیمان با اسرائیل مخالف است».

15 خرداد سال 43: پس از یک سال از پانزده خرداد 42، اعلامیه امام با

امضای علماء طراز اول قم و مشهد و... منتشر شد و 15 خرداد به عنوان روز عزای ملی مطرح گردید.

راهپیمایی مجاهدین راه حسین به وسیله جمعیتهای مؤتلفه اسلامی در روز عاشورا، با سکوت، به طرف میدان بهارستان و بعد شلیک شعار: « ننگ بر یزید پهلوی، وارث تاج اموی»، « خمینی پیروز باد». و با سکوت راه را ادامه دادند و با خواندن قرآن، تظاهرات با حدود 10 هزار نفر تا میدان بهارستان ادامه یافت که نیروهای انتظامی مانع حرکت آنها به طرف کاخ شاه شد و مردم متفرق گشتند.

تأسیس دارالتبلیغ توسط شریعتمداری، علیرغم مخالفت امام. زیرا دارالتبلیغ، انحراف ایجادکردن در جهت مبارزه بود و عملاً پل بین شاه و روحانیت شد و نفوذ شاه در حوزه علمیه را ممکن میساخت. به طوری که شاه میهمانان مذهبی خود را به آنجا میفرستاد تا خود را مذهبی نشان دهد و عملاً در بعضی موارد چهره فریبکارانه شاه را پنهان مینمود.

⁸ - رژیم شاه برای حذف حوزه علمیه دست به حمله جدیدی زد که میخواستیم دانشگاه اسلامی درست کنیم و قصد داشت از طریق آن دانشگاه روحانیون طرفدار رژیم و دولتی تربیت کند که امام

فرمودند: ما آنها را تفسیق می کنیم، یعنی اعلام می کنیم آنها از دین خارج اند.

کاپیتولاسیون

3 مرداد: تصویب کاپیتولاسیون یا مصونیت سیاسی برای مستشاران نظامی آمریکا در مجلس ایران و تلاش رژیم در مخفی نگه داشتن آن و رسیدن خبر آن مصوبه به امام و خشم و ناراحتی ایشان. خشم و ناراحتی امام از این مسأله همه جا پخش شد.

توجیه روحانیون توسط امام و روشن کردن عمق فاجعه کاپیتولاسیون برای آنها.

در همین زمان از طرف رژیم، واسطه‌ای خدمت امام آمد که حمله به آمریکا این روزها خیلی خطرناک است حتی حمله به شاه چندان مهم نیست.

4 آبان، روز میلاد حضرت فاطمه زهرا (سلام‌الله‌علیها): خبر مراسم و سخنرانی امام همه جا پخش شده و مردم به طرف قم جهت شرکت در مراسم سرازیر شدند. امام در آن روز با چهره‌ای گره خورده و با چشمانی که از شدت خشم و خستگی و بیخوابی سرخ شده بود، در مقابل مردم ظاهر شدند و سخنرانی این مرتبه در طول نهضت بی‌سابقه بود و حتی از روی پیش‌نویس هم احتیاج به مرتب کردن زیاد داشت که اینچنین منظم مسائل را مطرح کنند. اینچنین شروع کردند:

سخنرانی سرنوشت ساز

« **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** ، من تأثرات قلبی‌ام را نمی‌توانم اظهار کنم. قلب من در فشار است. از روزی که مسائل اخیر ایران را شنیدم، خوابم کم شده، ناراحت هستم. من با تأثرات قلبی‌ام روز شماری می‌کنم چه وقت مرگم پیش بیايد. عید ایران را عزا کردند (میلاد حضرت فاطمه «س»)) دسته جمعی رقصیدند، ما را و استقلال ما را فروختند، باز هم چراغانی کردند، قانون به مجلس بردند که تمام مستشاران نظامی با خانواده‌هایشان و کارمندان و خدمه‌شان از هر جنایتی در ایران مصون‌اند. اگر شاه ایران يك سگ آمریکایی را زیر بگیرد باید بازخواست شود، ولی اگر يك آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، کسی حق تعرض ندارد. برای اینکه می‌خواستند وام بگیرند 200 میلیون دلار وام را ظرف 10 سال، 300 میلیون دلار پس بدهند و برای این وام خودشان را فروختند. فکر می‌کنند این ملت ایران است که این قدر خود را پست کرده، نمی‌دانند که این دولت و مجلس است و ربطی به ملت ندارد. اگر نفوذ روحانیت باشد نمی‌گذارند دولت هرکاری خواست بکند، نفوذ روحانیت مضر به حال ملت است؟ نخیر مضر به حال شماست! من نمی‌دانم کجاست این انقلاب سفیدی که این قدر روی آن جار و جنجال راه انداخته‌اند؟ این قدر نوکری نکنید. دلار، نوکری هم دارد. آن آقایان که می‌گویند باید خفه شد، آیا در این مورد هم می‌گویند باید خفه شد؟ ما را بفروشنند و ما ساکت باشیم! والله گناهکار است کسی که داد نزنند، والله مرتکب گناه کبیره است کسی که فریاد نزند. ای علمای نجف به داد اسلام برسید، ای علمای قم به داد اسلام برسید. رفت اسلام (گریه حضار) ای شاه ایران به داد خودت برس. ما چون دلار نداریم باید زیر چکمه آمریکا برویم؟ آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر... لیکن سروکار ما با آمریکا است. امروز منفورترین افراد بشر رئیس جمهور آمریکا است در این کشور، باید همه به دولت اعتراض کنند چرا ما را فروختند؟ خدایا این دولت و این مجلس، به اسلام و قرآن خیانت کردند. آن وکلایی که مخالف بودند، چرا خاک بر سرشان نریختند؟ باید می‌ریختید وسط مجلس و نمی‌گذاشتید چنین مجلسی وجود پیدا کند...»

اعلامیه امام (ره) در تهران و اصفهان به صورتی خاص در سر ساعت معین و به تعداد خاص در سطح گسترده يك زمان پخش شد که قسمتی از آن عبارت بود از:

« **وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا** ⁹ آیا ملت ایران می‌داند در این روزها چه گذشت؟ به طور قاچاق چه جنایتی واقع شد؟ سند بردگی ملت ایران امضاء شد، آیا ملت ایران می‌دانند که

⁹ - سوره نساء آیه 141 : یعنی خداوند چنین قرار نداده است که کافران بر مؤمنان حاکم باشند

افسران ارتش به جای سوگند به قرآن، سوگند « به کتاب آسمانی که به آن اعتقاد دارم یاد کردند؟» مردم باید وکلایی که به این امر مفتضح رأی دادند را از مجلس بیرون کنند...»

روز 9 آبان: متعاقب صحبت‌های امام، منصور گفت: بنده متأسفم که در مورد لایحه تحریکاتی به گوش می‌رسد و این اسارت نیست... به بعضی از مستشاران مصونیت سیاسی داده ایم نه به همه!!

بالا گرفتن اعتراض به جهت اطلاعیه امام و اعتراض ایشان به مصونیت سیاسی مستشاران نظامی در سطح کشور.

آغاز تبعید 13 آبان: محاصره منزل امام به وسیله صدها کماندو و چتر باز... امام خمینی مهر امضای خود را به عیالشان دادند و فرمودند: شما را به خدا می‌سپارم و رفتند. در مدت 90 دقیقه، امام را به تهران رساندند و از آنجا با هواپیما به ترکیه فرستادند. روزنامه‌ها نوشتند: «چون اعمال آقای خمینی بر علیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شد، تبعید گردید».

اعتراض و تظاهرات مردم و سرکوبی آن توسط رژیم، تلگراف‌های مردم به امام را نگذاشتند به ایشان برسد. مردم مجبور شدند به سفارت ترکیه تلگرام بزنند.

روزنامه‌ها و فعالیت‌های زیرزمینی و مخفی شروع شد. و وقتی عرصه‌های مبارزه علنی از مردم گرفته شد، مردم متوقف نشدند، بلکه شکل مبارزه را تغییر دادند.

8 دی ماه: منصور در سخنرانی خود گفت: آمریکا موافقت کرد در صورت لزوم از مستشاران آمریکایی سلب مصونیت به اصطلاح به عمل آید. و عملاً مجبور شدند در مقابل جریان تصویب لایحه کاپیتولاسیون عقب نشینی کنند.

از آن طرف کار اصلاحات ارضی به آنجا کشیده که ناگزیر شد هم زمان با اجرای مرحله دوم اصلاحات ارضی 60 تن گندم از شوروی و 25 تن ذرت و 140 تن گندم از آمریکا وارد کند.

دولت هویدا

اول بهمن: قتل منصور به وسیله محمد بخارایی و آغاز نخست وزیری هویدا، و از طریق این ترور توسط گروه مؤتلفه اسلامی صدای اولین اعتراض عملی به تبعید امام به گوش جهان رسید و هویدا دلچکی گوش به فرمان به جای منصور نشست. هویدا فرزند عین الملک، مُبَلَّغ بزرگ بهائیان، نخست وزیر کشور اسلامی ایران شد. از تاریخ 43/11/11 تا 56/5/27

در دوران نخست وزیری هویدا، ساواک به بزرگترین سازمان امنیت جهان بعد از سیا و موساد از نظر تجهیزات، تبدیل شد و به جان مردم افتاد و همه چیز ایران در این دوران بر باد رفت.

21 فروردین 1344: ترور نافرجام شاه در کاخ مرمر، توسط رضا شمس‌آبادی.

نامه کمیسیون حقوق بشر به دبیر کل سازمان ملل و اعتراض به تبعید غیر قانونی امام خمینی در 21 فروردین سال 1344

تیرماه: شاه با انتصاب «دکتر اقبال» به ریاست شرکت نفت و «عَلَم» به وزارت دربار پایه‌های دیکتاتوری خود را محکم کرد.

سال‌های آرامش ظاهری برای حکومت شاه

از اوایل سال 45 که دیگر دربار شاه، گروه قدرتمندی در مقابل خود نداشت در خود دربار سه قدرت به وجود آمد: 1- خود شاه 2- اشرف خواهر دوقلوی شاه 3- فرح (زن شاه) که از محدوده ملکه شاه، پا بیرون گذاشته و وارد فعالیت‌های هنری و اجتماعی شده و برای خود گروه و تیمی دست و پا کرده بود و رژیم برای زیباسازی ظاهر خود به این ویتترین فرهنگ و هنر نیاز داشت.

شاه، عامل اصلی تقویت بهائیان

پزشک مخصوص شاه تیمسار آیادی، عملاً رهبری جناح بهائیان را در دست داشت و اجتماعات بین‌المللی بهائیان به کمک او در تهران تشکیل می‌شد.

شاه با فراهم آوردن بهشتی امن برای بهائیان و یهودیان در ایران، از پشتیبانی طرفداران آنها در خارج کشور بهره‌مند بود.

اکثر برنامه ریزها و شخصی مثل کامبیز محمودی معاون قطبی مسئول رادیو و تلویزیون، همه و همه بهائی بودند. علاوه بر این، شیلات جنوب و قرارداد پردرآمد با ژاپن و یوگوسلاوی در اختیار بهائیان بود. هواپیمایی ملی ایران،

معاونت سازمان برنامه — (شاپور راسخ) ، وزیر آب و برق (منصور روحانی) و از همه مهم‌تر، بزرگترین سرمایه‌دار ایران (هُژبُر یزدانی) همه بهائی بودند.

انتساب اشرف پهلوی به نیابت کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر

درست وقتی شاه هر صدای مخالفی را سرکوب می‌کرد، اشرف خواهر شاه به نیابت کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر منصوب می‌شود تا صدای هیچ زندانی سیاسی شکنجه دیده به جهانیان نرسد. کشور شده بود کشور تملق به شاه و شاه چون دیوانه‌گان اسلحه مدرن می‌خرد و... درست در زمانی که با بالا رفتن قیمت نفت باید کشور با صنایع مادر به خود کفایی برسد، با وسایل تجملی مونتاز و آرایش می‌شد. با افزایش قیمت نفت، پول‌های سرسام آوری به کشور سرازیر شد، ولی اکثراً به خرج‌های بیهوده و تجملی می‌افتاد.

شهرهای بزرگ به خصوص تهران و مخصوصاً شمال تهران در فساد غرق بود و هر روز بر دامنه آن افزوده می‌شد و اضافه قیمت نفت که عموماً به جیب طبقه اشراف سرازیر شده بود، امکان این فساد و فحشاء را افزون کرده بود (واقعه رستوران کی‌کلاپ و دخالت مأموران کلانتری برای جلوگیری از آن همه فساد، به طوری که همه کاملاً باید لخت وارد محل اصلی شوند و فضاحتی که برای دربار به بار آورد. چون دوست پسر فرح یکی از بازداشت شدگان بود که سر او را تراشیده بودند. این قضیه در ص 557 از کتاب « از سید ضیاء تا بختیار » خواندنی است).

هر سال شاه یک ماه در زمستان راهی « سن موریتس » در سوئیس می‌شد تا تعطیلات زمستانی را در ارتباط با فاحشه‌های مشهور جهان در آنجا بگذراند و 10 میلیون دلار از پول ملت عاید سوئیسی‌های پولدار می‌شد تا ملت ما گرسنه‌تر بمانند. آنقدر بازار تملق گرم بود که در ترانه‌ها به خورد مردم دادند: « شاهها! روشن‌تر از نور خدایی در علم و دین رهبر مایی! » تا جایی که ظاهراً خود شاه هم چون کودکان این تلقینات را باور کرده بود، به طوری که در مصاحبه خود با اُریانا فلاچی گفت: «... به من الهاماتی شده است...». تعجب می‌کنم که از الهاماتی که به من شده شما چیزی نمی‌دانستید، همه می‌دانند! « گارد ساحلی شیلات اجازه نمی‌داد صیادان ماهی صید کنند و آنها مجبور شدند شغل آباء و اجدادی خود را رها کنند و در این حال چاره‌ای جز روی آوردن به قاچاق برایشان نبود و صیادان شمال وضع‌شان از این هم بدتر بود زیرا امکان پرداختن به قاچاق برایشان نبود.

جشن‌های 2500 ساله، یا نمایش حماقت

دوره تاج‌گذاری پان‌یا ن یافت و دوره جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی شروع شد (در پاییز 1350 به کاری دست زدند که هرگز کسی این‌گونه به تمسخر خود و جهانیان دست نزده بود). 9 امپراتور، 5 ملکه، 10 رئیس جمهور و نخست وزیر و 21 شاهزاده و صدها وزیر و سرمایه‌دار آمدند که حماقت پادشاه یک مملکت را به نظاره بنشینند و در دل بخندند و از گران‌ترین غذاهای رستوران‌های فرانسه مثل رستوران ماکسیم، و از ارکستر بیلزهاوس (از کاخ سفید) در ایران و با پول ملت ایران پذیرایی شوند و ناظر باشند که شاه چگونه یک نیم میلیون دلاری (شاهکار مِسیو برانش، بزرگترین شیرینی‌ساز جهان به ارتفاع 3 متر) را با شمشیر طلایی می‌برد!!! و در یک شب 10 میلیون دلار خرج شد، یعنی هزینه 100 کارخانه خرج یک شب شد و 5000 کیلو پشم و مو به اندازه مصرف یک سال تمام تئاترهای کل اروپا برای آرایش سربازان تاریخ ایران خرج شد. 30 میلیون ایرانی عملاً نفری 145 دلار برای این کار متحمل شدند. و امام خمینی (رحمته‌الله‌علیه) از نجف فریاد اعتراض‌شان را بلند کردند و ضمن برشمردن نشانه‌هایی از فقر و گرسنگی ملت، علماء را مورد خطاب قرار دادند که چرا توجهی به وضع ایران ندارند. فرح به خشم آمده گفت: « به کی چه مربوط است که ما پول‌هایمان را چطور خرج می‌کنیم ». علم، وزیر دربار گفت: « حالا که پول داریم، اگر ندانستیم مردم ایران با دید لحاف و تشک‌های شان را می‌فروختند و این جشن را برگزار می‌کردیم ». شاه گفت: « شما از فلسفه قدرت من چیزی درک نمی‌کنید، این جشن بود برای من که پدر این ملت، حالا شما فکر کنید که پدرها قهراً دیکتاتورند ».

یک مجله لبنانی نوشت: « با نیمی از هزینه این جشن می‌شد ننگ زندگی قرون وسطایی را از روستاهای ایران شست ». و روزهای طلایی شاه این چنین طی می‌شد و هر فرصتی برای دگرگونی وضع اقتصادی و فرهنگی ملت، نابود می‌گشت و فساد و بی‌فکری در عمق هر خانه ریشه می‌دوانید و آمریکا با افزایش قیمت نفت

هم پول اسلحه‌هایش را به خوبی از شاه وصول می‌کرد و هم نظام را با ریخت و پاش‌ها به فساد بیشتر می‌کشاند و وابستگی‌اش را به مصرف، افزایش می‌داد، زیرا با طرح کیسینجر قیمت هر بشکه نفت از 5/2 به 11/65 دلار رسید.

افزایش قیمت نفت و فساد بیشتر

در سال 1331 کمتر پولی بابت نفت به خزینه دولت می‌رسید و مملکت برپایه تولیدات خود زندگی می‌کرد. در سال 1342 یعنی ده سال بعد، در آمد نفتی ایران 27/7 میلیارد دلار بود و 45/6 درصد درآمد دولت را تشکیل می‌داد و در سال 54 ناگهان درآمد نفتی ایران به 1478/8 میلیارد دلار رسید و 82/6 درصد بودجه را شامل شد، یعنی 64 برابر درآمد سال 1332 و رفتن به سوی تک محصولی صرف. و درآمد سالانه 4/6 میلیارد دلاری که با آن جشن تخت جمشید ممکن شده بود، ناگهان به 17/8 میلیارد دلار رسید و شاه کاری جز خرج کردن این دلارها نداشت. او بدون هیچ برنامه اصلاحی و فنی برای کشور، از آمریکا در سال 1974 به اندازه اسلحه‌ای که تمام دنیا در سال 1973 از آمریکا خریدند، اسلحه خرید. یک دلال اسلحه در تلویزیون سی، بی، اس آمریکا گفت: «هیچ کودکی در دنیا آنقدر اسباب‌بازی تازه دوست ندارد که شاه از یک تانک یا هواپیما لذت می‌برد». یک روزنامه انگلیسی از شاه پرسید چرا اجازه داد شاهپور (برادر شاه) در جریان خرید اسلحه یک میلیون لیره رشوه بگیرد؟ با صراحت گفت: «ما حدود 10 میلیارد لیره خرید نظامی کرده‌ایم، یک میلیون در آن چیزی نیست». و با همین اسلحه‌ها مردم انقلابی ظفار را کشتند و مبارزان داخلی نشانه گرفته می‌شدند، و از همین پول‌ها 2 میلیارد و 380 میلیون دلار به خارج وام داده شد و کشور در بی‌امکانی می‌سوخت و تا عمق روستاها پنیر و کره از خارج وارد می‌شد و مردان روستا به عملگی در شهرها برای نمایش ساختمان‌های متجدد کشانده شده بودند و مجلس مشروطه جز یک کلاس کودکان ریش و سبیل‌دار در گوشه میدان بهارستان، چیز دیگری نبود و مهندس ریاضی (رئیس مجلس) را به عنوان مبصر این کلاس انتخاب کردند تا بچه‌ها شلوغ نکنند و دکتر اقبال در شرکت نفت، اول سهم شاه را کنار می‌گذاشت تا به حساب شخصی او واریز شود و بقیه هم هر طور شاه می‌خواست خرج می‌شد (بدون برنامه حساب شده و دراز مدت برای ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی) و جشن‌های 4 آبان و 9 آبان و 28 مرداد و... بدترین ریخت و پاش‌های پول نفت بود، علاوه بر خرج‌های سرسام‌آور خارج کشور توسط خانواده شاه. آنچه هرگز به حساب نمی‌آمد مردم بود و مشکلات مردم و ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی، به طوری که اگر پول نفت و اسلحه و ساواک را از حکومت شاه می‌گرفتند، همچون خانه کاغذی فرو می‌ریخت. اکثر کارگزاران حکومت، کارت سبز اقامت در آمریکا در جیب، و حساب بانکی در اروپا داشتند و در تعظیم به قدرت و تملق و چاپلوسی با یکدیگر در مسابقه بودند. بنا به گفته حضرت علی (علیه السلام): «تَدُولُ الدُّلَّةِ اِثْنَيْنِ اِقْبَالَ الْأَرَاذِلِ وَ اِدْبَارُ الْأَفَاضِلِ» یعنی نابودی یک دولت به دو چیز است، یکی به صحنه آمدن افراد رذل، و دیگر دور افتادن افراد فاضل از نظام برنامه‌ریزی. و ازدیاد نفت فرصتی برای افزایش در آمد طبقه حاکم شد در حالی که در همین زمان کشورهای مثل مالزی و سنگاپور و چین که از ایران جلوتر نبودند، در حال سرو سامان دادن به اقتصاد خود بودند تا عقب ماندگی خود را جبران کنند.

بزرگترین ارتش منطقه فقط ممکن بود رُعب در دل مردم بی‌اسلحه شهر و روستا بیندازد، آن همه تجهیزات و سلاح‌های مدرن و گرانبها در دست این عده به وسایل خنده‌داری بدل می‌شد که اگر 5 هزار مستشار آمریکایی را از آن می‌گرفتی، هیچ نبود. و ارتش یک کار دیگر هم داشت و آن اینکه هر وقت مردم حلبی‌آبادها در گوشه‌ای از شهر تهران سکنی می‌گزیدند، بر آنها یورش ببرند و خانه‌های آنها را خراب کنند تا شرکت‌های ساختمانی خواهران و برادران شاه در آنجا شهرک بسازند¹⁰

وابستگی‌های غذایی

10 - اشرف شرکت مهستان، شمس خواهر بزرگ شاه شرکت مهندست، غلامرضا شرکت نمیشان و شرکت ایندسترپال، شهرام (فرزند اشرف) خانه‌سازی الهی و شرکت مونیر، کیوان (فرزندفاطمه خواهر شاه) مؤسسه نشیران، و گروه لوتک (فرزندان شمس پهلوی) شهر صنعتی ساوه و فیاتک و آناهیتا و ایران موبیل و فرامین و کورش و مهرشهر را ساختند.

حسین دانشور آجودان شاه شرکت عمران و نوسازی تهران را بنا کرد و شهر اکتابان را ساخت. بنیاد پهلوی شرکت‌های عمران و نوسازی غرب تهران و خوردین و تکلار و شیران نو و آریتا و فرانکو ایرانی و مونتکس ایران و آتی‌ساز و اسکان ایران و لیمان کن و نوکار و گلزار... را داشت و این فقط مربوط به شرکت‌های خانواده شاه بود، خود شاه بانک عمران را تماماً با سرمایه خود در اختیار داشت. (برای اطلاع بیشتر به صفحه 605 کتاب «از سید ضیاء تا بختیار» رجوع شود).

دامداری‌های سنتی و پراکنده در خانه‌های روستایی تا قبل از انقلاب سفید شاه، گوشت و لبنیات و روغن حیوانی کشور را تأمین می‌کرد و از همین طریق پوست و روده و چرم صادر می‌شد. ولی با چندین دامداری مکانیزه، گاوهای چاق از آمریکا و استرالیا وارد شد و کارشناسان اسرائیلی و آمریکایی مشغول کار شدند. سرانجام گوشت از استرالیا و ونزوئلا، پنیر از دانمارک و شیر خشک از انگلستان وارد شد و عملاً از این توانایی عمومی که در هر روستا به طور پراکنده موجود بود، ملت ایران محروم شد. شرکت‌های زیبا و لوکس، کارخانه‌های عظیم، بیمارستان‌های شبیه مراکز پزشکی آمریکا، مجتمع‌های کشاورزی و دامداری نمونه، راه‌های اتوبان، سدهای عظیم، نیروهای بزرگ و... همگی بیشتر جنبه نمایش داشت بدون کارآرایی قابل ملاحظه. در حالی که اگر این میلیارها تومان به مصرف مناسب خود در سطح کشور و در جای مناسب خرج می‌شد، دیگر نمی‌شد از آنها برای تبلیغات استفاده کرد و امکان پذیر نبود تا شاه آن را افتتاح کند و در آن صورت مشکل بود کارگران و کارکنان آن را در هر مناسبت به خیابان کشیده و با پخش گزارش‌های تلویزیونی نشان دهند شاه در اوج محبوبیت است.

خرید و خرید! ولی تولید هیچ

شاه فکر می‌کرد که فقط با خرید و بدون تولید می‌توان کشور را به پای ممالک صنعتی رساند¹¹. تا آن جایی که صدها راننده و هزاران مستخدم فیلیپینی وارد کردند و پول نفت بیشتر از هر چیز به مصرف ظاهر سازی کشور می‌رسید و مشکلات اقتصادی بعدی را پایه‌ریزی کرد. چون اختناق حاکم، تمام منافذ نفس کشیدن را بست و حتی آزادی‌های محدود از همه گرفته شده بود. فعالیت مسلحانه تنها راه حلی بود که به فکر جوانان پرشور می‌رسید، هرچند آنچه سرنوشت این انقلاب را تعیین کرد مدیریت خاص امام (رحمت‌الله‌عبدیه) بود و نه فعالیت مسلحانه، و گرچه عده‌ای با نیت خالص دست به عملیات مسلحانه می‌زدند ولی تقریباً می‌توان گفت این انقلاب در پیروزی‌اش از این روش بهره‌ای نبرد. ولی عملیات مسلحانه وسیله‌ای جهت مرعوب کردن خائنان به ملت بود و این غیر از انحرافی است که در سازمان مجاهدین خلق رخ داد که به جای مبارزه با دشمنان ملت، به جان صادق‌ترین فرزندان متدین ملت افتادند.

ولی بالاخره انگیزه مبارزه مسلحانه را باید در جو خفقان سال‌های 1345 تا 1355 جستجو کرد. اوایل سال 1354 شاه متوجه شد که سرطان لنف دارد و با اینکه سعی داشت از همه مخفی کند، ولی در تغییر روحیه وی در جهت اعمال دیکتاتوری‌ها و زورگویی‌ها و اضطراب‌های وی بسیار مؤثر بود. شاه در عین تجدید گرایی، بسیار خرافی بود و از طرفی از خارجیان بسیار می‌ترسید و معتقد بود که آنها برای هر کاری قادرند و شاید هم تحت تأثیر نامه‌ای بود که پدرش از تبعید برای او نوشته بود که: «به یاد داشته باش، مردم چیزی نیستند و تنها قدرت خارجی اهمیت دارد. من را در زمانی که کسی نمی‌شناخت به روی کار آوردند و در این دورانی که همه مردم از من می‌ترسیدند و مرا می‌خواستند، همان‌ها بردند. مردم را همیشه باید ترسانند، باید آنها از تو بترسند و نه اینکه دوستت داشته باشند».

حزب رستاخیز را به عنوان حزب فراگیر، درست کردند که می‌باید همه مردم در آن شرکت جویند و شاه گفت: «کسانی که نمی‌خواهند این حکومت تک حزبی را بپذیرند در این مملکت جایی ندارند، می‌توانند گذرنامه‌هایشان را بگیرند و به هر جایی می‌خواهند بروند».

یاس همه گیر

بی‌تفاوتی سیاسی در مملکت، مملکت را به شهری با مجسمه‌های گوشتی تبدیل کرده بود و دل‌مردگی مردم از سرنوشتشان برای حکومت نیز آزار دهنده بود. مردم به همه چیز بی‌تفاوت شده بودند و تبلیغات چون حرف‌های تکراری هیچ روحی را گرم نمی‌کرد. رهبر در تبعید مسلمانان در اعلامیه‌ای، از ور شکستگی رژیم سخن به میان آورد و در مورد حزب رستاخیز فرمود:

«نظر به مخالفت این حزب با اسلام و مصالح ملت مسلمان ایران، شرکت در آن بر عموم ملت حرام، کمک به ظلم و استیصال مسلمین است و مخالفت با آن از روشن‌ترین موارد نهی از منکر است... شاه در این پیشنهاد غیر مشروع به شکست فاحش طرح استعماری به اصطلاح (انقلاب ششم بهمن) و برخوردار نبودن آن از پشتیبانی ملت اعتراف

¹¹ - «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا» (سوره بلد/6) می‌گوید: مال زیادی را تباه کردم و خرج کردم.

کرده.... اجبار مردم به ورود در این حزب ، نقض قانون اساسی است..... اجازه سرمایه‌گذاری به اجانب و مسلط کردن آنها بر تمام شئون مملکت و غارت ذخایر نفتی و کوتاه کردن دست ملت از فعالیت‌های اقتصادی، خیانت به ملت و نقض قانون اساسی است.... ملت مسلمان مطمئن باشند که رژیم در حال فرو ریختن است».

آنهايي که متدين بودند و تحت تأثیر تبلیغات شاه از مسیر دینداری خارج نشده بودند، بیشتر سنت هزار ساله خود در مقابل استبداد حاکم یعنی مبارزه منفي را اعمال می‌کردند.

روحانیون مبارز و مدرسین حوزه علمیه قم با کوچکترین اعتراض، به زندان یا تبعید می‌رفتند. مجاهدین خلق با مایه مذهبی که در ابتدا داشت عده‌ای که در عطش مقابله با رژیم بودند را به خود جلب کرده بود و روحانیون سرشناسی نیز از آنها حمایت می‌کردند ولی سران مجاهدین خلق هر چه تلاش کردند که موافقت و حمایت امام خمینی (رحمته‌الله‌علیه) را جلب کنند موفق نشدند زیرا امام، با آن تیز بینی خدا دادیش متوجه جهت‌گیری انحرافی آنها شدند.

در زیر چهره‌ای که کوشش بسیار برای آراستن و زیباسازی رژیم به کار می‌رفت، اختناق سخت در گیر بود که جز در دل حوزه‌های علمیه و مساجد و در فعالیت‌های مسلحانه و اعلامیه‌های امام (رحمته‌الله‌علیه) و فریاد‌های دانشجویان در اعتصابات نه چندان زیاد و فعالیت‌های خارج کشور دانشجویان، مردم در جای دیگر نمی‌توانستند فعالیت داشته باشند، ولی از طریق جلسات مذهبی و مساجدی که به سرعت گوشه و کنار شهرها برپا می‌شد آهسته آهسته صداهای اعتراض با شکل خاص به گوش می‌رسید، و سال‌های 54 و 55 آرام آرام و بی‌سر و صدا ولی با یک هوشیاری عمیق پیش می‌رفت. روحانیون و نویسندگان و سخنرانان دمیدن آغاز کرده بودند. از آن جمله حسینیه ارشاد پایگاه تبلیغاتی برای نسل نو و دانشگاهی آرام آرام پا می‌گرفت. دکتر بهشتی، شهید مطهری، دکتر شریعتی، دکتر باهنر، آیت‌الله خامنه‌ای و... پایه‌های یک نهضت مذهبی را در آن مرکز در جان و دل جوانان پی‌ریزی می‌کردند. شهید مطهری، اصولی و دکتر شریعتی حماسی سخن می‌گفتند.¹²

نیروی جدیدی به نسل 15 خرداد سال 42 افزوده می‌شد و رژیم دلخوش بود که صداهای مخالفی گزارش نمی‌شود و اگر هم گزارش بشود، آنقدر ناچیز است که خوابش را پریشان نخواهد کرد و جدی نیست. سانسور به ابعاد غیر قابل تصویری رسیده بود، روستاها به نحو چشم‌گیری نسبت به قبل، از مردم خالی بود. چه کسی پول بادآورده نفت را در شهر رها کند و به کار تولید و مشقت بار روستا تن دهد؟

تولید کشاورزی به شدت رو به کاهش بود، شیره‌کش‌خانه‌ها و مراکز توزیع هروئین و فاحشه‌خانه‌ها جوانان را می‌بلعید. یک مجله فرانسوی نوشت: «روح ایرانی در حال فدا شدن رشد به ظاهر ژاپنی می‌شود». که معلوم است فقط ظاهری بود و نه محتوایی.

اینک خلیج فارس را حوضچه شاه می‌گفتند، شاهی با 400 هزار نفر در خدمت نظام، 258 هزار سرباز نیروی زمینی، 800 تانک چیفتن که انگلیس‌های موزی بهای آن را از 450 هزار دلار به 840 هزار دلار بالا برده بودند، سه لشکر زرهی، سه لشکر موتوریزه، دو تیپ چترباز، دو گروه موشک (هاوک) و بهترین نیروی دریایی خاور میانه، 459 هواپیمای جنگی، و 200 عدد دیگر در راه.

وقتی که در روزنامه لوموند نوشتند که «اینها بازیچه‌های عادی برای فرد ضعیفی است که جنون عظمت طلبی دارد» خندید و گفت «این ارتش را خودم به وجود آوردم و به احتمال 999 هزار در یک میلیون به وفاداری‌شان اطمینان دارم». اصلاحات ارضی هم با آن همه تبلیغ و سر و صدا کاری عمده صورت نداد. تمام روابط سنتی و بیشتر عاطفی حاکم بر روستا را به هم ریخت و نظام فاسد دولتی وارد روستا شد. تا آن زمان از حکومت، فقط ژاندارم به دهات می‌رسید که مأمور سربازگیری بود و به مرغ و خروس هم راضی بود اما پس از این، روستا میزبان تحمیلی نمایندگان شهر اعم از (سپاهی دانش، بهداشت و ترویج و آبادانی، مأموران وزارت کشاورزی، وزارت اصلاحات ارضی، تولیدات کشاورزی و منابع طبیعی، بانک کشاورزی و... شدند) و روز به روز وابستگی روستا به خارج

12 - هر چند متأسفانه شرعی با فاصله گرفتن از امثال مطهری در سخنانش به اشتباهاتی افتاد ولی نباید او را به عنوان یکی از سرمایه‌های آگاهی دهی ملت از یاد برد.

افزون گشت. در ابتدا در آمد شهري دو برابر روستايي بود، ولي بعداً به 8 برابر رسيد ولي با پول نفت و نه با توليد.

با نمايش مبارزه با گرانفروشي تمام شرکتهای و واحدهای توليدي شريك دربار، از جریمه و کنترل معاف ماندند و فقط شامل کسبه و بازاریان شد و آن ده درصد طبقه ممتاز که چهل درصد مصرف را در اختیار داشتند به هیچ مشکلي نیفتادند. در آستانه سال 1355 از مجلس رستاخیز، قانوني بیرون آمد که تمام مسلمانان را غرق در حیرت کرد. براساس این قانون مبدأ تاریخ ایران که هجرت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) بود به پادشاهی کورش تبدیل شد. یعنی يك مقابله مستقیم با ارزشهای اسلامي ملت و برگشت به ایران باستان پس از آن که ملت از آن گذشته و به اسلام گرویده بودند.

رفع يك توهم

دقت در این مسئله بسیار بیدار کننده است که اگر انقلاب هم نشده بود، و اگر محاصره های اقتصادی هم صورت نگرفته بود شرایط اقتصادی رژیم طوري بود که به زودي به تنگنای افتاد زیرا 18 ماه از فوران قیمت نفت و ریخت و پاشها گذشته بود که معلوم شد دولت 210 میلیارد دلار بدهکار است (سال 1355). سال 55 آغاز نشانه های پایان خواب و خیالهای تمدن بزرگ است. طرحهای بلند پروازانه، آهسته آهسته متوقف شد، ولي همه تلاشها در جهت حفظ ظاهر به کار می رفت و درست در همین زمان کارتر با شعار حقوق بشري خود وارد کاخ سفید شد و برای حفظ آبروي خود هم که شده بود باید به شاه فشار بیاورد تا يك آزادي قطره چکانی بدهد. حالا مثل زمان کندي پایه های حکومت دیکتاتوري باید تحركی به خودش بدهد. آمریکاییان برای پایداری بیشتر شاه معتقد به اعمال آزادي های نسبي ولي محدود بودند، اما شاه و ساواک به همین حد هم راضي نمی شدند زیرا کوچکترین آزادي، کل حکومت را می لرزاند و این به جهت خفقان مطلقي بود که اعمال کرده بود. از طرفی آمریکا به دنبال حکومت لیبرالي بود تا منافع آمریکا را در دراز مدت حفظ کند و ظاهري چندان خشن و سرکوبگر نداشته باشد ولي مشکل سربر آوردن مشکلات اقتصادی مزید بر دیکتاتوري شد. به طوري که شاه در يك مصاحبه ای گفت: « ما از مردم، فداکاری نخواسته ایم بلکه بالعکس آنها را در پر قو پیچیده ایم. حالا همه چیز تغییر خواهد کرد همه باید سختتر کار کنند و آماده برای خدمت به پیشرفت مملکت باشند». نیوزویک در يك مصاحبه از شاه پرسید « با نگاهی به سال 1354 آیا این نظر را تأیید می کنید که پروژه های توسعه کشور شما تا حدی جاه طلبانه بوده است؟». و شاه جواب داد « شاید... شاید این طور باشد، مسلماً». سردبیر کیهان در مصاحبه با شاه در برداشت مستقیمی از آن مصاحبه نوشت « این دوران تحول وقتي شروع شد که مقدار زیادی پول، درست موقعی که وسیله خرج آن را نداشتیم به دستمان رسید».¹³ « پول نفت » و « دیکتاتوري » عوامل نگهداري نظام بود که هر دو در حال فرو ریختن است. مخالفان در داخل و خارج فعالیت علني را شروع کرده بودند و ضعف های مذهبي و اقتصادی نقطه ضعف های بودند که مخالفین بر آن دست می گذاشتند (واردات گندم در سال 53، برابر 786 هزار تن بوده و حالا یعنی سال 55، به 1/4 میلیون تن رسیده و برنج از 12 هزار تن به 360 هزار تن و گوشت سرخ در يك سال از 27 هزار تن به 65 هزار تن بالا رفته و به طور کلي واردات در عرض 3 سال، 5 برابر شده و از 3 میلیارد به 15 میلیارد رسید).

با فرارسیدن زمستان نابسامانیها بیشتر ظاهر شد. شبی شبکه سراسري برق که شاه آنقدر به آن می بالید و افتخار می کرد، از کار افتاد و کشور در تاریکی و سرما فرو رفت و در تهران به جز منطقه کاخها و ساواک همه جا را تاریکی گرفت به طوري که خود شاه گفت: « بعضی می گویند تمدن بزرگ یعنی همین خاموشی های برق ». و در پیام نروزي سال 56 شاه با چهره ای یخ زده و لاغر که از بیماری سرطان تکیده شده بود تلاش کرد یأس خود را از آینده بپوشاند، ولي دیگر از آن غرورها و بزرگنماییها خبری نبود و آدای لیبراليسم در کشور شیوع پیدا می کرد. هویدا در مصاحبه ای گفت: « قلم، نمایانگر زنده بودن ملتهاست» یعنی ما اجازه می دهیم قلمها دوباره بنویسند. و شاه در جواب

¹³ - چقدر شایسته است که جوانان تحصیل کرده بتوانند متوجه سخن افراد مسن تر باشند که می گویند: در زمان شاه وضع اقتصادی بهتر بود، چرا که آنها خاطره سالهای 54 و 55 در ذهنشان است که پول های نفت در يك برهه از زمان در کشور سرازیر شد، ولي قبل از اینکه ورشکستگی اقتصادی رژیم روشن شود، رژیم ساقط شد و مردم اقتصاد بیمار باقی مانده از رژیم شاه را در زمان انقلاب اسلامي مشاهده کردند و از این نکته غفلت دارند که شاه فرصت های به وجود آوردن زیر ساخت های اقتصادی را با ریخت و پاش های از دست داد و دیر یا زود ملت با اقتصاد بیماری روبرو می شدند که در کنار آن ملت های مثل مالزی و چین پا گرفته بودند.

مطبوعات جهان که نوشته بودند اقدامات لیبرالی شاه از فشارهای کارتر است جواب داد «دموکراسی برای ما کالایی وارداتی نیست» یعنی خودمان می‌خواهیم آزادی بدهیم.

از عواملی که آمریکا را نسبت به جریان‌های مخالف در ایران غافل کرده بود، دستوری بود که نیکسون در زمان ریاست جمهوری خود به سیا داده بود که با مخالفان شاه تماس نگیرند، و ناگهان متوجه شدند که 8 سال از ایران بی‌خبر بوده‌اند.

دولت آموزگار ، اولین عقب‌نشینی بعد از خفقان

در 1356/5/27 دولت آموزگار را بر سر کار آوردند تا همه تقصیرها و نارسایی‌ها را که ناشی از عدم برنامه‌ریزی و حیف و میل‌های شاه بود به عهده هویدا گذارده و شاه را تطهیر کنند. آموزگار فضای باز سیاسی را نوید داد به امید آنکه از آن همه بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی مردم نسبت به دولت و حکومت بکاهد.

سازمان اطلاعات اسرائیل قبل از سیا متوجه احتمال سقوط شاه شده بود و به همین جهت روزنامه‌های وابسته به یهودیان در آمریکا تلاش بزرگ‌نمایی فرح را داشتند که او را به جای شاه به عنوان نایب‌السلطنه به صحنه بیاورند. در همین زمان برق مصارف صنعتی جیره بندی شد، تا برق مناطق شهری تأمین شود و همین موجب ضربه به تولید نیم بند کارخانه‌های مونتاژ شده شاه شد و او در پیام 28 مرداد گفت: «بی‌عرضگی و فساد مسئولان باعث توقف کارها شد».

در دانشگاه‌ها، کانون‌های اسلامی دانشجویان با سرعتی باور نکردنی در حال رشد بود و روز به روز دامنه مخالفت مردم با رژیم شاه و با ملاک‌های دینی و به رهبری روحانیت افزوده می‌شد. و لذا این مخالفت‌ها چیزی نبود که با وعده و وعیدها بتوانند آن را متوقف کنند و یا نسبت به آن بی‌تفاوت باشند تا پس از مدتی مخالفین خسته شوند و یا جهت آن را به کمک جاسوسان خود منحرف نمایند. و از طرفی رژیم آنچنان نسبت به اعتقادات مردم بی‌تفاوت بود که در جشن هنر آن سال در شیراز در یک نمایشنامه‌ای که در یک مغازه و در کنار خیابان ترتیب داده بودند، در آن تئاتر یک سرباز به یک روسپی تجاوز می‌کند و این عمل به صورت زنده و علنی نشان داده شد که اعتراض مردم بلند شد. سفیر انگلیس در ایران به شاه گفته بود: «اجرای چنین نمایش گستاخانه‌ای در منچستر هم حادثه می‌آفرید». البته این نوع هنرنمایی‌ها همه زیر نظر فرح انجام می‌گرفت.

امام خمینی (رحمته‌الله‌علیه) با فریاد از علماء و مراجع ایران پرسیده بودند که: «چرا چیزی نمی‌گویند... فریاد را برای کی گذاشته‌اند؟ و می‌خواهند تا کجا شاهد باشند که رژیم اعتقادات مذهبی مردم را به مسخره بگیرند؟...»

ظهور نهضت

اوج فعالیت‌های جناح مذهبی و شروع علنی فعالیت مذهبی در 1356/7/24 ظهور کرد که خبر مرگ ناگهانی و مشکوک سید مصطفی خمینی فرزند بزرگ رهبر در تبعید به گوش ملت رسید. ناگهان ستون جراید از آگهی روحانیون و مراجع مذهبی پر شد که ضمن تسلیت، خبر از مراسم عزاداری جهت شهادت آقا مصطفی می‌دادند. وحدتی چشمگیر و غیر قابل پیش‌بینی همه را متوجه نیروی نهفته‌ای کرد که سال‌ها در جهت آماده کردن آن برنامه‌ریزی شده بود، بدون آنکه گروه خاصی بتوانند آن را به خود نسبت دهند. گویی ناقوسی به صدا در آمده و در گوش همگان می‌خواند که: «آن که می‌تواند پرچم مبارزه علیه رژیم استبدادی را بر دوش بگیرد، پیرمرد مبارز داغدار است که سال‌هاست در تبعید به سر می‌برد و هیچ حادثه‌ای او را از مبارزه باز نمی‌دارد». و آنچه در جواب همه تلگرام‌ها به او، به چشم می‌خورد این بود: «این مصیبت، در مقابل مصیبتی که توسط شاه و پدرش بر فرزندان مسلمان ایران رفته، ناچیز است». دیگر هیچ چیز مانع انتشار گسترده سخنرانی‌های مذهبی ضد رژیم و پیام‌ها و نوارهای امام نبود و از طریق دیگر یک سازمان منظم و پویا و بدون سر و صدا از برنامه‌ریزی‌های درخشان آیت‌الله بهشتی و فکر و طرح‌های کارساز آیت‌الله مطهری در حال تکوین بود. رژیم که امید داشت با دادن فضای باز سیاسی جهت مخالفت‌ها را از خود برگرداند با صحبت امام خنثی شد که فرمودند:

«این مسامحه اخیر دولت که نویسندگان را مجال نوشتن و گویندگان را مجال گفتن داده، حیلۀ بزرگی برای تطهیر شاه است و

وانمود کردن آزادی‌های ادعایی و جنایات را به گردن دولتی که آلتی بیش نیست، انداختن... بر همه است که گفتنی‌ها را بگویند... بر ارتش و سران آن است که خود را از ننگ اسارت در دست اجانب نجات دهند...».

کارتر که متوجه شده بود با قیافه طرفداری از حقوق بشر دارد یکی از مدافعین آمریکا یعنی شاه را از دست می‌دهد، سیاست خود را برعکس کرد و به شدت روش طرفداری از شاه را به عهده گرفت، به طوری که شب عید سال نو مسیحی، به تهران آمد و سر میز غذا گفت: «به دلیل رهبری بزرگ شاهنشاه، ایران جزیره ثبات در یکی از آشوبزده ترین نقاط جهان شده است، اعلیحضرتا، این به دلیل تکریم بسیار نسبت به شما، رهبری شما و احترام و ستایش و عشقی است که ملت به شما دارند... هیچ رهبر دیگری نزد من احترامی عمیق‌تر و رابطه‌ای دوستانه‌تر ندارد».

مقابله مستقیم با رهبری نهضت در مقاله رشیدی مطلق

شاه به پشتیبانی کارتر بنای مقابله مستقیم را با امام خمینی (ره) گذاشت و دستور داد مقاله مشهور رشیدی مطلق را در 56/10/17 در روزنامه اطلاعات بنویسند که در آن مقاله امام به عنوان یک ماجراجو و تنها روحانی مخالف اصلاحات شاهانه قلمداد شده بود. امام را شخصی جاه طلب و وابسته به مرتجع‌ترین عوامل استعمار معرفی می‌کرد که به دنبال مشهور شدن است و در جریان 15 خرداد سال 42 نیز از خارجی‌ها پول گرفته و آن غائله را به پا کرده.

با انتشار مقاله رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات که سراسر توهین به امام بود، قم منفجر شد. رژیم شاه آماده بود که با این ترتیب یک 15 خرداد دیگر به راه اندازد و کار را به زعم خود تمام کند و به حکومت خود ادامه دهد. مردم قم و طلاب حوزه به عنوان اعتراض، درس را تعطیل کردند و در مدرسه علمیه خان جمع شدند. فریاد «**وا إسلاما**» بلند بود، همه گریه می‌کردند و صدای زنده باد خمینی و مرگ بر شاه در بین شعارها به گوش می‌رسید. بازاریان و طلاب و دانشجویان به هم پیوستند و به خیابان‌ها ریختند. همه آماده شهادت بودند، پلیس با گاز اشک‌آور و گلوله‌های هوایی توان مقابله نیافت. نمایندگی روزنامه اطلاعات و دفتر حزب رستاخیز به آتش کشیده شد. گلوله‌های واقعی به میان آمد و مردم را به خاک و خون کشیدند. دیگر نهضت در شرایط جدیدش رنگ خون گرفت و سرآغاز حرکتی شد که پس از 13 ماه، به پیروزی انقلاب منجر شد. زیرا رژیم در نخستین طرح خود پس از اجازه آمریکا، به چنان سدی از مقاومت مردم برخورد کرد که از حرکت باز ماند. و در واقع کار او فرمان حمله به گروهی بود که مدت‌ها پیش منتظر این حمله بودند و دوره نظری این مبارزه را پشت سر گذاشته بودند، و رژیم شاه با این کشت و کشتار پرده از ماهیت دروغین فضای باز سیاسی خود برداشت و با تبعید روحانیون به نقاط دور افتاده، ناخودآگاه امواج نهضت را به آن نقاط برد. امام در مقابل حرکت‌های سازشکار داخلی که خطر آن می‌رفت تا مسیر نهضت را منحرف کنند، خط مشی کلی انقلاب را برای نیروها مشخص کردند و فرمودند: «...**جداً از خواسته‌هایی که لازمه‌اش تأیید رژیم طاغوتی پهلوی است، اجتناب کنید... نقطه اصلی مظالم و جنایات را که شخص شاه است معرفی کنید**».

امام (رحمت‌الله‌علیه) طوری موضعگیری کردند که در ابتدا اکثر قریب به اتفاق سیاسیون (به جز مبارزین مقلد واقعی امام) آن را تند و بی‌نتیجه می‌دانستند، ولی نهضت چون طوفان می‌وزید و جلو می‌رفت.

«سولیوان» سفیر آمریکا در ایران گزارش می‌کرد «رژیم ایران در وضع محکمی است و از هیچ سو آسیب پذیر نیست».

حادثه چهل شهدای قم در تبریز (56/11/29) به مبارزه رویارویی مردم با رژیم منجر شد، درست در جایی که رژیم اصلاً باور نمی‌کرد (زیرا تبریز را زیر نظر آیت‌الله شریعتمداری که سخت به شاه وفادار بود، می‌دانست) اعتقادات مذهبی و انسانی مردم به شدت جریحه دار شده بود، هرچند جریان مقابله مردم تبریز را با حکومت به بیگانگان منتسب می‌کرد و با این حرف‌ها نشان می‌داد که چقدر از مرحله پرت است، ولی مسئله تبریز بابی بود که در مبارزه ملت ایران شروع شده بود.

از نهضت 15 خرداد 42 تا حرکات اخیر، حدود 15 سال گذشته و در این 15 سال هرچند اندیشه‌های ملی و چپ، تحرکاتی بر علیه رژیم داشته‌اند. ولی گویا این نهضت همان فریاد 15 خرداد است که با قدرتی بیشتر به گلوگاه جوانان متدین و

پاك باخته افتاده كه از چشمه 15 خرداد مي‌نوشند و در تجربيات همان كلاس فربه شده‌اند.

نوروز در پيش بود و امام آن را عزاي عمومي اعلام كردند و بدین وسيله روز درخشش شاهنشاهي را به سrdي مبدل نمودند. برگزاري چهلم تبريز در يزد و اصفهان به خصوص، و در بقيه ايران، نشان داد كه سازماندهي جناح مذهبي نهضت كه در واقع همه حركت انقلاب را در بر گرفته بود از كار نيفتاده، در بين هيئت حاكمه آمريكا در مقابله با نهضت تفاوت نظر پيش آمده بود و همين تفاوت نظر، آنها را به مواضع متناقض مي‌انداخت كه به نفع نهضت بود.

« برژينسكي » مشاور امنيتي كارتر همراه كسينجر معتقد به عكس‌العمل سرکوبگرانه بودند و سوليوان سفير آمريكا در ايران و « سايروس و نَس » وزير امور خارجه، معتقد بودند ديگر به شاه اميدي نيست و بايد با مخالفين از در گفتگو در آمد تا در آينده بتوانيم جهت نهضت را به نفع خود تغيير دهيم، و هر دو سياست روي هم رفته عملي مي‌شد. امام در پيام ماه رمضان فرمودند: **« امروز شعار مرگ بر شاه ملي شده و تا برچيدن دستگاه ظلم و انقراض دودمان پهلوي ادامه خواهد داشت »**.

در اولين شب ماه مبارك رمضان ابتكار عجيبی در مبارزه با رژيم پديد آمد و آن فریاد « الله اكبر » همراه با « مرگ بر شاه » در عمق تاريخي بود كه پس از چند دقيقه باز دوباره تکرار مي‌شد و تکرار آن در شبهاي متعدد مردم را شادمان ساخت و همه دانستند كه تنها نيستند و تلاش‌ها براي جلوگيري از ارتباط و همدلي انقلابيون از طريق رعب و وحشت و سانسور مطبوعات، همه و همه خنثي شد.

حادثه 20 مرداد در اولين روزهاي ماه رمضان در اصفهان و تظاهرات عظيم مردم اصفهان كه رژيم را مجبور به اعلام حكومت نظامي در آن شهر كرد، بيش از پيش اذهان را متوجه ضربه پذيري نظام نمود.

واقعه به آتش كشيدن سينما ركس آبادان كه حدود 400 نفر در آن سوختند و رژيم براي بدنام كردن جناح‌هاي مذهبي آن را ترتيب داده بود و بعد توسط خود نمايندگان رستاخيزي مجلس لو رفت، تير خلاصي بود كه خود رژيم بر شقيه دولت آموزگار وارد كرد.

دولت شريف امامي

شاه دولت شريف امامي را تحت عنوان دولت آشتي ملي، با هزار اميد به صحنه آورد (5/6/57). با روي كار آوردن او كه فرزند شريف العلماي گلپايگاني يك روحاني نه چندان معروف بود، فكر كرد جناح مذهبي خلع سلاح مي‌شوند، به خصوص كه شريف امامي برنامهاش اين بود كه با مطرح كردن شريعتمداري، رهبري اصلي نهضت را تضعيف كند و يا لا اقل بتواند در رهبري انقلاب دو دسته‌گي ايجاد نمايد (فراموش نكنيد در آن زمان براي توده مردم تفكيك بين مراجع تقليد كار بسيار مشكلي بود و به همين جهت شما مي‌ديديد بعضي مواقع مردم معمولي درود بر خميني مي‌گويند ولي عكس شريعتمداري را كه رژيم چاپ و پخش کرده در دست دارند).

شريف امامي برنامه دولت خود را بر فريب‌هاي مذهبي گذارد. وعده‌هايش عبارت بود از: 1- لغو تاريخ شاهنشاهي و برگشت آن به همان تاريخ هجرت پيامبر (صلوات الله عليه وآله) 2- بستن اماكن فساد 3- وعده محاکمه مسئولين متخلف 4- آزادي زندانيان سياسي 5- انحلال حزب رستاخيز

اگر مديریت دقيق و تيزبين امام (رحمت الله عليه) نبود، بسياري از مذهبيون متوسط و ساده در همين جا متوقف مي‌شدند، به خصوص كه نظر بعضي از روحانيون كه از شاگردان امام نبودند را نيز به خود جلب کرده بود و امام در پيامشان در رابطه با تغيير دولت فرمودند: « تبديل مهره‌اي به مهره ديگر كه از اول با اسلحه فريب و ريكاري به امر شاه وارد شده، توطئه اغفال ملت و شكستن نهضت اسلامي است.... تأسف من از آن است كه دستگاه ظلم، ملت و روحانيون و سياسيون را مثل اطفالي به حساب آورده كه با يك توپ راضي مي‌شوند.... ».

آنچه تمام خوشبيناني هاي آمريكائيان و اطرافيان شاه به كابينه شريف امامي و آينده رژيم را باطل كرد، تظاهرات يك ميليون نفري روز عيد فطر (56/6/13) بود. وقتي شاه خودش با هليكوپتر سيل جمعيت را ديد به عمق آنچه در اطرافش مي‌گذشت پي برد. روز 16 شهريور باز تظاهراتي به همين شكل برگزار شد و در اين دو تظاهرات رنگ مذهبي نهضت براي همه مشخص شد و توان سازماندهي نيروهاي مذهبي به وسيله روحانيون زنده براي همه مسلم گشت.

برای تظاهرات فردا اعلام حکومت نظامی شد تا از وقوع این تظاهرات عظیم جلوگیری کنند.

هفدهم شهریور ، روز رسوایی رژیم

روز 17 شهریور مردم دانسته و ندانسته بی‌اعتنا به دستور نظامیان وارد صحنه شدند. جمعیت انبوهی تشکیل شد و حکومت نظامی نیز خواست، هم چنگ و دندان بنمایاند و هم کار را یکسره کند- تلفات سنگینی بگیرد و نهضت را متوقف کند- ناگهان از اطراف و از بالا توسط هلیکوپترها رگبار گلوله بر سر و روی مردم بارید. تن‌های پاره پاره، مغزهای بیرون ریخته، صدها کفش مندرس لاستیکی و پلاستیکی، چادر نمازهای زنان محجبه، میدان را پر کرده بود. تعداد کشته‌ها به 1000 نفر رسید. خبرگزاری‌ها با حفظ موقعیت رژیم شاه اخبار درگیری را به سراسر جهان مخابره کردند.

گاردین نوشت: « دولت ایران در یک درگیری خونین با ملت خودش به مقابله برآمده است که می‌تواند به سقوط او منجر شود».

امام از نجف ضمن تقدیر فرمودند: « از حکومت نظامی می‌توان نتیجه گرفت که شاه هیچ پایگاهی در بین ملت ندارد».

با واقعه 17 شهریور کسانی که امید مصالحه با رژیم را داشتند، امیدشان قطع شد، یا به جمع مبارزین پیوستند و یا دیگر با نهضت مخالفت نمی‌کردند، ولی حيله‌گری درباریان ادامه داشت. شاه حاضر به محدود شدن در حدی که قانون اساسی مشروطه برایش تعیین کرده بود، شد و پول جشن‌های 4 و 9 آبان را به زلزله زدگان طبس اختصاص داد. از طرف دیگر با دولت عراق به توافق رسیدند که مانع تبلیغات و رهبری امام در نجف شوند. امام در جواب دولت عراق فرمودند: « باید به تکلیف عمل کنم ». و نهایتاً فشار دولت عراق منجر به تصمیم ایشان به خروج از عراق گردید و بالاخره به دهکده « نُوفَلُ لُوشائو » در حوالی پاریس رفتند که برای ارتباط با جهان و ایران شرایط مناسبتری هم بود و شاه که خواست امام را محدود کند به نتیجه عکس رسید. دولت فرانسه هم چند بار در جهت محدود کردن امام کوشید ولی از ترس افکار جهانی و آبروی خود دنبال اصرار خود را نگرفت.

اعتصابات، دولت را فلج کرده بود و از همه مهم‌تر اعتصاب کارگران صنعت نفت بود.

با باز شدن مدارس ، انقلاب در واقع ستاد عملیات و فعالیت خود را در مدارس و دانشگاه‌ها قرار داد و معلمان نیز به جوانان پیوستند. حضور امام در « نوفل لوشاتو » باعث شد که امام چهره‌ای آشنا برای تمام جهان گشت. صفحات اول روزنامه‌ها، روی جلد مجلات گزارش‌های اصلی برنامه‌های تلویزیونی، خبر اول رادیوهای جهان... همه جا پر بود از سخنان و تصاویر کسی که سخنی تازه می‌گفت - که قبلاً به گوش جهانیان نخورده بود - و آنچنان زندگی می‌کرد که برای هیچ کدام از شنوندگان و بینندگان صدا و تصویر، این نوع تفکر و زندگی آشنا نبود.

از آن طرف در داخل کشور رژیم تمام تلاش خود را در جهت انحراف نهضت معطوف داشت، هم از طریق رشد دادن شریعت‌مداری و هم آزاد گذاردن دست حزب توده و جبهه ملی، و هر جناحی که در عین مخالفت با شاه در دوران‌های گذشته، با رهبری نهضت یعنی امام خمینی (رحمت‌الله‌علیه) هم هدف نبودند و به استعفای شاه لاقلاً راضی هستند همه آزادانه شروع به فعالیت کردند و رژیم شاه به نظر خود این کار را عملی می‌دانست. امام با هوشیاری تمام این طرف‌نراها را با مصاحبه و سخنرانی و پیام، خنثی می‌کردند. دیواره‌های حکومت آنچنان متزلزل شده بود که اکثر مهره‌های وفادار به شاه دارائی خود را از کشور خارج کردند و خودشان نیز یکی یکی از صحنه ناپدید شدند - در بین رهبران نظامی شکاف افتاده بود - سربازها از سربازخانه‌ها می‌گریختند. آمریکاییان قصد داشتند شاه را آنقدر سرپا نگه دارند که بتوانند دست و پای خود را جمع کنند، چون امیدی به بقای او دیگر نداشتند. ولی خود شاه برای بقا خود دست و پا می‌زد. روز 13 آبان دو گروه، مأمور تخریب و آتش زدن شدند، یکی انقلابیون طرفدار نهضت، تا رژیم را از پای در آورند، و یکی هم عوامل رژیم تا مردم را بترسانند که اگر جلو جوانان را نگیریم فاجعه به بار می‌آید.¹⁴ و از این

14 - البته نیروهای مذهبی عموماً ساختارها را تخریب می‌کردند که نماد نظام شاهنشاهی بود، ولی ساواکی‌ها مغازه‌های مردم را به آتش می‌کشیدند.

طریق اذهان عمومی را برای یک دولت نظامی آماده کنند، و در راستای همین سیاست صحنه کشتن جوانان در اخبار سراسری پخش شد.

روز 57/8/15 شاه در یک پیام تلویزیونی گفت: «صدای انقلابتان را شنیدم». و دولت از هاری را معرفی کرد و در واقع توبه کرد. امام در همین رابطه پیام دادند که «باز شاه به دو وسیله «فریب» و «سرنیزه» برای نجات خود متوسل شده....» و در رابطه با دولت نظامی که در ابتدا عده‌ای را مرعوب کرده بود فرمودند: «چه هنگامی بوده که ملت زیر سایه سرنیزه زندگی نکرده؟ حالا اسمش عوض شده و اگر صدای انقلاب را شنیده، پیام ملت این است که شاه و همه خاندانش باید کنار بروند.»

دولت از هاری

دولت از هاری، روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون را در اختیار خود در آورد. چند روز بعد کارکنان اعتصابی سازمان برق همزمان با پخش اخبار شبکه اول و دوم تلویزیون برق را خاموش و امکان استفاده از این رسانه را از نظامیان گرفتند.

روز 26 آبان از سوی امام خمینی (رحمت‌الله‌علیه) روز ارتش اعلام شد، در حالی که در این روز واحدهایی از کماندوهای گارد و نیروهای ویژه آماده شده بودند تا قدرت‌نمایی کنند. مردم از صبح با سبدهایی از گل از خانه‌ها بیرون آمدند و شاخه‌های گل را بر سر تفنگ‌های سربازان کاشتند و ارتش به این شکل زیر باران گل و بوسه تحلیلی رفت. گاهی زنان و مردان سالخورده برای ارتشیان سخنرانی می‌کردند و از نیروی رعب و وحشت ارتش یک رفیق راه می‌ساختند و ارتش را به صف مردم می‌کشاندند و از مقابله با مردم باز می‌داشتند.

در روزهای آخر ماه آبان، دربار دست به حیل‌های جدید زد و آن اینکه فرج مسافرت غیرمنتظره‌ای به بغداد کرد و پس از دیداری با صدام حسین راهی نجف شد. قبلاً از طریق سفارت ایران، اطرافیان آیت‌الله خویی آماده پذیرش فرج شده بودند. او نیز در زیارت حرم امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و بُقاع متبرکه با چادر و حجاب اسلامی، در حالی که به دست پسر دوم خود (علیرضا) نیز تسبیحی داده بود، ظاهر شد. انتشار خبر مسافرت همسر شاه به نجف و ملاقات با آیت‌الله خویی، در حالی که در ایران نیز شریعتمداری با رژیم هم صدایی و هم فکری داشت، فرصتی شد تا رژیم بگوید آقای خمینی تنهاست و بقیه روحانیون با تند روی‌های مذهبی ایشان مخالفاند و سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک در یک گزارش به «سیا» می‌گوید: «در صورتی که نیرویی بتواند خمینی را از صحنه حذف کند ائتلاف با روحانیون میانه‌رو ممکن خواهد بود.»

ولی خارج از این زد و بندها، نهضت راه خود را می‌رفت و این حیل و فریب‌ها هم نتوانست کار عمده‌ای به نفع رژیم انجام دهد.

محرم، سرآغاز مبارزه‌ای اساسی

ماه محرم که مصادف با 10 آذرماه است فرا می‌رسد و رژیم سخت مضطرب حوادث محرم است. شاه در مذاکرات خصوصی خود گفته بود: «اگر بتوان ماه محرم را با موفقیت پشت سر نهاد می‌توان به بقای نظام امیدوار بود». ولی محرم با شعار «خون بر شمشیر پیروز است» که از حلقوم میلیون‌ها نفر بیرون می‌آمد، سررسید.

در شب اول در سرچشمه تهران درگیری خونینی به وقوع پیوست و فریادهای الله‌اکبر شبانه که به صورت پراکنده به گوش می‌رسید، از امشب ابعاد باور نکردنی به خود گرفت، ناگهان نظامیان خود را در محاصره میلیون‌ها فریاد دیدند. از پشت هر دیوار، بالای هر بام، پشت هر پنجره صدا بلند بود و شهر با الله‌اکبر خود فریاد می‌زد «من بیدارم!»

صبح فردا از هاری از پشت تریبون مجلس اعلام کرد صداهای دی‌شب از نوارهایی بوده که این سو و آن سو کار گذاشته بودند. و مردم در تظاهرات حیرت‌آور 2/5 میلیونی تا سوعا جواب او را دادند که «از هاری دیوانه - باز هم بگو نواره - نوار که پا نداره - سر به سرت بذاره».

حوادث آنچنان شلاق‌کش و نفس‌گیر جلو می‌رفت که دشمنان فرصت بررسی آن را نمی‌یافتند، چه رسد بخواهند با آن مقابله کنند. دولت نظامی را زیر فشار

حرکات هر لحظه ای خود گنج کرده بود و سرانجام فشارها نتیجه داد و رئیس دولت با سکنه قلبی بر تخت افتاد.

حال يك شاه سرطاني و يك نخست وزير سخته کرده در مقابل يك ملت به پا خاسته و مصمم و با رهبري هوشيار، قرار گرفته اند (آيا اين انقلاب يك وديعه الهي نيست که خداوند آنچنان حوادث را کنار هم قرار داد تا فعاليت مردم به نتيجه برسد؟!).

توليد نفت به كلي متوقف شده بود. همه ادارات دولتي در اعتصاب بودند، وارداتي وجود نداشت، نيروهاي انتظامي و نظامي در خيابانها بازيچه جوانان و نوجوانان بودند که با آنها جنگ و گريز ميکردند. در جهان خارج منطق محکم امام و انقلاب روز به روز زمينه پذيرفتن انقلاب را آماده تر ميکرد. به دستور امام خميني(ره) آقاي مهندس بازرگان مأمور شد که توليد نفت به اندازه مصرف داخلي را کارگرداني و عملي کند و اين کار انجام شد و عملاً رژيم هيچ عکس العملی نتوانست نشان دهد و اين در واقع اولين حضور اجرائي انقلاب بود.

دولت بختيار

شاه به عنوان آخرين اميد با بختيار جهت تشكيل دولت وارد مذاکره شد تا هم در واقع کسی را روي کار آورده باشد که مخالفين او را بپذيرند و هم آن کس قانون اساسي و سلطنت را قبول داشته باشد و چون فعاليت هاي خارجي جبهه ملي زير نظر او بود اميد طرفداري جبهه ملي از او ميرفت که در اولين خبر، جبهه ملي بختيار را از خود راند و از جبهه اخراج نمود (چون امام قبلاً هرگونه مصالحه با شاه را خيانت قلمداد کرده بودند و اگر جبهه ملي چنين کاري را نميکرد در مقابل مردم به شدت لکه دار مي شد و آن حيثيت سياسي هم که از زمان مصدق براي شمانده بود را از دست مي داد).

امام در 18 دي ماه در مقابل دولت بختيار فرمودند: **« ما با اين دولت مخالفيم براي اينکه غير قانوني است، چون شاه معرفي کرده و شاه غير قانوني است... ما اين دولت را خائن مي دانيم »**.

مردم در شعارها گفتند: **« نه شاه مي خواهيم نه شاهپور - لعنت به هر دوتاشون »** يا ميگفتند: **« نه سازش سياسي - نه قانون اساسي - نهضت ادامه دارد »**. رژيم با ايجاد کمبود مصنوعي سعي داشت مردم را به سختي بيندازد و در نتيجه مردم را از پاي در آورد، ولي آنچنان روحيه ايثار و تعاون در بين مردم جاري بود که اصلاً مشکلي احساس نمي شد.

در همين زمان ژنرال « هويزر » معاون سرفرماندهي ناتو در تهران روزهاي پرکاري را ميگذراند و سه ژنرال خود را هر کدام به کاري گماشت. يکي مسئول نظارت بر برچيدن پايبگاههاي حساس مخابراتي آمريکا در ايران و يکي مسئول سرگرم ساختن فرماندهان واحدهاي مختلف ارتش و سومي مسئول بررسي يك کودتاي نظامي است و خود او با مسئولان گروههاي مخالف ديدار و گفتگو دارد. اطراف شاه فوق العاده نگران کننده است، همه خانواده اش حتي فرزندان او از ايران رفته اند. ژنرال هويزر يك هفته است در ايران است و به تمام سوراخ و سنبه هاي ارتش سرمي کشد و هنوز به شاه محل نگذاشته است، شاه هم که بيماريش بار ديگر اوج گرفته، او را زير فشار داروهاي آرام بخش و مخدر به صورت موجودي مات و بي تصميم در آورده که ديگر با هيچ خبري به هيدجان نمي آيد، (خداوند اين چنين به مدد مؤمنين مي آيد که در حساس ترين شرايط تصميم گيري، بايد شاه از نظر فکري فلج باشد تا مردم بتوانند به نتايج فعاليت خود دست يابند).

کارکنان چند وزارتخانه، وزيران دولت بختيار را حتي به وزارتخانه هم راه ندادند، زيرا امام فرموده بودند: **« همکاري با اين دولت غاصب به هر شکلي شرعاً حرام، و قانوناً جرم است »**.

امير ارسلان افشار، رئيس تشريفات دربار ميکوشد جاي مناسبی به عنوان مقصد شاه هنگام خروج از کشور تعيين کند. انگلستان فقط حاضر شد او را به عنوان يك « توريست برجسته » استقبال کند. ديگر کشورهای اروپايي و آمريکا هم چنين وضعيتي داشتند. تنها سادات رئيس جمهور منزوي مصر بود که گفت: **« با کمال خوشوقتي از اعليحضرت همچون يك سلطان مقتدر استقبال خواهد کرد »**.

شوراي سلطنت مشخص شد. پيشاپيش، همگي شاه را فراموش شده و مرده به حساب مي آوردند. ديگر هيچ کس جز مردم خيابان که با شعار **« تا شاه کفن نشود، اين وطن، وطن نشود »** کاري با او نداشتند. شاه همچون جذامي بدنامي شده بود که سناتورها و وزيران منصوب او نيز سعي دارند که نامش را بر زبان نياورند **« فَاغْتَبِرُوا يَا اُولِي الْاَبْصَارِ !! »**.

شاه رفت

ارتش را يك لؤلويي کرده بودند که اگر شاه برود دست به کودتا می‌زند و دیگر نمی‌شود آن را کنترل کرد. ولي شاه رفت و پیام‌های امام به ارتش و برخورد دوستانه مردم با ارتش - در عین خشونت‌های اولیه ارتش - کار خود را کرده بود و حتی چند افسر عالی رتبه هم که چنین قصدي را در سر می‌پروراند هیچ ابتکاری از خود نتوانستند انجام دهند. و وقتی خبر رفتن شاه از رادیو در ساعت 13 روز 26 دیماه پخش شد. هزاران نفر به خیابان‌ها ریختند و نقل و شیرینی و بوق اتومبیل‌ها و همه و همه حکایت از شادي عمیق ملت می‌کرد. پس از يك سال عزاداري و مبارزه و تیراندازي و کشت و کشتار و روزهای خون و گریه، يك شادمانی وصف ناشدنی، پاداش ملت صوري بود که 375 روز پس از اعتراض به نامه توهین آمیز شاه به امام خمینی (رحمت‌الله‌علیه) با عنوان «رشیدی مطلق» شاه را بیرون کرده و اولین نتیجه مقاومت خود را در راه خدا و برای احیاء حکم خدا، دریافت کردند. - این شما و این هم تاریخ، هرگز نشده کاری در جهت رضایت حق انجام گیرد و بی‌نتیجه ماند- ولي تظاهرات و کشت و کشتار در گوشه و کنار کشور و در خود تهران ادامه داشت.

بختیار خواست با امام ملاقات کند، امام شرط ملاقات را استعفای او گذاردند و او نپذیرفت. امام آماده برگشت به ایران شدند. رئیس شورای سلطنت سیدجلال تهرانی به پاریس رفت و به دستور امام استعفا داد و این عمل ضربه محکمی به ستون فقرات رژیم شاه بود. بختیار به آمریکاییان اطلاع داد آماده است تا هواپیمای حامل امام خمینی را در آسمان مزحرف کند و پس از فرود آوردن آن در جایی دور دست ایشان را دستگیر نماید. در این مورد در بین خود آمریکاییان تفاوت نظر پیش آمد و نتوانستند نظر صریح و قاطعی در این مورد بدهند.

در روز 5 بهمن ماه تظاهراتی شیک و شاه پسند از طرف بختیار ترتیب داده شد با 5000 نفر که به جای آن که آبرویی به او بدهد، آبرویش را بُرد و موقعیت طرفداران رژیم را به نمایش گذارد. مردم منتظر ورود امامشان بودند و بختیار ممانعت می‌کرد و هر روز به بهانه‌ای اجازه ورود امام را نمی‌داد. مردم در تظاهراتشان شعار می‌دادند:

« وای به حالت بختیار، اگر خمینی دیر بیاد»

روز 11 بهمن 1200 آمریکایی باقی‌مانده در کشور، تهران را ترک کردند. روزهای پرتپیش انتظار ورود امام سپری می‌شد و بالاخره روز 12 بهمن ماه با استقبال وصف ناشدنی امام به ایران آمدند. امام 15 سال را در تبعید گذرانده بودند. ولي تبعیدها و تهمت‌ها يك لحظه او را از تعهدی که نسبت به مردم مسلمان ایران داشت منصرف نکرد، او خواست مردم را از دست حاکمیت خانواده‌ای ظالم و وابسته آزاد کند و به کمک اسلام به سرنوشتی آزاد و ایمانی الهی بکشاند و خداوند در این راه مددکار او بود.

از فرودگاه مستقیماً به بهشت زهرا محل گلگون کفنانی که در راه ایجاد این انقلاب جان باختند، رفتند. حدود 14 میلیون استقبال کننده همه توطئه‌ها را خنثی می‌کرد. در آنجا فرمودند: «من توي دهن این دولت می‌زنم...». بختیار راه مقاومت در پیش گرفت و گفته بود: «آیت‌الله خمینی تا وقتی در خارج کشور بود شخصیت افسانه‌ای یافته بود، ولي امروز که به ایران باز گشته آن افسانه فرسوده می‌شود». و با این تحلیل تصمیم داشت به حکومت خود ادامه دهد. در همین روزها خیانت بزرگی انجام داد و قراردادهای نظامی ایران با آمریکا و سفارشات آینده را لغو کرد. به گفته سولیوان، دست کم 4 میلیارد دلار سود نصیب آمریکا کرد و همواره شعار می‌داد و در هوا شمشیر می‌زد و می‌گفت: «به آیت‌الله خمینی اجازه تشکیل يك دولت واقعی نخواهم داد، او نیز این را می‌داند». ولي امروز نگاههایی که تا حال به نوفل‌لوشاتو دوخته می‌شد دیگر به مدرسه علوی دوخته شده که رهبری انقلاب در آن جا مستقر است.

شهردار تهران به حضور امام رسید و استعفای خود را تقدیم کرد. امام، مهندس بازرگان را مأمور تشکیل دولت موقت نمودند¹⁵. در 57/11/15 دو دولت در

¹⁵ - ملاحظه می‌فرمایید که 57/11/15 زمانی است که هنوز دولت بختیار حاکمیت دارد و ارتش جهت حفظ نظام شاهنشاهی در شهرها مستقر است و کسی نمی‌دانست 7 روز بعد یعنی 57/11/22 رژیم به کلی سرنگون می‌شود. و لذا انتخاب آقای مهندس بازرگان بر این اساس بوده که آمریکاییان و سران نظام شاهنشاهی نسبت به ایشان و مواضع ایشان حساسیت چندانی نداشتند و لذا در راه ایجاد انقلاب موانع اساسی ایجاد نخواهند کرد. ولي پس از پیروزی سریع انقلاب یکی از مشکلاتی که انقلاب با آن روبرو شد، دولت موقت مهندس بازرگان بود که بالاخره هم نتوانست

کشور هست. یکی در کاخ نخست وزیری و هیچ کاره، و یکی بدون جای مشخص و همه جا و همه کاره.

هفت تن از تیمساران تصمیم داشتند کودتا کنند و مدرسه علوی را بمباران کنند. صبح 18 بهمن شریف امامی از ایران گریخت و همین موجب تضعیف روحیه کسانی شد که در صدد پایداری در مقابل امام بودند. امام به نظامیان پیام می‌فرستد که: « ما به نظامیان می‌گوییم به ملت ملحق شوند، می‌گوییم اسلام بهتر از کفر است، ملت برای شما بهتر از اجنبی است...» چند روز قبل، همافران با لباس رسمی به خدمت امام رسیدند و سلام نظامی به طور دستجمعی دادند و این کار در روحیه نظامی‌ها بسیار مؤثر بود و بختیار چون دیوانه‌ها شده بود فریاد می‌زد « حکومت را به خیابان‌گردها و هوچی‌ها نمی‌دهم! ». کمیته نظامی انقلاب از کودتا مطلع می‌شود و برنامه‌هایی برای مقابله آماده می‌کنند. اوضاع، آماده انفجار است. تنها یک جرعه کافی است که این جرعه سرشب به انبار باروت می‌خورد. بدین شکل که سازمان رادیو تلویزیون فیلمی از اقامت امام در پاریس تا ورود به ایران تهیه و پس از اخبار شبکه سراسری پخش می‌کنند و در همه جا شوق برمی‌انگیزاند. از جمله در خوابگاه همافران در مرکز نیروی هوایی، فریاد الله اکبر همراه با نطق‌های شورانگیز، خوابگاه را پر می‌کند. در حالی که در عمارت مقابل آنها افسران و ضد اطلاعات نیروی هوایی مواظبانند. سرانجام اخطار تندی به همافران از همان ساختمان می‌رسد. حاصل آن، تیراندازی در داخل محوطه در نزدیکی میدان شهداء می‌شود. همافران خود را به انبار اسلحه می‌رسانند و کماندوهای گارد به کمک افسران فرستاده می‌شوند. مردم متوجه می‌شوند، با بلندگوها فریاد می‌زنند: نگذارید تا برادران همافرتان را بکشند. مردم دو خودروی فرماندار نظامی را آتش می‌زنند و جنگ در داخل پادگان همچنان ادامه دارد. ساعت 10 صبح 57/11/21 در اسلحه خانه نیروی هوایی گشوده می‌شود. گارد عقب نشینی می‌کند و مردم مسلسل‌ها را بین خود تقسیم می‌کنند.

امام خمینی (رحمته‌الله علیه)، حکومت نظامی را می‌شکند

فرماندار نظامی ساعت منع عبور و مرور را 4/5 بعد از ظهر قرار می‌دهد و همین امشب نیز افسران بنای عملی کردن کودتا را داشته‌اند. ناگهان موجی از مدرسه علوی سراسر شهر را می‌گیرد که امام خمینی، از تمام ساکنان شهر و اطراف خواسته‌اند در خیابان‌ها بمانند و مقررات نظامی را رعایت نکنند و مانع از آن شوند که ثوطئه شکل بگیرد. کم نیستند کسانی که در عین عشق به انقلاب این کار را خطر بزرگی برای مردم می‌دانند، از جمله آیت‌الله طالقانی که به وسیله تلفن از رهبر انقلاب می‌خواهند که از این کار منصرف شوند، مکالمه طولانی به جایی نمی‌رسد. آیت‌الله طالقانی در مقابل اصرارهای خود که ممکن است امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه) راضی نباشند، از امام خمینی (رحمته‌الله علیه) جواب می‌شنوند « از کجا که این خواست امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه) نیست؟» که دیگر سکوت می‌کنند.

مردم در مقابل اعلامیه امام و اکذشی باور نکردنی نشان می‌دهند. ناگهان هزاران حلقه لاستیک در شهر توزیع می‌شود و با آتش زدن آنها مانع از حرکت تانک‌ها می‌شوند. فرماندهان نظامی دستور حمله به مردم را می‌دهند که اکثر سربازان دستور آنها را عمل نمی‌کنند و مردم با کوکتل و سه راهی به پادگان « عشرت آباد » حمله می‌برند. فرماندهان نظامی با عصبانیت و خشونت و ناسزاگویی با هم روبرو می‌شوند، هر کدام دیگری را متهم می‌کنند و همگی بختیار را. مردم در خیابان فریاد می‌زنند « نمی‌خواهیم، بیدار می‌مانیم، 28 مرداد تکرار شدنی نیست ».

تجربه‌های گذشته تاریخ، به مدد انقلابیون آمده و تا صبح یخ ارتش در کوره انقلاب آب می‌شود. نیمه شب چیزی از ارتش باقی نیست. نیروی دریایی هم به نیروی هوایی می‌پیوندد، دیگر کودتاگران باید به بخشی از نیروی زمینی بسنده کنند. آخرین گزارش سولیوان به واشنگتن چنین است « دیگر کاری برای نجات بختیار نمی‌توان صورت داد، باید با انقلابیون هم صدایی کرد و گرنه همه چیز از دست می‌رود».

طرح کودتا با برخورد واحدهای نظامی به مردمی که تمام خیابانها را پر کرده بودند، به شکست انجامید و دستور برگشت داده شد. فرماندهان نظامی این اعلامیه را در 57/11/22 به رادیو فرستادند.

« ارتش ایران وظیفه دفاع از استقلال و تمامیت کشور عزیز ایران را داشته و به اتفاق آراء تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر بیطرفی خود را در مناقشات سیاسی فعلی اعلام و به یگانهای نظامی دستور داده شد به پادگانها مراجعه نمایند...».

بختیار از در پشت نخست وزیری از صحنه گریخت ... رادیو پس از سکوتی چند دقیقه ای این چنین آغاز به کار کرد:

« این صدای انقلاب ملت ایران است »

شهرهای ایران از شوق به فریاد آمدند و خداوند اولین نتیجه مبارزات خالصانه آنها را که حاصل وفاداری به رهبری آگاه و تبعیت از مکتبی الهی بود، به آنها داد « الحمدلله ».

يَزِي النَّاسُ دُهْنًا فِي الْقَوَارِيرِ صَافِيًا
وَلَا يُدْرِي مَا يَجْرِي عَلَي رَأْسِ
سَمْسَمِ

یعنی: مردم روغن کنجد را، صاف و زلال در شیشهها میبینند و نمی دانند دانه های کنجد لای دو سنگ چه برسرشان آمده تا این روغن زلال به دست آمده .
خدایا ! انقلابی است که فقط و فقط با لطف تو به دست این ملت رسیده ، الهی ! خودت این انقلاب را از آفات حفظ کن و این ملت را شایسته پاسداری از آن بگردان.

انگیزه های روی کار آوردن دولت بختیار

1- چون همه حمله ها به شاه بود باید او از صحنه خارج شود و کار را به شورای سلطنت و دولتی بسپارد که در قبال خیلی به کارهای شاه آلوده نشده اند و با این کار شرط اولیه امام که عزل شاه بود در ظاهر عملی شد.

2- با رفتن شاه و روی کار آمدن دولت بختیار، تظاهرات فرو می نشیند و شاه یا مثل کودتای 28 مرداد برمیگردد ، و یا تجربه عزل رضاشاه تکرار می شود و پسرش را به سلطنت برمیگزینند (دفاع از سنگر قانون اساسی مشروطه که شعار بختیار بود، معنی اش همین بود).

3- غرب و بخصوص آمریکا احتمال داد اگر شاه هم از دست رفت لااقل دولت بختیار ضد غرب نیست. یعنی با تز « به قیمت حفظ شاه ، ایران را از دست ندهیم » بختیار را به سر کار آوردند چون او در فرانسه درس خوانده و به آمریکا نظر مساعد دارد و خودش می گفت « من سنگین تر از آنم که جاروب شوم ».

4- با روی کار آمدن بختیار، شاه را با آبرومندی از ایران ببرند بدون اینکه ارتش دوشقه شود یکی مخالف و یکی موافق.

5- چون بختیار حکومت را « سوسیال دموکرات » می دانست که در آن مذهب از سیاست جداست، غرب با پشتیبانی از وی به خیال خود از یک حکومت که سیاستش عین دیانتش هست گریخته است. بختیار می گفت: به علماء یک حکومتی در قم شبیه آن چه در واتیکان وجود دارد می دهیم. و معتقد بود یک مرد سیاسی با هجوم های مذهبی کنار نمی رود. او برای منحرف کردن انقلاب برنامه های دولت خود را چنین اعلام کرد:

1- انحلال ساواک **2-** محاکمه غارتگران اموال بیت المال **3-** اعاده حیثیت از زندانیان سیاسی **4-** انتخابات آزاد **5-** لغو حکومت نظامی **6-** ترمیم خرابیها و برای ایجاد آبرو در بین مردم، هویدا نخست وزیر اسبق - داریوش همایون، وزیر اطلاعات که مقاله توهین آمیز « رشیدی مطلق » در زمان صدارت او نوشته شده بود - منصور روحانی، وزیر اسبق کشاورزی - نیکپی، شهردار تهران و آزمون، وزیر مشاور را دستگیر کرد، که هیچ یک از این ترفندهای سیاسی موجب فریب مردم و مانع پیروزی انقلاب نگشت.

چه شد که انقلاب به وقوع پیوست؟

هنگامی که جامعه به صورت دو قطبی در آید که یکی کاملاً در مسیر باطل خود پافشاری کند و دیگری در جبهه حق ، و حاضر نباشد از سر اعتقادات خود دست بردارد، امکان حاکمیت جبهه حق با ویرانی نظام باطل، فراهم خواهد شد. آری ! دهها مسئله خرد و کلان اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در برهه ای خاص از تاریخ گرد هم می آیند تا انقلابی به وقوع بپیوندد، و در عیني که

بعضی عوامل مربوط به ریشه انقلاب و برخی مربوط به علل پیروزی انقلاب است، اسلام زدایی شاه علت‌العلل به وجود آمدن انقلاب اسلامی است. چرا که در واقع شاه با این تصور که با سیاست اسلام زدایی می‌تواند از دام ادامه راه رژیمش که اسلام تشیع است نجات یابد و مشکلات سیاست داخلی و خارجی‌اش از بین می‌رود، به بهانه اصلاحات اجتماعی سعی در از بین بردن فرهنگ دینی مردم نمود.

قدرت سیاسی حاکم بر ایران آنچنان از جامعه مسلمان ایران راه جداگانه‌ای را در پیش گرفته بود که مسلم بود برای مدت طولانی امکان بقاء و حیات نمی‌توانست داشته باشد، نه رژیم قدرت و توانایی تغییر خود را داشت و نه مردم مسلمان ایران آماده پذیرش چنین رژیم وابسته و ضد دیانت بودند و دیگر با راهنمایی روحانیت امکان فریب دادن توده‌های مردم وجود نداشت و اصلاً ملاک‌ها و معیارهایی که مذهب اسلام برای یک جامعه صحیح و یک حاکم قابل پذیرش دارد و به مردم مسلمان آموزش می‌دهد، امکان فریب کاری طولانی را به حاکمان ظالم نمی‌دهد و این است که دشمنان ملت مسلمان در طول سالها تجربه کرده‌اند که هرگاه بخواهند زمینه حاکمیت خود را فراهم کنند باید مردم را به نحوی از روحانیت جدا نمایند و البته برای این کار چند روحانی که بهانه شود برای جدایی مردم از اصل روحانیت پیدا خواهند کرد.

انقلاب اسلامی ایران در مقایسه با انقلاب‌های بزرگ دنیا (انقلاب فرانسه و روسیه) نه تنها زمینه مساعد برای به وجود آمدنش پیش بینی نمی‌شد، بلکه تلاش‌های زیادی هم برای سرکوب کردن آن به عمل آمد. و در یک کلام، جهان سیاسی نه آماده چنین انقلابی بود و نه چنین انقلابی را درک می‌کرد، به ویژه با توجه به منافعی که بقای رژیم شاه برای هر دو ابرقدرت آن زمان داشت، در حد توان خود و تا روزهای آخر از آن رژیم حمایت می‌کردند. از طرفی رژیم با یک نیروی نظامی چهارصد هزار نفری که تا دندان مسلح به سلاح‌های کاملاً پیشرفته بود، خبری از ناتوانی نمی‌داد و در چنین شرایطی از نظر بین‌المللی و از نظر داخلی ملت مسلمان بدون استفاده چشمگیر از اسلحه، قیام کرد و پیروز شد و آن هم از طریق مذهب که به زعم آنها زمانش گذشته است. البته باید بین «عوامل فروپاشی نظام سلطنت» و بین «عوامل پیدایی انقلاب» تفاوت قائل شد. چون عواملی که در ویران سازی نظام کهن دخیل‌اند، الزاماً عوامل سازنده انقلاب نیستند، انقلاب را آرمان‌خواهی ملت اسلامی به وجود آورد که ریشه در فرهنگ انتظار تشیع دارد.

انقلاب اسلامی ایران، در زمانی اتفاق افتاد که مردم در رفاه نسبی به سر می‌بردند، حال باید دید چه شد که مردم ترجیح دادند انقلاب کنند و در راه هدف خود شهید بدهند و از منافع مادی خود بگذرند. باید مسئله را در روحیه عدالت‌گرایی و اسلام خواهی جامعه جستجو نمود و چنین روحیه‌ای است که به تشیع قدرت تشخیص انحراف احکام الهی را در سطح عمومی جامعه می‌دهد، چرا که آگاهی مردم نسبت به استعمار مهم‌تر از اصل استبداد است و این توانایی تشخیص در فرهنگ انتظار فرج شکوفایی پیدا می‌کند و حکام جور، نمی‌توانند مردمی را که در چنین فرهنگی رشد کرده‌اند، مرعوب کرده یا فریب دهند. و این است که باز باید تأکید کنیم عاملی که باعث شد انقلاب اسلامی به وقوع بپیوندد را باید در اعتقاد مردم به مکتب تشیع بدانیم که به مردم قدرت تشخیص ظلم و روحیه ظلم ستیزی می‌دهد، تشیعی که در صدر اسلام هم برخلاف غوغای سقیفه سازان حقانیت را در خانه گلین علی(علیه السلام) جستجو نمود و نه در کاخ سبز معاویه. لذا بعد از این نکته به عوامل زیر اشاره می‌کنیم.

عوامل پیدایی انقلاب

- 1- معارضه رژیم با دین 2- ظلم اجتماعی، اقتصادی 3- تبعیت رژیم از بیگانگان 4- پایمال شدن حقوق و آزادی‌های مردمی

عوامل پیروزی انقلاب

الف: علت موجدیه و یا علت حقیقی پیروزی انقلاب

- 1- وحدت ملت 2- قدرت مذهب 3- زعامت مرجع

ب: علت معده یا شرایط پیروزی انقلاب

- 1- آثار قیام 15 خرداد به عنوان فرهنگ پیروزی خون بر شمشیر. یعنی استفاده از سنتی که دریا را برای حضرت موسی(علیه السلام) به جاده خشک تبدیل می‌کند ولی فرعون را غرق می‌کند. 2- نقش نویسندگان و روشنفکران مذهبی 3- نقش مبارزان

متعهد و جوانان 4- آثار قیام 17 شهریور 5- نتایج رفراندم تاسوعا و عاشورا 6- ورود حضرت امام به ایران و تشدید مبارزه 7- وقایع 21 و 22 بهمن

از همه مهمتر برای درک علل پیروزی انقلاب باید به دو مسئله اساسی زیر توجه کرد:

اول: سابقه تاریخی مبارزات مردم ایران

مردم ایران در طول یک قرن اخیر مبارزات پیگیری علیه نظام سیاسی حاکم به شیوه رفورمیستی و میانه روانه انجام داده و تجربه کافی در این زمینه کسب کرده، ولی در عمل با شکست‌های تلخی مواجه شده بودند. نهضت تنباکو به جهت باقی ماندن شاه در رأس حکومت به نتیجه کامل نرسید و نهضت مشروطه هم که برای کنترل کردن قدرت شاه به وقوع پیوست، به جهت حاکمیت غرب زده ها، کارش به حاکمیت رضاخان کشیده شد. نهضت ملی شدن نفت که به منظور قطع دست اجانب واقع شد، در نهایت منجر به کودتای آمریکایی - انگلیسی 28 مرداد سال 1332 و تثبیت رژیم دیکتاتوری شاه و نفوذ فزاینده آمریکائیان در سرنوشت جامعه ایرانی گردید، تمام این تجربیات تاریخی ثابت کرد که تا حرکتی اساسی به منظور قطع کامل ریشه‌های فساد نظام سیاسی و برقراری نظامی نوین بر پایه ارزش‌های اسلامی صورت نگیرد بازهم در موقع مقتضی بقایای نظام پوسیده رشد کرده و همه دست‌آوردهای حرکت مردم را خواهد بلعید. همین باعث شد که با آن همه فشارهای داخلی و خارجی برای تحمیل یک نوع سازش به انقلابیون، برای مردم و رهبری نهضت تردیدی باقی نگذاشت که باید همه توان خود را برای قطع ریشه شاهنشاهی و تحقق آرمان متعالی‌شان که برقراری حکومت اسلامی است به کار گیرند.¹⁶

دوم: حضور هم‌زمان و کامل 3 رکن اصلی و مهم انقلاب یعنی « مردم » - « رهبری » - « ایدئولوژی »

حضور این سه رکن در انقلاب نقش اساسی داشت که ذیلاً به شرح یکایک آن می‌پردازیم.

مردم: اصطلاح مردم در انقلاب اسلامی به معنی گروهی از انسان‌ها نیست که در یک منطقه جغرافیایی خاص زندگی می‌کنند، بلکه به معنی « امت » می‌باشد که

¹⁶ - در مورد عامل حقیقی پیروزی انقلاب لازم است جنبش‌های مذهبی سیاسی سال‌های 1320 به بعد توجه خاص شود.

دوره رضاخان مانع فعالیت نیروهای مذهبی است. تا اینکه از سال 1320 و با تبعید رضاخان نیروهای مذهبی عمده فعالیت‌های انقلابی را در دست گرفتند. حزب توده که از سال 1320 به بعد تأسیس شد و عده‌ای از دانشجویان و قشرهای تحصیل کرده را با خود داشت، به جهت فاصله گرفتن از اعتقادات جامعه، عملاً از اصل جامعه فاصله داشت، هر چند از پشتیبانی دولت شوروی بهره‌مند بود. ولی تا سال‌های 1360 دوام نیاوردند. گروه دوم، آخانی‌اند که با ملی شدن نفت، جبهه ملی را در سال 1329 تأسیس کردند، و تا اوایل انقلاب نیز کم و زیاد موجودیت داشتند. ولی عمده فعالیت‌های مبارزاتی مفید و مؤثر در دست افراد مذهبی بود که رهبری آنها به عهده مرجعیت و روحانیت است و پرچم‌دار آن امام خمینی(ره) بود. نیروهای مذهبی در سلك بازاریان و دانشجویان و معلمان و اداری‌ها فعالیت خود را انجام می‌دادند.

بعد از سال 1320 گروه‌های مذهبی در سه جبهه مبارزه می‌کردند: الف- با کسروی و افکار الحادی و به ظاهر روشنفکرانه او ب- مبارزه با پس ماند‌های افکار رضاخان که عبارت بود از 1- نیاکان پرستی 2- دین ستیزی و نفی حجاب اسلامی 3- فرنگی مآبی و تحقیر فرهنگ مذهب خودی، و چنین ارثی در فرهنگ و ادبیات ما هنوز که هنوز است از رضاخان به جا مانده و دقت در آن در ارزیابی جریان‌های سیاسی جامعه مهم است. ج- مبارزه با خرافاتی که به اسم اسلام و تشیع مطرح می‌شد و موجب ضربه به حقیقت اسلام می‌گشت و بانه به دست افکار ملحدانه می‌داد که از آن طریق کل اسلام و تشیع را نفی کنند. آنچه مهم است اینکه بدانیم چه فعالیت‌ها و خون دل‌ها خورده شد تا روح مذهبی در جامعه فراموش نشود. چه تلاش‌های ریز و بی‌سر و صدایی در سطح شهرها صورت گرفت تا نیروهای مذهبی بتوانند در آن جو تجدد زده، حرف داشته باشند و بتوانند ده نفر به عنوان یک گروه مذهبی کنار هم جمع شوند و به عنوان یک جمع با هویت، خود را بشناسند و بشناسانند.

مهم‌ترین گواه فعالیت‌های نیروهای مذهبی، اسناد ساواک است که شاید فقط در مورد روحانیت بیش از 60 جلد کتاب از اسناد ساواک می‌توان تدوین کرد. در این مورد شاید حدود 100 جلد کتاب در مورد پرونده‌های مساجد می‌توان از اسناد ساواک تدوین کرد و این اسناد نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی حاصل تلاش‌های زیاد شبانه‌روزی افراد مذهبی است و لذا بی‌جهت نیست که با آن همه تبلیغات ضد مذهب، یک مرتبه شما روبرو خواهید شد که ملت سراسر وفاداری خود را نسبت به مذهب و روحانیت نشان می‌دهند.

تحلیل‌هایی که در مورد علت به وجود آمدن انقلاب اسلامی می‌شود، باید بیشتر مورد توجه به این فعالیت‌های ریز و پیگیر داشته باشد و اینکه گفته می‌شود علت به وجود آمدن انقلاب اسلامی، حضور حاشیه نشین‌های کنار شهرها و یا سرعت زیاد در مدرن کردن کشور توسط شاه موجب تضاد بین بافت سنتی کشور با شاه شد، تحلیل‌هایی است که از فعالیت‌های عمیق نیروهای مذهبی در غفلت است. نشانه‌های مذهبی در زمان خفقان بی‌سروصدا ولی با پشت کار قابل تحسین، جوانان را تغذیه می‌نمود و پایه‌های عقاید مذهبی آنها را استحکام می‌بخشید و نقش نشریات غرب‌گرا را که عامل فساد و کفر جوانان بودند را تا حد چشم‌گیری خنثی می‌نمود.

طیف وسیعی از روحانیت و طیف نسبتاً وسیعی از بازاری‌ها و طیف جدیدی از تحصیل کرده‌ها، کانون‌های مذهبی را شکل دادند تا چند نکته را روشن کنند. 1- اسلام قدرت اداره جامعه را دارد. 2- چنانچه اسلام خوب مطرح شود می‌تواند فسادها را در جامعه از بین ببرد. 3- مسلمانان باید با شناخت اسلام از خرافاتی که به اسم اسلام مطرح شده، فاصله بگیرند.

چنانچه فدائیان اسلام در سال 1329 یک کتاب 100 صفحه‌ای در رابطه با برنامه حکومتی اسلام چاپ کردند و به همه وزارت خانه‌ها فرستادند و عملاً از آن تشتت دینی فرهنگی دوران رضاخان که مذهبی‌ها به جنبه‌های منفی روشنفکری غربی آلوده شده بودند، خارج شده‌اند و دیگر شعار « یا مرگ یا تجدد » دوران رضاخان رنگ خود را باخته است و توجه به اسلام رشد خود را پیدا کرد.

ریشه آن « ام » به معنی « راه » یا « مذهب » است و اصطلاح دینی خاصی است که برای مردمی به کار می‌رود که با آیین خاص و تحت رهبری خاص یعنی « امامت » زندگی و تلاش و حرکت می‌کنند و از نظر اسلامی هیچ امتی بدون مکتبی الهی و امامی آگاه به دین، نمی‌تواند زندگی مفید و با ارزشی داشته باشد و خداوند بر اساس حکمت خود همواره یک رهبری الهی را برای جامعه می‌پروراند، عمده هنر امت اسلامی این است که اولاً: بتوانند آن رهبر الهی را کشف کنند. ثانیاً: کاملاً از آن تبعیت نمایند.

آنچه ناظران خارجی را به حیرت انداخت، این واقعیت بود که چگونه در این انقلاب به ناگهان تمامی مردم تقریباً همزمان و هماهنگ سر برداشته و قیام کردند و همصدا خواستار تحول اساسی یعنی سقوط رژیم شاه و برقراری حکومت اسلامی شدند که در همه انقلاب‌های دنیا بی‌سابقه بود؟

در انقلاب فرانسه فقط بورژواهای شهری در انقلاب شرکت داشتند و به همین جهت هم به انقلاب بورژواها معروف شد. در انقلاب اکتبر روسیه، بُلشَویک‌ها بخصوص کادرهای حزبی، دولت تزاری را سرنگون کردند. و در چین کشاورزان بخش اعظم مبارزات را به دوش داشتند، در حالی که در ایران به جز عده معدودی که وابستگی بسیار نزدیکی با رژیم شاه داشتند و جانشان بستگی به رژیم شاه داشت، دیگر طبقات جامعه از کشاورز و کارگر اصناف و کارکنان دولت و دانشجو و طلبه و دانش‌آموز، در همه نقاط کشور با هم قیام کردند که تبلور عینی این وحدت و یکپارچگی را می‌توان در تظاهرات روزهای عید فطر و عاشورا و تاسوعا در تهران مشاهده کرد. شهر تهرانی که در اثر حرکت‌های شاه، چهره مذهبی خود را از دست داده و مانند شهرهای اروپایی شده بود، قیام نموده و آرمان‌های خود را در روحانیت و مذهب باز می‌شناسد. همه با هم حتی آنهایی که چندان مذهبی نبودند همراه با تمام ملت فریاد « الله اکبر » سر داده و هویت مدفون شده خود را در مذهب می‌یابند و آنچه را که جزء نظم عادی جوامع امروزی است همچون سرابی به دور می‌افکنند حتی آنهایی که مدت‌های طولانی همراه رژیم بودند و تا چندی پیش طرفدار سلطنت مشروطه بودند فریاد مرگ بر شاه می‌کشیدند و « اراده جمعی » که در کتاب‌ها فقط از آن یاد برده می‌شد، در انقلاب ایران و به کمک اسلام و رهبر دینی مشاهده و عینیت پیدا کرد و وحدتی ناگهانی و بر پایه احساسات و اعتقادات قوی مذهبی به وجود آمد.

این احساسات در مسائلی شکل گرفت که سال‌ها ملت از آن در رنج بود. رنج تبلیغ فرهنگ کفر و سلطه بیگانگان، احساس نفرت از غارت منابع و سرمایه‌های ملی، سیاست خارجی وابسته، نفوذ آشکار آمریکا در همه جا و ایجاد چنین اراده دسته جمعی، نتیجه اتحاد گروه‌های مختلف سیاسی نبود و نتیجه سازش طبقات اجتماعی هم نبود که بالاخره هر کدام در موارد مربوطه به خواسته‌های خود سازش نموده، بلکه تجلی حضور « امت اسلامی » بود که در نهایت و به شکل کامل و وسیع با رهبری حضرت امام مهدی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه) تجلی خواهد کرد، و به همین جهت امام خمینی (رحمت‌الله‌علیه) فرمود: « انقلاب ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ حضرت حجت (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه) است ».¹⁷

با وجودی که حرکت انقلابی ایران بر پایه ارزش‌ها و آرمان‌های شیعه بود، اهل سنت هم از جنبش طرفداری می‌کردند. یکی از غربیان با یک فرد سنی در کردستان مصاحبه می‌کند و او می‌گوید: « درست است که ما سنی هستیم، ولی قبل از هر چیز مسلمانیم. ما می‌خواهیم شاه برود، زنده باد خمینی - مرگ بر شاه ».

تحلیل‌گران غیر صادق غربی، علل انقلاب را فقط اقتصاد می‌دانند و این را باید در نظرگاه منفي آنها نسبت به مذهب دانست. و این وضوح را نادیده می‌گیرند که علت اصلی قیام مردم این بود که شاه نسبت به نابودی ارزش‌های الهی مذهب مردم، قیام کرده بود و به همین دلیل در شعارها تنها چیزی که مطرح نیست خواسته‌های مادی و اقتصادی است، بلکه تحت لوای مذهب و شعارهای آن و از پایگاه مسجد و تحت رهبری روحانیون قیام کردند.

مسجد، همچون صدر اسلام پایگاه انقلاب بود. مکانی برای گردهم آیی، مشورت، تبادل افکار و اطلاعات، تصمیم‌گیری اجتماعی، مبارزات و در حقیقت مسجد، پیوند دهنده سیاست و عبادت بوده. همچنانکه رسول‌الله (صلوات‌الله‌علیه و آله) سپاه را از مسجد راه می‌انداختند. حمله به مسجد گوهر شاد و به توپ بستن حرم امام رضا (علیه السلام) توسط روس‌ها و آتش زدن مسجد کرمان در گرماگرم انقلاب، همه

نشانگر اهمیت مسجد در مبارزات تاریخی ملت مسلمان بوده و نشانه عناد و وحشتی است که قدرت‌های سیاسی نسبت به این مکان مقدس داشته‌اند. از مهم‌ترین عوامل جهت دهی به مردم نقش روحانیون بود که با شرایط خاصی که روحانیون در شیعه دارند، نقش عمده در سازماندهی و جهت‌دهی حرکات مردمی همواره به عهده این طبقه بوده است که بعضی از آن ویژگی‌ها عبارتند از :

1- جایگاه اجتماعی روحانیون

بر اساس بررسی آماری که « مایکل‌فیشر» در سال 1354 از یکی از مدارس علمیه قم به عنوان نمونه به دست آورده، از 256 طلبه، 50% از روستا و 22% از خانواده‌های روحانی و 28% از طبقات متوسط شهری بوده‌اند. یعنی اکثر روحانیون از میان طبقات رنج کشیده و لمس‌کننده مشکلات توده مردم، بیرون آمده‌اند. در حالی که طبقات تحصیل کرده و روشنفکر (بخصوص قبل از انقلاب) که در بسیاری از فعالیت‌های سیاسی در کشور ما و در دنیا رهبری مبارزه را به عهده دارند از طبقه ممتاز جامعه هستند. ولی روحانیون از میان مردم برخاسته و تا آخر در کنار مردم و با درد و رنج آنها رشد می‌کنند و هرگز براساس نحوه فعالیت خود نمی‌توانند جدای از مردم زندگی کنند، تبلیغات متمرکز و مستمر دشمن در لکه‌دار کردن چهره روحانیت را باید در همین مسئله دنبال کرد که شرط فتح افکار مسلمانان توسط غربیان، ابتدا فتح سنگر مقاومت روحانیت است و در تجربه هم ملاحظه کرده‌اید که هر خانواده‌ای که به روحانیت پشت کرد به راحتی و به سرعت توسط فرهنگ غرب فتح شده است، عین این مسئله برای یک کشور می‌تواند اتفاق بیفتد.

2- استقلال اقتصادی روحانیون

بر خلاف روحانیون اهل سنت که به استخدام دولت درآمد دارند، روحانیون شیعه از طریق وجوهات شرعی که مردم معتقد می‌پردازند تأمین می‌شوند و این در حالی است که روحانیت غالباً سعی کرده زندگی بسیار ساده و کم‌خرجی داشته باشند و وجوهات خمس و زکات و نذورات را هم بیشتر طبقه متوسط مذهبی تأمین می‌کنند، نه سرمایه‌داران از خدا بی‌خبر که به ندرت مقید به دستورات دین هستند.

3- ایجاد ارتباط

مسئله اجتهاد و تقلید باعث شده که هر فرد مسلمان با مجتهد خود در ارتباط باشد و عامل این ارتباط، روحانیون هستند بدون هرگونه سلسله مراتب معمول در قدرت‌های سیاسی.

با توجه به مراتب فوق، روحانیون شیعه توانسته‌اند در طول تاریخ شیعه نقش حساس و مهمی در حرکت‌های سیاسی - اجتماعی بازی نمایند. و به همین دلیل است که هر زمان روحانیون شیعه با قدرت سیاسی حاکم به مبارزه پرداخته‌اند، قدرت سیاسی نبرد را باخته است.

قدرت روحانیون قابل قیاس و برابری با قدرت رهبران سیاسی غیر مذهبی نیست و همین امر موجبات برانگیختن حسد آنها شده و در عین نیازی که به آنها داشته‌اند هر زمان که توانسته‌اند در حذف آنها و خیانت به آنها دریغ نکرده‌اند.

در یک قرن اخیر رهبران ملی که عموماً لیبرال و غربزده بودند به این نتیجه رسیدند که بدون حمایت روحانیون امکان ندارد با توده‌های مردم ارتباط برقرار کنند و آنها را به حرکت درآورند، لذا با آنها یک نوع تفاهم تکتیکی برقرار می‌کردند - همچنانکه در انقلاب مشروطه و نهضت ملی شدن نفت ملاحظه می‌شود - ولی بعداً معلوم شده که یک تفاهم حقیقی و صادقانه نبوده است.

« گراهام» در کتاب خود در مورد ایران و انقلابش می‌نویسد: « واقعیت این است که روحانیون شیعه در میان مردم زندگی نموده و ارتباط بسیار نزدیکی با آنها داشته و در نتیجه از احساسات توده‌ها آگاهی بیشتری دارند، مسجد جزء لاینفک زندگی توده‌های مردم و بازار است. زمانی که روحانیت با سیاست‌های دولت مخالفت کنند نظرات آنها آنچنان مشروعیتی دارد که حتی در سخت‌ترین شرایط استبدادی مورد توجه قرار می‌گیرد. از طرفی دیگر شبکه ارتباطی روحانیت و سیستم مسجد قدرت تماس با همه اقشار مردم را برای آنها فراهم می‌کند».

بر خلاف سیستم‌های حزبی که در آنها مؤافق و مادون مطرح است در سیستم روحانیت مراتب رسمی وجود ندارد و عموماً با طرح مسائل شرعی، تکالیف مردم را روشن می‌کنند و خودشان در هر مسئله جزئی و کوچک دخالت نمی‌کنند. ابتکار عمل وظیفه را به عهده مردم قرار می‌دهند و در این سیستم اطاعت کورکورانه و

اجباري مثل احزاب سياسي تحت عنوان دستورات حزبي مفهوم ندارد و روحانيت شبکه ارتباطي با رهبري مبارزه را به عهده دارند.

از همه مهمتر خود روحانيون از خود چيزي ندارند ، بلکه حکم خدا را به مردم گوشزد ميکنند و خود آنها نيز مثل بقيه مردم موظف به انجام آن احکام الهي هستند و ريشه پيروزي حرکتهای ديني را نيز بايد در همين مسئله جستجو کرد که اگر ملتي حکم خدا را در زندگي فردي و اجتماعي خود پياده کرد، خداوند او را کمک مي نمايد و نتايج غيرقابل پيش بيني نصيب آن ملت مي شود. چنانچه خداوند مي فرمايد: « مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ » (سوره طلاق آيه 3) هر کس تقوا پيشه کند و حرام و حلال خدا را رعايت نمايد خداوند به او بصيرت داده و از طريقي که خودش حساب آن را نکرده نيز رزق او را مي دهد و نتايج عملش را براي او فراهم مي کند.

رهبري

ما در اينجا فقط به اختصار براي تحليل انقلاب از رهبري از آن جهت که مقصد ما در آن دنبال شود صحبت مي کنيم و بقيه ابعاد رهبري از عهده اين نوشتار خارج است.

هر کس از نزديک با امام محشور بوده مي داند که يك انسان ايده آل بود. از توانايي هاي خدا دادي روعي، سياسي، فکري و اخلاقي آنچنان برخوردار بود که استثنائي مي نمود. قدرت او بي هيچ ترديد از يك مرجع تقليد تجاوز کرده . نمونه کامل خود شناسايي و بازگشت به خود (به عنوان يك مسلمان واقعي) شده بود. حتي مسلمانان غير ايراني هم در او نمونه بسيار با ارزشي از انسان ايده آل اسلام را مي بينند. امامي که مي توانست ظرف چند دقيقه ميليون ها انسان متعهد را در خيابان ها بکشاند. مع هذا وقتي که زندگي او و محل کار و سکونت او را مشاهده مي کنيد چيزي جز سادگي و بي پيرايگي نمي بينيد. او روي زمين پشت ميز کوچک تحرير خود مي نشيند که کل تجهيزات اطاق کار وي نيز همين ميز کوچک مي باشد با سرمايه اي الهي و روحاني که تماماً از قرآن و سنت و عترت سرچشمه مي گيرد.

در سال 1280 (ه.ش) در خمين به دنيا آمد و در سال 1305 به درجه اجتهاد مي رسد. علاوه بر فقاها، در هيئت، فلسفه، حکمت و عرفان داراي مهارتي ويژه بود. از آغاز جواني علم و عمل را در جان خود همراه کرد. اولين دروسي که در حوزه تدريس مي کردند فلسفه و عرفان بود که جلسات درسي ايشان مملو از طلبه هاي فاضل مي شد.

نقش امام خميني (رحمته الله عليه) به عنوان رهبري انقلاب و به عنوان شخصيت آرمانی انقلابيون عامل تحرك چشمگيري شد. امام خميني (رحمته الله عليه) پديد آورنده فرهنگي جديد بود که در عين جديد بودنش، در سنت ديرينه اسلام ريشه داشت. مردم ايران هر چند در سال هاي قبل از انقلاب شاهد اختلافي از ديانت با فرهنگ غرب بودند، ولي باز در ته دل به دين اسلام و با همان طراوت و نشاطي که در تشيع جريان دارد اعتقاد داشتند، و لذا امام خميني (رحمته الله عليه) عملاً براي مردم تشنه عدالت و آزادي ، سمبل حرکت و انقلاب و سياست، و ربط آنها با اسلام ناب بود و به کالبد نيمه جان ايراني که مي رفت در فرهنگ غربي استحاله شود، حياتي دوباره بخشيد.

تا زماني که مرحوم آيت الله بروجردي در قيد حيات بودند، امام مستقيماً و به عنوان يك چهره سياسي، مذهبي شناخته نشده بودند. تا اينکه به دنبال درگذشت مرحوم آيت الله بروجردي و مرحوم آيت الله کاشاني، شاه چهره کريه خود را آشکارتر نشان داد و مي خواست در آن خلاء، جهت مذهبي کشور را تغيير دهد. در اين لحظات حساس امام وارد صحنه شد و ضمن مخالفت با قانون انجمن هاي ايالتي و ولايتي، مبارزه اي بي امان را با رژيم آغاز کردند، و زماني که از نصيحت نتيجه نگرفتند، با حمله مستقيم و انتقادات بي واسطه از رژيم، سنت تقيه را شکسته و فتواي تاريخي خود را در اينکه « تقيه حرام است و اظهار حقايق واجب، وَ لَوْ بَلَغَ مَا بَلَغَ »¹⁸ صادر کردند و از اين زمان چهره بارز رهبري سياسي خود را آشکار نموده و با برخوردی سازش ناپذير با رژيم، راه خود را از سايرين جدا نمودند و به سرعت افکار عامه مردم را که تشنه چنين رهبري بود، به خود جلب کردند.

اگر يك قرن به عقب برگرديم به روشني مي توان سیر تکاملي حرکت روحانيت مبارز را با يك هدف ولي با شيوه هاي متفاوت و آن هم تحت تأثير اوضاع و

18 - هر چه مي خواهد بشود و هر چه مي خواهد به انسان برسد.

احوال زمان خود مشاهده کرد. هدف همه آنها اجرای احکام شریعت اسلامی و برقراری حکومت عدل الهی و کوتاه کردن دست بیگانگان بوده است. سیدجمال‌الدین اسدآبادی برای رسیدن به این هدف تلاش خود را در نصیحت و هدایت حکام کشورهای اسلامی و در ایجاد وحدت جهان اسلام قرار داده بود و بیهوده تلاش می‌کرد شاهان ایران و امپراطوران عثمانی و خدیوهای مصر را نصیحت نموده تا آنها را وادار کند که در مقابل سیل بنیان‌کن فرهنگ و تمدن غربی مجدداً به دژ مستحکم فرهنگ و تمدن اسلام پناه برند. روحانیت مشروطه که از شاهان بریده بودند، به دو دسته تقسیم شدند. دسته‌ای همچون آیت‌الله طباطبائی و بهبهانی در صدد محدود کردن قدرت پادشاهان خودکامه و به امید جلوگیری از قوانین خلاف شرع بودند، ولی در همان حال میدان را به لیبرال‌ها و غربزده‌ها سپرده و خود کناره گرفتند. دسته دیگر چون مرحوم آیت‌الله شیخ‌فضل‌الله‌نوری که از حاکمیت لیبرالیسم وحشت داشته، تلاش می‌کرد حکومت شرع برقرار باشد که عاقبت بر سر این کار جان خود را فدا کرد.

مرحوم آیت‌الله کاشانی راه را در همراهی با لیبرال‌ها برای کسب آزادی و کوتاه کردن دست بیگانگان دیده، به این امید که با نظارت و تلاش خود متعاقباً در ایجاد حکومت با قوانین اسلامی موفق گردد، ولی غافل از آنکه لیبرال‌ها دیگر فرصتی به او و فدائیان اسلام نخواهند داد که به خواسته خود برسند و از روحانیت صرفاً به عنوان نردبانی برای رسیدن به رهبری مردم و قبضه کردن قدرت بهره خواهند برد.

امام که تاریخ پر از تجربه روحانیت را پشت سر گذاشته بود، در این زمان خود، رأساً رهبری را به دست گرفت و اجازه نداد که دیگران از جمله لیبرال‌ها در رهبری و بهره‌برداری از ثمره مبارزات مردم شریک شوند. از طرف دیگر او اعلام کرد ما صرفاً به تکلیف الهی و شرعی خود عمل می‌کنیم، یا پیروز می‌شویم و یا کشته می‌شویم که در هر دو صورت پیروزیم (مثل همه انبیاء) و این شیوه برای سیاست‌بازان معنی نداشت و نه تنها این نوع حرکت برای رژیم شاه ناخوش‌آیند بود، بلکه برای بعضی که ظاهراً همراه امام بودند نیز شگفت‌آور می‌نمود. مهندس بازرگان و یاران لیبرال‌ش از کسانی بودند که از این شیوه برخورد امام عصبانی و گیج بودند. امام (رحمته‌الله‌علیه) با شیوه‌ای ساده و سخنان قابل درک، پیچیده‌ترین مسائل سیاسی اجتماعی را برای همه مردم مطرح می‌کردند و با بیانات خود در اعماق قلوب انسان‌های معتقد به حقیقت نفوذ می‌نمود.

مراحل رهبری امام خمینی (رحمته‌الله‌علیه)

دوران رهبری امام را به چهار مرحله می‌توان تقسیم کرد:

مرحله اول :

ظهور امام به عنوان رهبری سیاسی، مذهبی و کسب مقبولیت سریع از طرف مردم تشنه که با اعلامیه مخالفت با قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی آغاز و اوج آن در سخنرانی معروف روز عاشورا و دستگیری ایشان و قیام 15 خرداد بود و نهایتاً با مخالفت ایشان با کاپیتولاسیون و تبعید ایشان به ترکیه و سازش و خیانت بعضی روحانیون از جمله شریعتمداری به پایان رسید که در این دوره چهار اقدام اساسی صورت گرفت.

الف) با تحریم تقیه که در طول سالیان، مهم‌ترین مانع در راه مبارزات مستقیم و خشونت‌آمیز مردم با رژیم‌های خودکامه و در عین حال دست‌آویز سازشکاران در راه عدم مبارزه بود، مشکل را حل کردند.

ب) امام با کشاندن مبارزه به کانون اصلی فعالیت‌های مذهبی یعنی حوزه علمیه قم برای همیشه خط بطلان بر تز جدایی دین از سیاست کشیدند و حتی کسانی را که از ورود به فعالیت‌های سیاسی اکراه داشتند وادار به اتخاذ موضع کردند.

ج) با متوجه کردن لبه تیز حمله به کانون اصلی فساد یعنی سلطنت و شخص شاه به شیوه محافظه‌کارانه قبلی در مبارزه پایان دادند (مبارزان قبلی همواره سعی می‌کردند به شاه حمله نشود) فرمود: «فقط خدا می‌داند که سلطنت ایران از آغاز پیدایش خود چه جنایات کرده است، جنایات شاهان تمام تاریخ ما را سیاه کرده است، مگر شاهان نبودند که به قتل خلیف فرمان دادند...».

د) با حمله مستقیم به همه قدرت‌های بزرگ خارجی و در رأس آنها آمریکا هر نوع ملاحظه‌کاری سیاسی را که در گذشته و به ویژه در دوران نهضت مشروطه و ملی شدن نفت رایج بود، مطرود دانسته، در نهضت مشروطه، مشروطه خواهان با

تحصن در سفارت انگلیس سعی در جلب پشتیبانی دولت به اصطلاح « فخریه » انگلستان می‌کردند و در دوران ملی‌شدن نفت به قول دکتر مصدق از تضاد منافع دو قدرت بزرگ خواستند بهره‌برداري کنند، یعنی با کمک آمریکا نفت را ملی کنند. ولی چند صباحی نگذشت که دولت آمریکا با کودتا، خود را برای 25 سال، نه تنها بر نفت بلکه بر همه کشور مسلط کرد و امام با جمله مشهور « آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر و شوروی از هر دو بدتر و همه از هم پلیدترند...» راه هر نوع نفوذ و امید را بر وابستگان به سیاست‌های خارجی برای شرکت در مبارزه و دزدیدن ثمره مبارزات مردم، بستند و در شرایطی که همه ناامید بودند، این چنین درخشید و نور امید در دل انسان‌های نگران از وضع جامعه تاباند و مردم، گمگشته خود را در او یافتند.

مرحله دوم :

این مرحله يك دوره فترت و توقف ظاهراً طولانی 15 ساله است که از ترکیه به نجف آمدند. اگر چه گاهگاهی به مقتضای زمان و با توجه به حوادث و اتفاقاتی که رخ می‌داد، با انتشار اعلامیه و فتوی و یا سخنرانی نه تنها به مخالفت و مبارزه با رژیم ادامه دادند، بلکه ارتباط معنوی خود را با مردم حفظ کرده، لکن کار مهم امام (رحمته‌الله‌علیه) در این دوره به عنوان يك ایدئولوگ انقلاب با طرح دروس ولایت فقیه در سال 47 در حوزه نجف است که طرح اصلی حکومت بعد از انقلاب را ریختند و برای آنها که حکومت اسلامی را مبهم می‌دانستند روشن کردند که در صدد چه نوع حکومتی هستند. و از آن جایی که رهبر در نظام اسلامی به هر صورت در برهه‌های مختلف ظاهر می‌شود که عبارتند از: ایدئولوگ - فرمانده - معمار و رئیس حکومت. امام در این برهه نقش ایدئولوگ انقلاب را به عهده گرفتند، زیرا 14 قرن از زمانی که حکومت اسلامی به صورت عینی برقرار بود، می‌گذرد. به ویژه در غیبت امام مهدی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه) برای مردم روشن نبود که آن حکومت اسلامی که می‌بایست بر خرابه‌های رژیم سلطنتی پایه‌ریزی شود چگونه حکومتی است؟ امام با طرح اصل حکومت ولایت فقیه چهارچوب اصلی حکومت اسلامی را مشخص نمودند.

مرحله سوم :

مرحله سوم رهبری امام (رحمته‌الله‌علیه) از دی‌ماه 56 شروع شد و دیری نگذشت که با شعله‌های خود خرمی هستی نظام 2500 ساله شاهنشاهی را سوزاند. در این دوران با بیداری و حرکت مردم، امام درنگ را جایز ندانسته و پرچم رهبری و فرماندهی انقلاب را بردوش گرفت و با درک صحیح از اراده و توان مردم، مبارزه تا سرنگونی رژیم را دنبال کردند.

در این مدت نوفل‌لوشاتو پایتخت حقیقی ایران شده بود و انقلاب اسلامی از مرحله حرف به عمل درآمد، هرچه آهنگ حرکت مردم سریع‌تر می‌شد، نبوغ و قدرت امام در رهبری بیشتر ظاهر می‌شد به خصوص از 12 بهمن تا 22 بهمن که دستور دادند حکومت نظامی را رعایت نکنند و بالاخره عمر رژیم تمام شد.

مرحله چهارم :

این مرحله مشکل‌ترین دوره رهبری انقلاب بود که باید کشتی هیدجان زده انقلاب را به ساحل آرامش هدایت نماید و در حالی که میلیون‌ها انسان از بند اسارت رژیم آزاد شده و امکان هر نوع هرج و مرج و خارج شدن از کنترل وجود داشت. در دوره‌ای که هرگونه غفلت موجب سوء استفاده از آزادی‌ها و دزدیده شدن نتایج انقلاب می‌شد. او با شیوه ساده و روشن خود انقلاب را جلو برد. بسیاری از تحلیل‌گران معتقد بودند که روحانیت و امام ممکن است در سرنگونی رژیم موفق شده باشند ولی در ساختن و اداره جامعه عاجزند و معمولاً کارها به دست کارشناسان می‌افتد که وفادار به ارزش‌های انقلاب نیستند، ولیکن این بار نیز امام با نبوغ و توانایی خاص خود امید بسیاری از روشنفکران اینچنینی را به یأس مبدل ساخت. او با حوصله‌ای وصف‌ناپذیر و با استفاده از موقعیت‌ها و آمادگی‌های مردم و با سرعتی که در همه انقلاب‌های دنیا بی‌سابقه است، در طول يك سال پایه نظام اسلامی را با انجام انتخابات متعدد از جمله فراندن جمهوری اسلامی، انتخابات مجلس خبرگان، انتخابات رئیس‌جمهوری و مجلس شورای اسلامی و تدوین و به فراندن قانون اساسی تثبیت و تحکیم نمود و بدین وسیله قابلیت و توان بی‌نظیر خود را در سازندگی و اداره جامعه بعد از انقلاب نشان داد. (لازم به تذکر است که بدانیم انقلاب نیکاراگونه که هم زمان با انقلاب اسلامی به وجود آمد با اولین انتخابات توسط گروه‌های ضد انقلاب بلعیده شد).

یکی از وظایف رهبري، تدوین و ارائه ایدئولوژی است. آن ایدئولوژی که مقبولیت وسیع اجتماعی داشته و آینده مطلوبی را در پیش روی انقلابیون ترسیم نماید. و این در حالی است که در ایران يك ایدئولوژی ناسیونالیستی و دیگری مارکسیسم لنینیستی تبلیغ می‌شد و سابقه نسبتاً طولانی داشت. ولی هر دو در عمل نتوانسته بودند در مقابل اسلام، کوچکترین نوری از خود داشته باشند و امام موفق شدند که اسلام را به عنوان ایدئولوژی انقلاب در جامعه مطرح نمایند، و قدم به قدم تمام توهماتی که مطرح می‌شد تا اسلام را به عنوان يك ایدئولوژی انقلابی رد کنند را جواب دادند و آن را در جان انقلابیون جوان جایگزین کردند.

وظیفه بعدی معمار انقلاب آن است که جامعه کمال مطلوب را نه تنها ترسیم نماید، بلکه شیوه عملی رسیدن به آن را هم نشان دهد. این در حالی است که عده‌ای حجتیه‌ای‌ها معتقدند باید دنیا پر از فساد و ظلم شود تا مهدی موعود (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه) ظهور نماید و دنیا را پر از عدل و داد کرده و حکومت اسلامی را تشکیل دهد. آنها مطلقاً امکان تشکیل چنین حکومتی را در زمان غیبت منتفی دانسته و تلاش برای چنین حرکتی را ضد ارزش می‌دانستند. در چنین شرایطی رهبر انقلاب با ارائه اصل ولایت فقیه به زبانی ساده و در عین حال مستند به آیات و احادیث ثابت می‌نمایند که احکام خدا تعطیل بردار نیست و در هیچ شرایطی حتی در عصر غیبت کبری نمی‌توان از اجرای احکام الهی سرباز زد، و این مسئولیت بردوش فقهاست.

خطاب به طلاب می‌گویند: « شما در صورتی خلفای اسلام هستید که اسلام را به مردم بیاموزید و نگویید بگذار امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه) بیاید. شما نماز را هیچ وقت می‌گذارید تا وقتی امام زمان آمد بخوانید؟ در حالی که حفظ اسلام واجبتر از نماز است...»¹⁹

در معرفی حکومت اسلامی می‌فرمایند: « حکومت اسلامی هیچ‌یک از انواع طرز حکومتها نیست. مثلاً استبدادی نیست که رئیس دولت، مستبد و خود رأی باشد مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند، هر کس را اراده اش تعلق گرفت بکشد و هر کس را خواست انعام کند و به هر که خواست پول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. حضرت رسول (صلوات‌الله‌علیه و آله) و حضرت امیر (علیه السلام) و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند...»

او ابتدا آگاهی دادن به مردم را به طلاب توصیه می‌کند و در آغاز شیوه مبارزه مسالمت‌آمیز و توأم با اعتراض دسته جمعی را توصیه نموده و حرکت مسلحانه را ضمن اینکه نفي نمی‌کنند، به عنوان مبارزه توصیه و تجویز نمی‌نمایند. می‌فرمایند: « اولین فعالیت ما را در این راه تبلیغات تشکیل می‌دهد بایستی از راه تبلیغات پیش بیاییم. همیشه از اول، قشون و قدرتی در کار نبوده است و فقط از راه تبلیغات پیش می‌رفته‌اند، قلدری‌ها و زورگویی‌ها را محکوم می‌کردند، ملت را آگاه می‌ساختند و به مردم می‌فهماندند که این قلدری‌ها غلط است. کم‌کم دامنه تبلیغات توسعه می‌یافت و همه گروه‌های جامعه را فرا می‌گرفت، مردم بیدار و فعال می‌شدند و به نتیجه می‌رسیدند.»

و بدین‌سان بود که در جریان تغییرات سیاسی - اجتماعی سه رکن اصلی انقلاب یعنی مردم، رهبري و ایدئولوژی اسلام با همه توان ممکن، هماهنگ و منسجم، کاربردی و وسیع و موفقیت آمیز داشت. بدین ترتیب که حضور فعال و گسترده امت مسلمان ایران در صحنه مبارزه به رهبري مرجع تامه تقلید خود و تحت لوای مکتب حیات بخش و جهان شمول اسلام موجبات پیروزی شگرف انقلاب اسلامی را فراهم نمود.

بعد از انقلاب

دولت بازرگان: که خصوصیات آن عبارت بود از

¹⁹ - امام (ره) توجه طلاب را در رابطه با افکار گروهی از مذهبیان جلب می‌نماید که تحت عنوان «انجمن حجتیه» غیبت امام زمان (عج) را بهانه کرده بودند و عملاً از هر گونه فعالیت سیاسی بر اساس اسلام، خود را کنار می‌کشیدند. می‌گفتند: ما باید منتظر بمانیم تا امام زمان (عج) ظهور کنند و بدون آنکه خود متوجه شده باشند، عملاً به سیاست «سکولاریسم» یا سیاست جدایی دین از سیاست تن داده بودند، بدون توجه به این مسئله که در زمان غیبت حضرت مهدی (عج) هم نباید حاکمان و دولت‌های غیراسلامی بر جان و مال و ناموس مسلمین حاکم باشند و یا اگر از حاکمیت کفر نگران هم بودند دست به کاری عملی برای تغییر وضع و تلاش برای سرنگونی رژیم شاه از خود نشان ندادند. امام (ره) در جواب این گروه می‌فرمودند: مگر در زمان غیبت امام زمان (عج) می‌توان اسلام را تعطیل نمود؟ و آیا اگر اسلام و قوانین آن در جامعه و سیاست حاکم نباشد، جز این است که اسلام تعطیل خواهد شد؟ آیا امام زمان (عج) راضی‌اند در زمان غیبت‌شان اسلام تعطیل باشد؟

1- دولتي « ملي - اسلامي » بود، بر خلاف انقلاب و رهبري آن كه « اسلامي - ايراني » بودند. يعني براي دولت موقت بيشتر ايران مطرح بود و در عين اعتقاد به اسلام، اسلام را براي ايران ميخواست. يعني اسلام را در حدي پذيرفته بود كه دين مردم ايران باشد، نه اينكه به حكومت جهاني اسلام بينديشد، يا به عبارت ديگر دولت آقاي بازرگان جايي براي انقلاب اسلامي در کشور ايران باز نكرده بود.

2- دولتي « ميانه‌رو » و « مصلحت‌گرا » بود. در حالي كه نهضت، نهضتي آرمانی و حقيقت‌گرا بود.

دولت مي‌گفت: « قبلي‌ها را ويران نكنيد تا جايگزين كنيم ». و مردم تحمل اين توقف را نداشتند. دولت مي‌گفت: « اصلاح بر انقلاب مقدم است » و مردم همه چيز را براي حفظ انقلاب ميخواستند و مسلم بر سر كار بودن كارگزاران رژيم سابق و عاملان فساد رژيم قبل، مردم را از انقلاب خود سرخورده و مأیوس مي‌کرد و اين كاري بود كه در زمان حاكميت دولت موقت تا حدي انجام گرفت و به همين جهت عده‌اي جدي از دولت، براي خود فعاليت مي‌کردند، و سعي مي‌کردند جو انقلابي انقلاب اسلامي را زنده نگه دارند.

3- دولت موقت خيلي سعي داشت با ملاك‌هاي جهاني هم‌خواني داشته باشد و به قول معروف آبرويشان توي دنيا نرود و به همين جهت با دادگاه‌هاي انقلاب خيلي موافق نبود و در نظرش اين بود كه بايد خارجي‌ها را راضي نگه داشت و بيشتر اسلام را بُعد « رَحْمَاءَ بَيْنَهُمْ »²⁰ مي‌دانست و « أَشِدَّاءَ عَلَي الْكُفَّارِ »²¹ در قاموس آقاين نبود.

4- مهندس بازرگان همواره يك قيافه مسيحي‌اي از اسلام در نظر داشت و با خشم موسائي آن كمتر اظهار آشنائي مي‌كند و روحيه انقلابي را بيشتر ريشه گرفته از ماركسيسم مي‌دانست.

5- دولت موقت بيشتر ضد استبداد بود تا ضد استعمار. يعني درك ايشان از امپرياليسم و استكبار با رهبري نهضت متفاوت بود. امام (ره) به حكومت جهاني اسلام مي‌انديشيدند و غفلت از آن را خطري بزرگ و خيانتي سهمگين مي‌دانستند، ولي دولت بازرگان اصلاً چنين اهدافي را نمي‌شناخت.

از نظر مهندس بازرگان مي‌توان از فردي پيروزي انقلاب، با آمريكا دوست بود و اين در حالي است كه اگر برخورد قاطع امام (رحمته‌الله‌عديه) نبود بازرگان با اين بينش يك شبه انقلاب را در دامن آمريكا مي‌انداخت و با همين تفكر بود كه وزير امور خارجه دولت موقت در الجزاير با برژينسكي مشاور امنيتي كارتر ملاقات مي‌كند و اين كار، خشم و شگفتي مردم و رهبري را برانگيخت و لذا در راستاي روحيه انقلابيون كه خطر نفوذ آمريكا در شريان‌هاي نظام را گوشزد مي‌کردند، سفارت آمريكا به اشغال دانشجويان پيرو خط امام در آمد و بازرگان به عنوان اعتراض استعفا داد و امام نيز آن را پذيرفتند.

گروگان‌گيري

در تاريخ معاصر حادثه‌اي به عظمت گروگان‌گيري نداشته‌ايم. كه لازم است در رابطه با آن حادثه دو نوع عامل را در نظر گرفت:

الف) عواملی كه ارتباط مستقيم با قضيه داشتند، ولي عوامل اصلي نبودند مثل

1- پذيرش شاه از سوي آمريكا 2- ملاقات نخست وزير دولت موقت با برژينسكي

ب) عوامل اصلي : 1- گروگان‌گيري بازتاب طبيعي دخالت‌هاي آمريكا در پنجاه ساله اخير در امور مسلمين بود 2- بازتاب الهامات تدريجي ولي مؤثر از تعاليم اسلامي، به خصوص تشيع بود و روحيه سازش نكردن با ظلم و ظالم و نگراني و شناختي كه از توطئه آمريكا به عنوان سردمدار استكبار جهاني وجود داشت، الزاماً چنين واقعه‌اي را مي‌طلبيد.

3- بازتاب كينه ديرينه‌اي است كه در عمق وجدان ملت موجود بود و مذهب و مليت ما از آمريكا جريحه‌دار شده بود.

4- بازتاب و تجلي توكل يك ملت به خدا بود كه از رهبر الهي خود آموزش ديده بودند.

²⁰ - با همه خوب بودن

²¹ - سخت‌گيري نسبت به كفار

سفارت در 13 آبان سال 58 به دست دانشجویان افتاد (به مدت 444 روز) و مورد پشتیبانی مردم و رهبري قرار گرفت. امام فرمودند: « آن انقلابي بزرگتر از انقلاب اول است ». آیتالله بهشتي در سمت نايب رئيس مجلس خبرگان از پشتیبانان اين کار بودند و گروههاي چپ و مارکسيست که همیشه مذهبيها را به ساده گرفتن امپرياليسم متهم ميکردند و معتقد بودند آمريکا با پيچيدگيهاي که دارد بالاخره انقلاب را منحرف ميکند و خودشان را همیشه طلایه دار و پيشتاز مبارزه با امپرياليسم ميدانستند، يك مرتبه متوجه شدند در اين راه، بسيار بسيار از ملت و رهبرالهي آن عقب افتاده اند و به همين جهت در ابتدا ميگفتند حرکتي است مشکوک ولي بعد که ديگر حثيتي براي آنها نمانده بود،ديدند حرکتي بسيار انقلابي و سازش ناپذير است بخصوص که اسناد مربوط به خط ميانه و سازشکار داخلي را نيز دانشجویان خط امام منتشر کردند، مثل اسناد مربوط به رابطه پنهاني حسن نزيه، مقدم مراغه اي و تيمسار مدني که همگي از اعضاء دولت موقت آقاي بازرگان بودند.

افراي مثل قطبزاده و بني صدر با گروهگانگيري مخالفت کردند و بني صدر گفت: « با گروهگانگيري، ما گروهگان شده ايم ». و خود را بدین طريق به آمريکا نزديک کرد و از مسير حماسي انقلاب و رهبري آن از همان روز فاصله گرفت.

عکس العمل آمريکا : 1- مسدود کردن داراييهاي ايران 2- تحریم اقتصادي ايران توسط متحدين آمريکا 3- حمله ناموفق طيس 4- تحريك و ايجاد کودتاي نوژه 5- دادن چراغ سبز به عراق براي حمله به ايران
امام خميني(رحمته الله عليه) امر رسيدگي به مسئله گروهگانها را به عهده اولين مجلس شوراي اسلامي واگذار کردند که نهايتاً در نشست الجزاير و با وساطت آن کشور به نتايج زير رسيد.

1- اموال ايران از توقيف خارج گشت 2- قرار شد اموال شاه و ديگر طاغوتيان فراري با تهيه درخواست حقوقي از سوي ايران به دادگاههاي صالحه ارجاع شود و آمريکا متعهد گرديد در امور ايران مداخله نکند (عجيب اينکه همانهاي که ميگفتند چرا گروهگانگيري کرديد، بعد ميگفتند چرا گروهگانها را محاکمه نميکنيد؟).

نتايج گروهگانگيري

1- در عرف نظام سياسي جهان، عملي ارزش آفرين بود که عامل بقا و شخصيت دادن به يك ملت و انقلاب شد.

2- تحقير آمريکا که موجب ريشه دار شدن انقلاب گرديد. 3- براي جهان روشن شد که سفارت آمريکا، سفارت نبود، بلکه جاسوسخانه بود و عملاً حثيت آمريکا در عرف بين المللي براي همیشه از بين رفت. 4- اسناد نشان داد نوکرهاي آمريکا در حال برنامه ريزي بر عليه انقلاب بوده اند. 5- شيرازه عوامل توطنه که توسط سفارت رهبري مي شدند، از هم پاشيد، در داخل سفارتخانه دستگاه گيرنده و فرستنده عجيب داشتند که با آن مي توانستند روي تمام امواج بي سيم هاي جمهوري اسلامي بيابند. 6- بسياري از عواملشان رسوا شد و بي آبرويي برايشان آورد. 7- بسياري از برنامه هاي شان کشف و خنثي شد. 8- براي جهانيان روشن شد که آمريکاييها خيلي هم قلدر نيستند و زورشان به امت مؤمن نمي رسد. و در نتيجه اُبّهتشان نزد ساير ملل شکست و تأثير اسلام در مقابله با قدرت هاي مستکبر نمودار گشت.

کشف کودتاي نوژه

در راستاي برنامه جهت سرنگوني نظام اسلامي، به کمک عوامل داخلي و خلبان هاي ارتش برنامه اي دقيق طراحي کرده بود که طي يك عمليات سراسري، تمام مراکز تصميم گيري نظام جمهوري اسلامي توسط هواپيماهاي موجود در پادگان نوژه کوبيده مي شود و عملاً سران کشور همگي کشته شده و لذا نظام سقوط مي کند.

جوانها و نيروهاي متدين و پاسداران، به کمک لشکر اطلاعات 40 ميليوني کودتا را کشف کرده بودند و به همين جهت از مدت ها قبل عوامل آن را زير نظر گرفتند. وقتي که عوامل کودتا آماده عمليات شدند، يك روز عصر که بنا بود همه در پارک لاله جمع شوند تا با ماشينهاي مخصوص، آنها را به محل پيش بيني شده برده و از آنجا با هواپيما به پرواز در آمده تهران و مراکز حساس انقلاب را تخریب کنند، نزديک اتوبوس که ميرسند مي بينند توسط سپاه محاصره شدند، آنها فکر کرده بودند حالا که کشور سازمان امنيت و اطلاعات ندارد به راحتی مي توانند هر عملي را انجام دهند. **کشف کودتا** يك شوک براي آمريکا بود و بسايري از اميدهاي آمريکا و سلطنت طلبها و تيپ هاي مثل بختيار، به

یأس بدل شد (نظامی که مردمش اعتماد به خدا داشته باشند با مددهای غیبی از عوامل فتنه دنیاداران می‌رهد).

جنگ تحمیلی

بعد از اینکه از طریق روحیه گرایش به آمریکایی دولت موقت و نیز از طریق جاسوسخانه و از طریق کودتای نوژه نتوانستند انقلاب را از مسیر خود خارج و یا به دست گیرند، صدام حسین را جهت حمله به ایران تشویق و تجهیز کردند. ایران از نظر شرایط داخلی و هم از نظر آشفتنگی در ارتش، دارای شرایطی بود که در ظاهر اگر عراق حمله می‌کرد هیچ نیروی منظم و منسجمی نبود که او را از حرکت باز دارد و به همین دلیل هم صدام حساب کرده بود که چند روز بعد از حمله در تهران است و در اثر همین اطلاعات بود که سقوط انقلاب را در اثر جنگ، حتمی و مسلم می‌دانستند و به امید سقوط انقلاب هم حمله کردند، و وقتی در همان یک هفته اول در بیابان‌های اهواز متوقف شدند، متوجه شدند تحلیل‌هایشان غلط از آب در آمد²² و اینجا بود که خواستند بر اساس عرف بین‌المللی آن روز، سازمان ملل دخالت کند و جنگ را در همان شرایط که لشکر عراق بسیاری از زمین‌های خوزستان را اشغال کرده، متوقف نماید و بین سربازان ایران و سربازان عراق، سربازان سازمان ملل حایل شوند و سال‌ها ما را در آن شرایط خفت بار نگه دارند و ما که ریش‌مان گرو است التماس کنیم. ولی امام خمینی (رحمت‌الله‌علیه) برعکس نظر بسیاری که خود را باخته بودند و پیشنهاد سازمان ملل را برای ایران حیاتی می‌دانستند و در حالی که عراق پشت دروازه اهواز مستقر است، جنگ را رهبری کردند و بزرگترین حماسه‌های اسلامی به صحنه آمد و در قرن بیستم مبارزه بی‌شکست با پیروزی از فرهنگ کربلا ظهور کرد.

مطمئناً انقلاب اسلامی در مدت 8 سال جنگ، شخصیت اصلی خود را به جهانیان نشان داد و روشن شد که توان اسلام تا کجاست که یک ملت در شرایط سخت اول انقلاب و در شرایط تحریم اقتصادی چگونه می‌تواند در مقابل همه جهان استکبار و ابرقدرت‌ها و حاتم بخشی‌های شیخ‌های خلیج، بایستد و مسلم اگر دشمن بعثی از عرف جنگ، خارج نشده بود، با همه پشتیبانی که هر دو ابرقدرت از او داشتند ملت مسلمان ایران دولت بعثی را نابود می‌کرد. ولی دولت عراق با متوسل شدن به اسلحه شیمیایی و با سکوت جهان نسبت به این امر حیثیت جنگاوری خود را باخت و شکستی بزرگتر از شکست نظامی نصیب عراق و حامیان او شد. و روحیه سلحشوری و جنگاوری ملت مسلمان ایران بیش از پیش در صحنه جهان و اوراق تاریخ ثبت گردید.

عظمت و مواهب جنگ را جز آنها که در جنگ بالیدند و پرورش یافتند کس دیگر به خوبی ادراک نخواهد کرد، همچنانکه طعم گوارای اسلام را فقط مسلمانان راستین درک و باور دارند. امام عزیز که همه وجودش بیداری و بصیرت بود در مورد نتایج جنگ گفت:

« هر روز ما در جنگ برکتی داشته‌ایم که در همه صحنه‌ها از آن بهره‌جسته‌ایم، ما انقلاب‌مان را در جنگ به جهان صادر نموده‌ایم²³، ما مظلومیت خویش و ستم متجاوز را در جنگ ثابت نموده‌ایم. ما در جنگ پرده از چهره تزویر جهان‌خواران کنار زدیم. ما در جنگ ابهت دو ابر قدرت شرق و غرب را شکستیم. ما در جنگ ریشه‌های انقلاب پربرار اسلامی‌مان را محکم کردیم. ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرت‌ها، سالیان سال می‌توان مبارزه کرد. جنگ ما کمک به فتح افغانستان را به دنبال داشت. جنگ ما فتح فلسطین را به دنبال خواهد داشت... و از همه مهم‌تر استمرار روح «اسلام انقلابی» در پرتو جنگ تحقق یافت... جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست. جنگ ما جنگ فقر و غنا بود. چه کوتاه نظرند آنهایی که خیال می‌کنند چون ما در جبهه به آرمان نهایی نرسیده‌ایم پس شهادت و رشادت و ایثار و از خود گذشتگی و صلابت بی‌فایده است! در حالی که صدای اسلام‌خواهی آفریقا، از جنگ هشت ساله ما ست. علاقه به اسلام‌شناسی مردم در

²² - این مسئله بارها و بارها ثابت شده که آمریکایی‌ها هیچ شناختی از واقعیت انقلاب اسلامی و مردم ایران ندارند، چرا که عموماً مشاوران آنها روشنفکران سکولار و طبقات اشرافی جامعه می‌باشند که خودشان از اصل جامعه ایران و مکتب تشیع کاملاً بیگانه‌اند.

²³ - به همین جهت است که «بوش» رئیس‌جمهور آمریکا در سخنرانی‌اش در کنگره می‌گوید: «ما با 60 کشور اسلامی در جنگ هستیم» بدین معنی که خیزش اسلامی ضد آمریکایی امام خمینی (رحمت‌الله‌علیه) به ثمر رسید. امروز بر خلاف چند رادیو و تلویزیون صهیونیستی، شعارهای انقلاب اسلامی آرمان ملت‌ها شده است و این‌ها نمونه‌های رویش انقلاب است که نسبت به ریزش‌هایی که تحت تأثیر تبلیغات دشمن به وجود آمده بسیار قابل توجه است.

آمریکا و اروپا و آسیا و آفریقا یعنی در کل جهان ، از جنگ هشت ساله ماست... راستی مگر فراموش کرده ایم که ما برای اداء تکلیف جنگیده ایم و نتیجه، فرع آن بوده است؟...».

ای امام ! ای صدای رسای حق در سینه قرن بیستم :

چه خوب متوجه بودی که در نظام عالم، تخم حقی را که با نیت حق در آن بکارند، حتماً به ثمر خواهد رساند و چقدر بلند و عظیم بود درسی که به بشر دادی !

آری به حق، « **جنگ** » انقلاب را بیدم کرد و نباید فراموش کرد که سازمان ملل در شرایطی قطعنامه 598 را تدوین کرد که سعی داشت تا آنجا که می‌تواند خواسته‌های ما را در نظر بگیرد و لذا پذیرش قطعنامه چیزی نبود که ما را به کلی از اهدافمان دور کرده باشد، می‌ماند که اگر مردم آمادگی بیشتر از خود نشان داده بودند می‌شد نتایجی بهتر به دست آورد. و فراموش نکنید که آمریکا مستقیماً در خلیج فارس با ما جنگید و او به عنوان یک ابرقدرت بی‌آبرو شد و ما از نظر وسعت جهانی انقلاب، آبرو گرفتیم.

همین روزها در اخبار مشاهده می‌شود که جهان اسلام چگونه در جهت اسلام‌خواهی به تحرك افتاده که خود مسئولان آن کشورها مستأصل شده‌اند و مجبور شده‌اند برای جلب نظر ملتها تظاهر به اسلام نمایند و این یعنی اثبات حقانیت اسلام و صدور انقلاب اسلامی. و فقط به دو بیت شعر که یک روحانی اهل سنت مقیم سوریه در رابطه با انقلاب اسلامی و رشادتهای جوانان متدین در جنگ، سروده بسنده می‌کنیم. تو خودت عمق حضور انقلاب اسلامی ایران را در آینده آینده می‌توانی ترسیم کنی.

ایران، یا اَرْضاً لها

مِمَّا لَهَا حُكْمٌ بِأَهْدَافِ النَّبُوءَةِ مُحَكَّمٌ

ایران، یا اُخْتُ الْعُرُوبَةِ وَ الْعَرِي تَتَضَرَّمُ الدُّنْيَا وَ لَا تَتَضَرَّمُ

ایران ! ای سرزمینی که هر چه داری از خود داری و از خارج نگرفته‌ای.

اهداف نبوت در خاک تو دارد موقعیتش محکم می‌شود.

ایران ای برادر جهان عرب، اگر همه دنیا تباه شود، تو را تباهی مباد (که تو باید دنیا را نجات دهی).

سؤال: جناب آقای سرلشکر محسن رضایی با توجه به اینکه جنابعالی در طول جنگ فرماندهی سپاه را به عهده داشتید و تقریباً در جریان تصمیم‌گیری‌ها در رابطه با جنگ بودید، بفرمایید درست است که امام خمینی (رحمت‌الله‌علیه) معتقد بودند بعد از فتح خرمشهر ما دیگر جنگ را ادامه ندهیم و سایرین بر ادامه جنگ اصرار داشتند؟

جواب : هرگز چنین نبود، بلکه بعد از فتح خرمشهر ابهاماتی به وجود آمد. در جلسه‌ای که آقای ظهیرنژاد و مقام معظم رهبری و آقای رفسنجانی و احمدآقا و آقای موسوی اردبیلی بودند، امام سؤال کردند شما برای چه می‌خواهید از مرز جلوتر بروید؟ عده‌ای گفتند: اگر ما از مرز برویم کناراروند رود آنجا می‌توانیم دفاع کنیم و در اینجا که هستیم امکان دفاع از خود را نداریم. عده‌ای گفتند: ما هنوز هیچی دستمان نیامده. امام استدلال‌ها را گوش کردند ، بعد فرمودند: خیلی خوب پس آماده می‌شویم از مرز برویم آن طرف مرز. امام مخالف ادامه دفاع نبودند، بلکه می‌خواستند حد تصمیم و جدیت ما را ببینند و بعد خودشان تصمیم گرفتند و در واقع آن جمع در محضر امام یک امتحان پس دادند و اصلاً افراد حاضر چنین نبودند که اگر امام نظری داشته باشند قصد مخالفت داشته باشند. و از طرفی بعد از فتح خرمشهر پیشنهاد آتش بس یعنی دادن فرصت به دشمن برای بازیابی قدرت از دست رفته اش. (مصاحبه توسط هفته‌نامه شلمچه شماره 37 در اول مرداد سال 77 انجام شده).

دشمن نباید حس کند که این سرزمین را می‌تواند هر لحظه دلش خواست اشغال و هر موقع که دلش خواست برود در خطوط مرزی بایستد و اعلام آتش کند و همین نپذیرفتن آتش بس تحمیلی بعد از خرمشهر موجب شد که دشمن درک کند هزینه تجاوز به کشور اسلامی ایران بسیار بالاست و نمی‌شود پس از حمله هروقت خواستند اراده خود را بر ما تحمیل کنند.

نتایج انقلاب

به طور خیلی مختصر می‌توان بعضی از نتایج انقلاب را برشمرد، به این امید که خوانندگان عزیز با بصیرتی عمیق بتوانند انقلاب را صحیح تحلیل

نمایند. آنچه در ابتدای امر قابل ذکر است توجه به دو نکته اساسی است به عنوان نتایج انقلاب که آن دو عبارت است از :

الف) سقوط نظام شاهنشاهی

شاید امروز اهمیت سقوط نظام شاهنشاهی برای نسل جوانی که آن دوران را حس نکرده اند، ملموس نباشد، به خصوص که توطئه‌های داخلی و خارجی نگذاشت تا انقلاب، جامعه مطلوب خود را بوجود آورد و لذا عمق خیانت نظام شاهنشاهی خوب روشن نشد. ولی همین قدر این سؤال نباید مطرح باشد که آیا برای يك ملت بزرگ مسلمان ننگ نیست که 13 سال فرد منحرفی چون هویدا نخست وزیرش باشد؟ مشخصات شاه نیز از نظر سابقه سیاسی و دست‌نشانگی و روحیه، برای اهل نظر ناشناخته نیست. انواع فسادها و انحرافات اخلاقی او و خانواده و اطرافیانش راز پنهانی نبود.²⁴

ب) استقرار جمهوری اسلامی

چرا که نفس نظام جمهوری در مقابل نظام شاهنشاهی، برای ملت يك قدم به جلو است به خصوص که در نظام جمهوری اسلامی جلوگیری از آفات جمهوری‌های عنان گسیخته غربی پیش‌بینی شده است، و از طرفی نظام حالت مردمی به خود گرفت و امکان راهیابی مردم به سطوح مختلف حکومت فراهم گردید، لذا مردم با رئیس‌جمهورهایی مثل شهید رجایی و نخست‌وزیرانی مثل شهید باهنر روبرو شدند که از مستضعفترین اقشار مردم بودند.

1- انقلاب اسلامی، ایران را از نابودی مذهبی، اجتماعی و شخصیتی نجات داد و چیزی نمانده بود که هویت مذهبی و اجتماعی ایران تماماً با اشاعه فرهنگ فاسد غرب برای همیشه فراموش شود، و اساساً انقلاب اسلامی سبب احیاء اسلام گشت و موجب زدودن زنگارهایی شد که بر چهره اسلام زده بودند.

امام خمینی(ره) در رابطه با وظیفه مخالفت با رژیم شاه می‌فرماید: « شرع و حق حکم می‌کند که باید نگذاریم وضع حکومت‌ها به همین صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند در این شرایط اجتماعی و سیاسی، انسان مؤمن و متقی و عادل نمی‌تواند زندگی کند و بر ایمان و رفتار صالحش باقی بماند و دو راه در برابر خود دارد، یا اجباراً اعمالی مرتکب شود که شرک‌آمیز و ناصالح است و یا برای اینکه چنین اعمالی مرتکب نشود و تسلیم اوامر و قوانین طواغیت نشود با آنها مخالفت و مبارزه کند تا آن شرایط فاسد را از بین ببرد، چاره‌ای نداریم سرنگون کنیم. این وظیفه‌ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام دهند و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند. (ولایت فقیه ص 40)

2- جلوی بلعیدن کل کشورهای اسلامی توسط آمریکا و به وسیله فرهنگ فاسدش را گرفت و کل کشورهای اسلامی يك بازگشت به خویش‌نشدن اصیل خود را شروع کرده‌اند.

3- در زمانی که مذهب به عنوان يك تفکر شکست خورده جلوه کرده بود، مردم به قدرت مذهب پی بردند و متوجه شدند که عامل اصلی تحریک صحیح مردم می‌تواند فقط مذهب باشد.

امام خمینی(رحمته‌الله‌علیه) می‌فرماید:

« ... اسلام دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالت‌اند. دین کسانی است که آزادی و استقلال می‌خواهند. مکتب مبارزان و مردم ضد استعماری است، اما اینها اسلام را طور دیگر معرفی کرده‌اند و می‌کنند... (ولایت فقیه ص 6)

4- به جهان ثابت شد هر برنامه‌ای که از دیدگاه مذهب مطرود باشد، حتماً شکست خواهد خورد و علت به بن‌بست رسیدن دنیای رفاه و تکنولوژی، بی‌مذهبی و بدمذهبی است و جایی که توجه به خدا و قیامت به طور حقیقی مطرح باشد انسان از زندگی بهره کافی خواهد گرفت و همه بیماری‌های روحی و تربیتی جهان غرب هم درمان خواهد گشت. خدا انسان و جهان را بی‌دین نمی‌پسندد و هرگز دوره دین باوری سپری نشده است.

اساساً حیرت غرب از آن جهت بود که مدت‌ها تبلیغ کرده بودند که در قرن بیستم دوره دین سپری شده و درست در همین زمان است که نه تنها دین اسلام

²⁴ - رجوع کنید به کتاب « ظهور و سقوط سلطنت پهلوی » از حسین فردوست

غیرممکن را ممکن کرد و سقوط غیر ممکن رژیم شاه را بدون اسلحه ممکن کرد، بلکه درمان اکثر دردهایی که در قرن بیستم لاعلاج می‌نمود را نشان داد.

5- چهره ابرقدرتی آمریکا را لگد مال کرد و او را مجبور به اعزام قوا در خلیج فارس نمود و با انهدام سکوه‌های نفتی ایران خود را رودر روی ایران قرار داد که این بهترین دلیل بر قدرت اسلام برای مردم جهان گردید و با تجهیز عراق به اسلحه شیمیایی بسیاری از قرارداد های جهانی را که حیات ابرقدرت‌ها به وجود آن قراردادها بود زیر پا گذاردند.

6- تبلیغات جهانی با تناقض‌گویی‌ها که نسبت به انقلاب ایران مجبور به انجام آن شد از آبرو افتاد و در نتیجه امروز دیگر مردم جهان در بست تسلیم تبلیغات امپریالیسم و صهیونیسم نیستند.

7- از ابهت افتادن عوامل تهدید کشورهای جهان سوم مثل تحریم اقتصادی و تهدید نظامی.

8- روشن شدن دموکراسی دروغین غرب که حيله‌ای بیش نیست، بخصوص وقتی نتوانستند اسلام را در کنار سایر اندیشه‌ها تحمل کنند، حتی فرانسه که خود را مهد آزادی می‌نمود تحمل چند دختر روسی دار را از خود نشان نداد.

9- روشن شدن ضعف منطق جهان استکباری در مقابل منطق و حقانیت اسلام.

10- کشف کینه دیرینه غرب با اسلام، که در تجهیز سلمان رشدی در نوشتن و انتشار کتاب «آیات شیطانی» روشن شد.

11- به عصیانیت انداختن ابرقدرت آمریکا که سعی داشت جهان را با وقار فرهنگی خود متأثر کند، با امثال سرنگونی هواپیمای مسافربری و به دروغ افتادن در توجیه آن.

12- ظهور حقانیت شیعه به عنوان اسلام ناب و خنثی کردن تبلیغات سوء 500 ساله، در بد جلوه دادن فرهنگ اهل البیت (صلوات‌الله‌علیهم) در بین اهل سنت.

13- ایجاد برادری اسلامی در بین مسلمانان

14- احیاء و جهت دادن به نهضت فلسطینی که می‌رفت فراموش شود و اسرائیل تز از نیل تا فرات را عملی سازد (و هم اکنون اسرائیل در خود فلسطین اشغالی هم امن نیست و دعوا در بین خودشان مطرح است که یهودیان جدید را در سرزمین‌های اشغالی سکنی بدهند یا نه؟ کشوری که زمانی همه کشورهای عربی را سرزمین خود می‌دانست).

15- بر اساس قول خود غربی‌ها انقلاب اسلامی، خاور میانه را دگرگون کرد به طوری که شیخ‌های خود فروخته هم برای رضایت افکار عمومی کشورشان مجبور به اخذ مواضع اسلامی شده‌اند.

16- «اسپوزیتو» استاد بررسی مسائل مذهبی در دانشگاه ماساچوست می‌گوید: «باز خیزی اسلامی، مسئله قرن است و هیچ تصویری حیرت آورتر از حضور روحانیون تفنگ به دست در قرن اخیر نبود.» (زیرا تمام تلاش استعمار، جدایی دین از سیاست بود و وجود چنین صحنه‌هایی خبر از خنثی شدن فعالیت 500 ساله استعمار می‌دهد).

17- برای جهان روشن شد که اسلام را در جهل کامل بررسی می‌کردند و آنچه از اسلام می‌شناختند چهره حقیقی اسلام نبود و مدعیان اسلام در کشورهای عربی نیز رسوا شدند.

18- ایجاد یأس در جهان غرب که دیگر همه کاره جهان نیستند که هر چه را بخواهند بماند می‌ماند، و هرچه را بخواهند برود می‌رود.

یکی از روزنامه‌های غربی پس از اینکه از همه توطئه‌های اقتصادی و نظامی و تبلیغات مایوس می‌شود، می‌نویسد: «انقلاب اسلامی معشوقه مردم مسلمان ایران است که به او عشق می‌ورزند و هر چه غرب سعی می‌کند تا چهره او را بد جلوه دهد مردمی که از هویت انقلابشان آگاهند از آن دست نمی‌کشند.»

روزنامه وال استریت ژورنال نوشت: «در زمانی که همه فرهنگ‌ها شکست خورده، اسلام با تحرك تمام جلب توجه می‌کند.»

19- جلوگیری از غارت بیت‌المال مسلمین :

قبل از انقلاب، هر روز 6 میلیون بشکه نفت استخراج می‌شد که شاه، اکثراً پولش را به قدرت‌ها برای حفظ خودش باج می‌داد و یا در بانک‌های خارج در حساب‌های شخصی واریز می‌شد و یا خرج مسائل لوکس می‌گشت. شاه خودش می‌گفت: عمر نفت ایران 20 سال است و معلوم نبود بعد از آن بناست این ملت مصرف‌زده چکار کنند؟ انقلاب اسلامی هم در آمده‌های نفت را در جهت تأسیسات مادر و زیربنایی هدایت کرد، و هم استخراج آن را کنترل نمود..

20- خروج مشاران یعنی جاسوس‌های آمریکایی که علاوه بر غارت بیت‌المال و به فساد کشاندن فرهنگ ملت، جلو رشد تکنسین‌های خود کشور را می‌گرفتند و هویت ملی مردم را از بین می‌بردند.

21- وحدت بین حوزه و دانشگاه یعنی نزدیکی دین و اجتماع و روشنفکر با مذهب، و شاید بتوان این نکته را یکی از اصول اساسی و نتایج ارزنده انقلاب دانست که سال‌های سال انقلاب را از متلاشی شدن باز می‌دارد و این دو قشر فعال اجتماع وقتی کنار هم آمدند جامعه از هر گونه افراط و تفریطی مصون می‌ماند که تحرك و نیروی طبیعی روحانیت را در صفحات گذشته و نقش اساسی آنها را در نهضت روشن نمودیم. و اینجا فقط جمله‌ای از امام خمینی (رحمته‌الله‌علیه) می‌آوریم که کسی گمان نکند منظور ما پذیرش مطلق روحانیت است، بلکه سخن در آن بود که روحانیت با سازماندهی طبیعی و مردمی که دارد، شرایط بسیار مساعدی برای ایجاد انقلاب و حفظ آن داراست و این به شرطی است که بخواهند در خدمت دین و دیانت باشند وگرنه همچنانکه امام می‌فرمایند می‌توانند تیشه به ریشه دین و انقلاب بزنند. امام خمینی (رحمته‌الله‌علیه) در این رابطه می‌فرمایند:

« البته این بدین معنا نیست که ما از همه روحانیون دفاع کنیم، چرا که روحانیون وابسته و مقدس‌نما و تاجرگرا هم کم نبوده‌اند و نیستند. در حوزه‌های علمیه هستند افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی (صلوات‌الله‌علیه و آله) فعالیت دارند، امروزه با ژست تقدس مآبی چنان تیشه به ریشه این انقلاب و نظام می‌زنند که گویی وظیفه‌ای غیر از این ندارند. خط‌تجرگرایان و مقدس‌نمایان احمق در حوزه‌های علمیه کم نیست، طلاب عزیز لحظه‌ای از فکر این مارهای خوش‌خط و خال کوتاهی نکنند. اینها مروج اسلام آمریکایی و دشمن رسول‌الله (صلوات‌الله‌علیه و آله) هستند. آیا در مقابل این افعی‌ها نباید اتحاد طلاب عزیز حفظ شود؟... 67/12/3.»

و باز در ادامه می‌فرمایند:

« حربه نفوذ استکبار در حوزه‌ها شعار جدایی دین از سیاست است... ولی طلاب جوان باید بدانند که پرونده تفکر این گروه همچنان باز است و شیوه دین‌فروشان عوض شده است... دیروز مقدس‌مآبان بی‌شعور می‌گفتند: دین از سیاست جداست و مبارزه با شاه حرام است، امروز می‌گویند: مسئولین نظام کمونیست شدند. تا دیروز مشروب‌فروشی و فساد و فسق و حکومت ظالمان برای ظهور امام زمان (ارواح‌نا فدا) را مفید و راهگشا می‌دانستند، امروز از اینکه در گوشه‌ای خلاف شرعی که هرگز خواست مسئولین نیست رخ می‌دهد فریاد «وا اسلاما» سر می‌دهند. دیروز حجتیه‌ای‌ها مبارزه را حرام کرده... امروز انقلابی‌تر از انقلابیون شده‌اند. دیروز ولایتی‌ها که در سکوت و تاجر خود آبروی اسلام و مسلمین را ریخته‌اند و عنوان ولایت، جز تکسب و تعیش²⁵ نبوده است، امروز خود را بانی و وارث ولایت نموده حسرت ولایت دوران شاه را می‌خورند... همه اینها نتیجه نفوذ بیگانگان در جایگاه و در فرهنگ حوزه‌هاست و برخورد واقعی هم با این خطرات، بسیار مشکل و پیچیده است. از یک طرف وظیفه تبیین حقایق و واقعیات و اجرای حق و عدالت در حد توان و از طرفی دیگر مراقبت از نیفتادن سوژه‌ای به دست دشمنان، کارآسانی نیست.»

و از نمونه‌های تاجر می‌فرمودند: «یادگرفتن فلسفه و عرفان در حوزه شرك به شمار می‌رفت» و اشاره می‌کنند: کوزه‌ای که فرزندشان آب نوشیده، آب کشیده‌اند چون امام فلسفه تدریس می‌کردند.

و می‌فرمایند: «این انقلاب باعث شد که حوزه‌های ما از تاجرگرایی نجات پیدا کند و در یک کلمه احیاء اسلام ناب محمدی (صلوات‌الله‌علیه و آله).

باز نباید فراموش کرد که تنها امید حفظ انقلاب، به حضور روحانیت متعهد و مبارز در صحنه انقلاب است و اگر دسیسه‌ها دست به دست هم بدهد و روحانیت از صحنه انقلاب کنار روند و یا کنار زده شوند، حتماً و حتماً بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌ها انقلاب را خواهند بلعید، همچنانکه بقیه انقلاب‌های

جهان توسط دو قشر اداری مآبها و یا صنعتگراها بلعیده شد و از مسیر خود باز ایستاده.

22- استقلال و آزادی در عرصه سیاسی.

23- حرکت در جهت خود اتکایی، در زمانی که همه باورهای به خود اتکایی در جهان سوم به یأس گرائیده بود.

24- جذابیت و اقتدار معنوی در عرصه جهانی

25- اثبات توانایی و قدرت ملتها در مقابله با استعمارگران و ابرقدرتها

26- احیاء کرامت زن در سطح جهان، که زن وظیفه‌ای بزرگتر از آنچه غرب برای او ترسیم کرده می‌تواند به عهده بگیرد

27- ایجاد ملجائی و امیدگاهی برای مستضعفین و مظلومان جهان در راستای کمک به مبارزه ضد استکباری آنها

28- تبدیل ایران از ژاندارم منطقه برای استعمارگران به دشمن استعمار و امپریالیسم

29- تقویت جبهه مبارزه با اسرائیل و احیای نهضت فلسطین، چرا که اگر فلسطین توسط اسرائیل بلعیده شود، حیات کلیه کشورهای اسلامی به خطر می‌افتاد و یک خودباختگی کامل در جهان اسلام حاکم می‌شد.

30- مبارزه با فحشاء و منکرات از طریق بستن مراکز فحشاء، مشروب فروشی‌ها، قمارخانه‌ها، سالم سازی کنار دریاها، اصلاح برنام‌های مبتذل سینمایی و رادیو تلویزیونی. تبصره

مسئله مهم ادیان الهی که انقلاب اسلامی نیز برآن تکیه دارد اهمیت دادن به کانون خانواده است و لذا دشمن نیز به این نتیجه رسیده است که از طریق تهاجم فرهنگی و ایجاد افکار هوس‌آلود، به انقلاب اسلامی ضربه بزند و به همین جهت موارد زیر را در دستور کار خود قرار داده است:

الف) کاهش ارزش دین در جامعه تا آنجا که اگر ممکن است با ایجاد شک‌های مختلف به اصل خدا و یا نبوت و یا احکام دین انسان‌ها را به شک بیاندازد و اگر نشد روحیه دین باوری و اعتقاد به مفید بودن دین را در جامعه ضعیف نماید.

ب) گسترش ترویج فساد از طریق فیلم‌های مبتذل و عکس‌های برهنه و دامن زدن به بدحجابی زنان و توزیع مواد مخدر و کوشش در جهت اعتیاد جوانان و.....

ج) ایجاد بدبینی به انقلاب اسلامی به منظور دلسرد کردن مردم از نتایج آن و امکان ادامه انقلاب، با ایجاد اختلال در اقتصاد مملکت. و همه این برنامه‌ها با گسستگی نظام خانواده و جدا شدن نسل‌های گذشته و تجربه‌های آنها از نسل‌های بعدی محقق می‌شود. و لذاست که انقلاب اسلامی بر خلاف همه توطئه‌ها برای گسسته شدن نظام خانواده، بر احیاء آن تأکید دارد.

مقایسه

یکی از ملاک‌های مهم برای ارزیابی انقلاب، مقایسه آن با نظام‌های پیشین است و لذا جدول زیر توان چنین مقایسه‌ای را در اختیار ما قرار می‌دهد.

سال	سال	متغیرها
1377	1356	سال

جمعیت	33 میلیون نفر	65 میلیون نفر
جمعیت شهری	17 میلیون نفر	40 میلیون نفر
جمعیت روستایی	17 میلیون نفر	25 میلیون نفر
تولید نفت	6 میلیون بشکه	3/5 میلیون بشکه
مصرف نفت	0/5 میلیون بشکه	1/5 میلیون بشکه
صادرات نفت	5/5 میلیون بشکه	2 میلیون بشکه
قیمت یک بشکه نفت	13 دلار	10 دلار
درآمد نفت	22 میلیارد	10 میلیارد
سرانه درآمد نفت	700 دلار	150 دلار
الگوی مصرف	روستایی و پایین	شهری و بالا
توقعات مردم	متوسط	خیلی بالا
هزینه های کشور	حفظ تاج و تخت	1000 میلیارد دلار بازسازی جنگ
قدرت خرید دلار	1	0/5

پس طبق جدول فوق ، نیازها و خواسته های مادی و معیشتی جامعه در مقایسه بین سال 56 تا 77 که سال سازندگی است و باید مشکلات به جا مانده را حل کرد، حدود 6 برابر شده اما امکانات مادی ناشی از نفت به حدود یک چهارم کاهش یافته ، و هر مدیری اقرار خواهد کرد که مدیریت جامعه روی هم رفته تلاش های خوبی کرده است، هرچند که نسبت به ایده آلها راه بسیار مانده است. آری هم باید اهداف انقلاب فراموش نشود ، و هم باید امکانات را در نظر داشت و با کاهش مصرف، و افزایش تولید و توزیع عادلانه ، تلاش کرد تا حد مقدور امکانات را متناسب با اهداف و نیازها بالا برد.

باید ابتدا پرسید اگر نظام شاه با جهت خاصی که داشت تا کنون ادامه می یافت، وضعیت مادی و معنوی این ملت به کجا می رسید؟ با سیاست مصرفی صرف و صنایع صدرصد وابسته و بی تفاوتی نسبت به تولید کشاورزی داخلی، کار به کجا می کشید؟ علیرغم ترمز عظیمی که انقلاب اسلامی برای تغییر محتوی و جهت جامعه شاهنشاهی نموده به جهت کوتاهی آن زمان و فرصتهایی که از دست رفته، مردم ایران در زمان انقلاب اسلامی متحمل فشارهای زیادی شده اند، وای اگر همان جریان ادامه می یافت.

مقایسه با کشورهای همپراز

برای اینکه بتوانیم نتایج انقلاب را به طور صحیح ارزیابی کنیم و به جهت کاستی ها، کمالات آن را نادیده نگیریم، باید ببینیم کشورهای هم طراز یا همسایه ما طی این مدت که انقلاب اسلامی حاکم بوده، در آن کشورها چه شده و چه کرده اند؟

عراق : خود را آلت دست استکبار و ارتجاع منطقه کرد و پس از جنگ تحمیلی و جنگ نفت در خلیج فارس و خسارتهای جانی و مالی جبران ناپذیر و با آن همه امکانات دهها سال عقب افتاد و ملت عراق با آن همه ثروت به یک ملت فقیر تبدیل شد.

عربستان و کویت : که با مقیاس جمعیتی که دارند عظیم ترین ثروت های نفتی را در اختیار داشتند و در سایه قدرت مالی و نفتی شان به نظر می رسید که به سطوحی از توسعه و رفاه رسیده و توانسته اند امنیت شان را تضمین کنند و لاقلاً از وابستگی اقتصادی خود را رها کرده باشند . ولی می بینیم که ثروت و توان مالی خود را به باد داده اند و عزت و شرافت و استقلال خود را از دست داده و برده وار خود را به آمریکا فروخته اند.

ترکیه : که این دو دهه، جنگ نداشت و در عین حال به خاطر انقلاب ایران و جنگ تحمیلی همه گونه مورد حمایت سیاسی و اقتصادی قرار گرفت و فرصت طلبانه از هر دو کشور ایران و عراق سودهای زیادی به جیب زد، چه وضعیتی دارد؟ سطح رفاه مردم و تورم آن چقدر است؟ توسعه و عمران عمومی چقدر صورت گرفته ؟ استقلال سیاسی و خودکفایی صنعتی آن چه میزان است ؟

وضع افغانستان و روسیه و جمهوری‌های تازه استقلال یافته که روشن است و نیاز به گفتن ندارد.

مقایسه با کشورهای پیشرفته: قضاوت در مورد یک پدیده بزرگ مثل انقلاب اسلامی در دل تاریخ به زمان نسبتاً زیادی نیاز دارد. وقتی که قیام امام حسین (علیه السلام) را برخی مردم ساده. در همان سال‌های اولیه بررسی می‌کردند ممکن بود بگویند که این حرکتی شکست خورده است، ولی هرچه زمان بر آن گذشت و نقش آن در ادامه تاریخ محسوس‌تر شد، قضاوت‌ها دگرگون گشت. حال از عمر انقلاب اسلامی دو دهه می‌گذرد که به طور ناخواسته همه‌اش در بحران بوده و مسلم قضاوت در مورد یک پدیده در زمان بحران، منطقی‌اً به نتایج مفید منجر نمی‌شود و ممکن است از امکانات بزرگی که در درون آن نهفته است غافل شده و نسبت به اصل آن بی‌تفاوت شویم و ناگهان با از دست رفتن آن روبرو گشته و تازه بفهمیم چه شده است.

به هر حال یک ملک مهم برای فهم صحیح و نتایج انقلاب، مقایسه آن با نتایج سایر انقلاب‌ها می‌باشد. انقلاب فرانسه را اگر مرحله‌بندی کنیم که طی این 200 سال چه مراحل را داشته می‌بینیم، در فردای انقلاب به فاصله کمی ناپلئون سر بر می‌آورد و برخلاف شعار اصلی انقلاب که آزادیخواهی بود به عنوان امپراتور حکومت را با اقتدار بیشتری به دست می‌گیرد و فرانسه وارد یک سلسله جنگ‌های طولانی می‌شود. سپس در یک صد سال اول عمر انقلاب فرانسه در سال‌های 1830 و 1848 و 1871 شورش‌ها و آشوب‌های داخلی عظیم صورت می‌گیرد و در سال 1871 نیز فرانسه از آلمان شکست می‌خورد.

خلاصه، گویی طبیعت انقلاب‌ها این است که تا مدت‌ها فشار و التهاب و بحران جامعه را رها نکند. انقلاب شوروی سابق که حزب حاکم بر اساس اصول مارکسیسم لنینیسم جامعه را همچون محوطه یک آزمایشگاه مورد دست کاری و تغییر قرار می‌دهد و برای برقراری مالکیت دولتی و سلب مالکیت خصوصی برخلاف فطرت الهی انسان‌ها افکار غیر الهی را حاکم می‌کن، چه تلفات جسمی و روحی به بار آورد و در آخر هم مردم از دست دیکتاتوری تزارهای روس در آمدند، و با غفلت از احکام الهی و با پذیرفتن مرام کمونیستی، گرفتار دیکتاتوری حزبی شدند.

نتیجه اینکه با مقایسه انقلاب‌ها می‌توان متوجه شد که نه می‌توان سرنوشت ملت را در اختیار حاکمان دیکتاتور قبلی رها کرد و از انقلاب کردن منصرف شد و نه می‌توان با تحولات صرفاً مادی و رها کردن نفس امّاره به نتیجه رسید، بلکه باید در راه انقلابی که در عین الهی بودن، توان برآوردن نیازهای مادی جامعه را به صورت عادلانه دارد، تلاش شبانه‌روزی نمود و این نتیجه را مطالعه انقلاب‌های موجود در تاریخ به ما گوشزد می‌کند. چرا که نه انقلاب به رسم غربی - اعم از شکل فرانسوی آن و یا شکل کمونیستی آن - نتیجه دارد و نه پذیرفتن سایه سیاه دیکتاتوری به صلاح ملت است.

انقلاب اسلامی در دل تجربه‌های گوناگون ملت و پس از نظر به انقلاب‌هایی مثل انقلاب الجزایر که گرفتار آفات‌های مخصوص به خود شد، پرچم معنویت و عدالت را به عنوان یک آرمان برای بشر جدید بلند کرد، که انسان هم نیاز به عدالت دارد و هم نیاز به پرستش خدا. و اگر خدا از صحنه زندگی خارج شود حتماً عدالت هم خارج خواهد شد و لذا باید به بهانه طلب عدالت از خدا غافل نگشت، همچنانکه به بهانه توسعه و پیشرفت نباید از عدالت غافل گشت و گرنه سرنوشت بشر همچنان در ادامه زندگی با مشکلات لاینحلی روبرو خواهد بود.

از تلاش‌هایی که برای ناکارآمد کردن انقلاب اسلامی می‌شود نباید غافل ماند، به آینده انقلاب و توانایی‌هایی که در کف دارد باید امیدوار بود. انقلاب اسلامی نشان داده است که توان به زباله دان فرستادن موانع داخلی و خارجی را دارد، عمده خوب شناختن انقلاب است تا ما از کسانی نباشیم که تحت تأثیر تبلیغات دشمن دست خود را از دامن انقلاب رها کنیم. انقلاب اسلامی ایران از نظر مبنایی و از نظر افق آینده شبیه نهضت امام حسین (علیه السلام) است و نه شبیه انقلاب کمونیستی روسیه که از اساس بر پایه یک سراب بنا شده باشد و هرچه جلو برود آثار سوء آن اساس غلط، خودنمایی کند.

آری انقلاب اسلامی به اشکالاتی گرفتار می‌شود که آنها عارضی هستند مثل سوء مدیریت و یا مزاحمت‌های مخالفین انقلاب که همان طور که روشن است انقلاب اسلامی می‌تواند این مسائل را پشت سر گذارد و به همین جهت است که باید باز به پشت سر گذاردن مشکلات موجود در سیر حیات انقلاب امیدوار بود.

به این نکته فکر کنید که برای اولین بار در تاریخ اسلام به خوبی قرآن و عترت در کنار هم به صحنه آمده‌اند تا وعده حقیقی پیامبر خدا را که فرمود: «اگر قرآن و عترت را رها نکنید، خیر دنیا و آخرتتان تضمین است» محقق شود.

جامعه و فرد و سیاست و حکومت و اقتصاد در قرون اخیر متأثر از تمدن و ارزش‌های غرب بوده و طبیعی است حال که انقلابی جهت احیاء اسلام ناب به صحنه آمده برای تنظیم روابط اجتماعی جامعه با ابهامات و موانع زیادی مواجه خواهد شد. چرا که فرهنگ غرب کاری با ذهن مردم کرده که تنها سیاست را همانی می‌دانند که غرب معرفی کرده و این مسئله در سایر امور از جمله مسائل آموزشی و تربیتی و اقتصادی نیز صدق می‌کند. حال چنین مشکلی حرکت جامعه را به سوی جامعه مورد نظر اسلام بسیار کند می‌کند، ولی افق روشن است و امیدوار به آینده بودن عین خردمندی است.

و ویژگی‌های انقلاب

1- استقلال و آزادی حقیقی، نه شعاری 2- جامعیت و رهبری، نه اینکه رهبری تحت تأثیر قشر خاص یا گروه خاص باشد بلکه همه مردم او را رهبر خود می‌دانستند و این در هیچ انقلابی در قرن اخیر به چشم نمی‌خورد. 3- مکتبی بودن انقلاب، نه اینکه یک انقلاب صرفاً سیاسی یا اقتصادی باشد مثل سایر انقلاب‌ها 4- گسترده‌گی، عمق و نفوذ انقلاب در میان مردم 5- تظاهرات و اعتصابات، محور اصلی فعالیت‌های عمومی انقلاب بود 6- پیوستن ارتش بدون برخوردهای طولانی 7- بهره‌گیری از مساجد به عنوان پایگاه انقلاب 8- سازماندهی غیر متمرکز در شهرها، محلات و روستاها 9- سرعت و شتاب انقلاب 10- پایین بودن میزان خسارت 11- بالا بودن میزان مشارکت فعال زنان و جوانان در انقلاب

مشکلات پس از انقلاب

1- میراث رژیم گذشته :

الف) بوروکراسی اداری، با این خطر که به جای اینکه ادارات در خدمت مردم باشند، زندگی مردم بازیچه ادارات شود و هر روز برای مردم مشکل بتراشند.

ب) اقتصاد تک محصولی مثل نفت و وابستگی آن به خارج

ج) بی‌تجربگی در زمینه فعالیت‌های فرهنگی و مقابله با شبیخون فرهنگی و فعالیت سیاسی و فعالیت پارلمانی

2- مشکلات و موانع طبیعی : الف) بی‌تجربگی انقلابیون در سال‌های نخستین اداره کشور

ب) فقدان نیروی انسانی کارآمد و وفادار به انقلاب - ج) تعدد مراکز تصمیم‌گیری - د) بی‌برنامگی‌ها

ه) ساده اندیشی و شتابزدگی که در ابتدای هر انقلابی به چشم می‌خورد

3- دخالت قدرتهای بیگانه : الف) جنگ‌های داخلی در مناطق مرزی ب) دخالت‌های نظامی و غیر نظامی ج) کودتا و توطئه‌ها

4- گروه‌های معارض با انقلاب :

الف) مجاهدین خلق و برخورد مسلحانه با نیروهای انقلاب از درون کشور.

ب) فدائیان خلق و شناسایی و شهادت بسیاری از نیروهای انقلاب

ج) جبهه ملی و نهضت آزادی و سلطنت طلب‌ها، که هر کدام به نحوی سعی دارند که از رسیدن انقلاب اسلامی به آرمان‌هایش جلوگیری کنند.

در طی درگیری‌های مردم و افسران نیروی هوایی در پادگان فرح‌آباد با نیروهای گارد شاهنشاهی که تا عصر روز 22 بهمن سال 1357 ادامه داشت اسلحه‌های فراوانی از پادگان خارج شد که بعدها معلوم گردید بخش عمده‌ای از این سلاح‌ها به دست نیروهای چپ و گروه‌های هوادار مجاهدین خلق افتاده و بخشی از آنها نیز به کردستان و مناطق مرزی رفته.

از فردای پیروزی انقلاب دهها دسته و گروه در اینجا و آنجا خودنمایی و هرکس برای خود ایدئولوژی و هدفی را اعلام کرد. امام خمینی (رحمت‌الله‌علیه) نیز سریعاً فرمان دادند که مردم اسلحه‌ها را به مساجد تحویل دهند و کمیته‌هایی برای برقراری نظم در مساجد تشکیل شد، و همین کمیته‌ها کانونی برای تولد بسیاری از ارگان‌های انقلابی شد و توانست خلاء قدرت انتظامی که بسیار هم خطرناک بود را پر کند و امید آنهایی که فکر می‌کردند ایران به ایرانستان

تبدیل می‌شود، به یأس بدل شد. ولی خساراتی هم که مردم از طریق این اسلحه‌ها متحمل شد کم نبود.

کردستان اولین منطقه‌ای بود که در آن، گروه‌های معارض مسلحانه با انقلاب برخورد کردند، در همان هفته‌های اول پیروزی انقلاب پادگان مهاباد و سنج مورد هجوم قرار گرفت و اسلحه‌های فراوانی از آنجا غارت شد و دو گروه محلی با نام‌های «دموکرات» و «سازمان کومله» سردمدار جریان‌های این منطقه شدند و بخش عظیمی از نیروهای انقلاب را به خود مشغول کردند که البته از طریق همین مقابله‌ها و تجربه‌های به دست آمده، سپاه پاسداران انقلاب تشکیل شد و جنگ دفاعی مقابله با حمله عراق به خوبی به نتیجه رسید.

ترکمن صحرا کانون دیگری بود که معارضین انقلاب در همان ابتدای انقلاب، انقلاب را تا مدتی به خود مشغول کرد و از کارهایی که باید انجام دهد بازداشت.

تحریکاتی در بلوچستان و به خصوص در زاهدان ایجاد کردند و تحت عنوان جنگ شیعه و سنی آشوب‌هایی را در منطقه به وجود آوردند و شهدای قابل توجهی از انقلاب گرفتند و انقلاب را از کارهایی که باید انجام می‌داد بازداشتند. در تبریز با تأسیس حزب جمهوری خلق مسلمان و زیر لوای آقای شریعتمداری به عنوان مرجع تقلیدی که آذربایجانی‌ها طرفدار اویند غائله به پا کردند و تبریز را اشغال نمودند و علاوه بر شهادت نیروهای از انقلاب، فرصت‌هایی را از انقلاب گرفتند.

تمام این غائله‌ها زیر پوشش یکی از ایدئولوژی‌های مشهور فعالیت می‌کردند، مثل 1- افکار کمونیستی 2- افکار التقاطی 3- افکار ناسیونالیستی و ملی‌گرایی 4- افکار به ظاهر اسلامی حزب توده و سازمان چریک‌های فدایی خلق با ایدئولوژی کمونیستی با انقلاب اسلامی به مقابله برخاستند.

سازمان مجاهدین خلق با ایدئولوژی التقاطی که آمیخته‌ای از اسلام و کمونیست بود به مقابله با انقلاب پرداخت و نیروهای زیادی را از جوانان مخلص به شهادت رساند.

نهضت آزادی با ایدئولوژی آمیخته از اسلام و لیبرالیسم به تدریج جبهه مقابله با انقلاب را گشود.

گروه‌هایی مثل انجمن حجتیه و گروه فرقان و گروه آرمان مستضعفان با برداشت سطحی خود از اسلام به مقابله با انقلاب و افکار امام و شهید مطهری پرداختند. چرا که هیچ کدام از اندیشه‌های فوق، اسلام ناب محمدی را نخواستند بپذیرند.

5- حضور غربزده‌ها و شرق زده‌ها - سرمایه داران و فئودال‌ها (تروریست‌های اقتصادی) - متحجرین مقدس‌نماها و چهره عوض کرده‌ها

6- جنگ تحمیلی : که در عین داشتن برکات فرهنگی، انقلاب را از اهدافی که در جهت بازسازی کشور داشت سال‌ها متوقف کرد.

7- برخورد قدرتهای بزرگ با انقلاب : طی دو قرن گذشته بخصوص در یک صد ساله اخیر، قدرتهای بزرگ جهانی و عوامل خارجی به جهت حقی که برای خود در کشورهای جهان سوم قائل شده‌اند، بزرگ‌ترین مانع توسعه و ترقی ایران بوده‌اند. هرگاه ملت ما برای توسعه و پیشرفت، حرکتی اساسی را شروع کرد با دخالت خود از آن جلوگیری کردند، از طریق عوامل خود در داخل دائماً مسئله ایجاد کردند و از دولت‌ها امتیاز می‌گرفتند.²⁶ و گروه‌های غرب زده وسیله فشار غرب به ایران و توده‌های وسیله فشار شوروی به کشور بودند.

در زمان کنده مداخله آمریکا برای قرار دادن ایران در مدار الگویی صرف غربی، موجب دیکته کردن اصول انقلاب سفید به شاه شد و امام خمینی (رحمته‌الله علیه) خیلی زود متوجه اصل قضیه شدند. با تبعید امام، شاه تحت عنوان «تمدن بزرگ» تعادل اقتصادی و فرهنگی ایران را برهم زد و کشور گرفتار فحشاء و اعتیاد و بیگانگی از فرهنگ ملی شد که مردم مجدداً به کمک بذری که ابتدا در 15 خرداد 42 پاشیده شده بود با پذیرفتن رهبری امام خمینی در نهایت شاه را ساقط کردند، ولی قدرتهای بزرگ به دو دلیل با انقلاب اسلامی

²⁶ - حتی اخیراً که ایران با تلاش دانشمندان خود به فناوری هسته‌ای دست یافت و قدمی بزرگ جهت عزتمندی کشور به جلو برداشت ابتدا قدرتهای بزرگ سعی کردند ایران را در این امر در سطح

جهانی مسئله‌دار کند و از آن بدتر عوامل داخلی آنها مأمور شدند که ایران را مقصر بدانند که چرا با پنهان نگه داشتن فعالیت‌های خود قدرتهای بزرگ را ناراحت کرده. گویا از نظر آقایان باید

ایران همه اسرار ملی خود را در اختیار ابرقدرت‌ها قرار دهد.

مقابله نمودند. یکی اینکه از منافع‌شان که در زمان شاه به راحتی به آنها بخشیده می‌شد نمی‌توانستند چشم‌پوشند. و دیگر اینکه چون متوجه بودند انقلاب اسلامی توانایی آن را دارد که ایرانی آباد و مستقل ارائه دهد و سرمشقی برای دیگر ملل شود، از هر سو به طرف آن تیرهای فتنه را رها کردند و دائماً انقلاب را گرفتار بحران نمودند، به امید آنکه مردم به این نتیجه برسند که انقلاب اسلامی کارآمدی لازم را جهت اداره کشور ندارد، این است که رد پای کشورهای غربی به خصوص آمریکا را در بسیاری از آشوب‌های داخلی و مشکلات کشور می‌توان مشاهده کرد. و نمونه خیلی بارز آن جنگ 8 ساله بود که به آن بسیار امید بسته بودند و عجیب‌تر آنکه انقلاب اسلامی در این جنگ توانست قدرت فوق‌العاده خود را به نمایش بگذارد و عملاً جهان متوجه قدرت انقلاب اسلامی شد.

از دیگر عوامل فشار بر روی انقلاب اسلامی سازمان‌ها هستند اعم از سازمان ملل متحد یا سازمان حقوق بشر. که اگر نگوئیم با توطئه صهیونیسم جهانی اداره می‌شوند، باید بگوئیم با ملک‌ها و ارزش‌های غربی به خصوص ارزش‌های آمریکایی می‌خواهند انقلاب اسلامی را ارزیابی و بازجویی کنند.²⁷ سازمان ملل متحد در سال‌های اول حمله عراق به ایران با بی‌تفاوتی حتی به طرزی جانبدارانه از کنار آن گذشت، اما به محض اینکه عراق در موضع ضعف افتاد، این سازمان فعال شد و در تیرماه سال 66 قطعنامه 598 را صادر کرد و سرانجام در سال 67 پس از قبول قطعنامه، پا در میان گذاشته و مجری آتش‌بس شد. ولی هنوز در اجرای بقیه بندهای آن از جمله تعیین خسارت‌های جنگی که بر ایران وارد شده، دست به دست می‌کند. در حالی که در جریان اشغال کویت به دست عراق سریعاً از خود قاطعیت نشان داد.

عمده آن است که متوجه شویم معنی دشمنی قدرت‌های بزرگ و کشورهای خلیج با انقلاب اسلامی چیست؟ و بدانیم انقلاب اسلامی قوانین وضع شده توسط قدرت‌های جهانی را نقض کرده و با طرح «اسلام»، «عدالت» و «دفاع از مظلوم» می‌خواهد ملت خود و انسانیت را نجات بخشد و هیچ راهی جز مقاومت در مقابل دشمنان برای نجات ملت خود نداریم و تجربه هم نشان داده که در این راه خداوند مدد رسان خواهد بود.

آفات انقلاب

1- تضعیف جو انقلابی و کاهش شور و نشاط انقلابی آن 2- تفکیک دین از سیاست 3- تفکیک علم از دیانت و چهره استدلالی و علمی دین را به فراموشی سپردن و تعبد بدون تعقل را القاء کردن 4- انحراف از اصول 5- نفوذ منحرفین توطئه‌گر در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها 6- رفاه پرستی و مصرف‌زدگی 7- بی‌تفاوتی مردم نسبت به وضعیت جامعه و انقلاب 8- منزوی شدن انقلابیون (که با اسراف‌هایی که در ادارات بعضاً به چشم می‌خورد این خطر هست). 9- فاصله گرفتن مسئولین از مردم 10- مسخ انقلاب و کودتای خرنده از درون، با روی کار آمدن افراد غیرمتدین 11- منزوی شدن افراد متعهد و دلسوز و کارآمد 12- بازگشت دوران فساد قبل از انقلاب 13- تضعیف نقش محور بودن مردم و خارج شدن آنها از صحنه

14- ضعف مدیریت کشور 15- ابهام و آشفتگی در خط مشی و نداشتن تحلیل صحیح در شرایط متفاوت

16- از بین بردن فضای انتقاد سازنده که برای هر انقلابی مانند انقلاب اسلامی نه تنها انتقاد، عامل ویرانی آن نبوده بلکه موجب حقانیت آن خواهد شد. برعکس انقلاب‌های غیرالهی که انتقاد موجب سرنگونی انقلاب خواهد شد.

17- و از همه مهم‌تر، ایجاد دسته‌بندی‌های تند بین نیروهای متعهد به انقلاب که موجب حذف یک گروه توسط گروه دیگر شده، نهایتاً انقلاب از یک گروه وفادار به خود در عمل و اجرا محروم خواهد شد. و یا تشدید گروه‌گرایی به طوری که برای پیروزی بر گروه رقیب حاضر شویم به دشمنان نظام متوسل گردیم که در این حال گروهی که به کمک بیگانه پیروز شده است سرپل دخالت بیگانگان در امور کشور خواهند شد.

²⁷ - در جلد 3 صفحه 107 کارنامه سپاه، دادستانی انقلاب اسلامی تهران هست که: برژنسنکی، مشاور امنیتی کارتر در نامه‌ای به «ونس» وزیر امور خارجه وقت آمریکا می‌نویسد: «با توجه به قابل پیش بینی نبودن حوادث و تحولات آینده در ایران الزاماً مهم است آمریکا با تمامی سازمان‌ها و گرایش‌های سیاسی بدون استثناء من جمله اقلیت‌های نژادی یا مذهبی و گروه‌های افراطی که قادرند مقاومت‌های مسلحانه علیه رژیم را تحریک کنند، تماس‌هایی برقرار کنند.

18- تضعیف روحانیت متعهد که عموماً تبلیغاتی که علیه روحانیت انجام می‌پذیرد به منظور نابودی روحانیت انقلابی است که موجب عزت ملت هستند و هرگز در طول تاریخ تن به ذلت و سازش نداده‌اند.

19- ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی. امام می‌فرمایند: «به اسم مذهب و به اسم اسلام می‌خواهند اسلام را از بین ببرند، دست‌های ناپاکی بین شیعه و سنی در این ممالک اختلاف می‌اندازند، این‌ها نه شیعه هستند و نه سنی، اینها ایادی استعمار هستند» (صحیفه نور جلد 1 ص 88).

20- غفلت مردم از تلاش‌های دشمن برای ناکارآمد نشان دادن انقلاب، به طوری که دشمن با توطئه‌ها و سنگ اندازی‌ها مانع رسیدن انقلاب به اهدافش شود و بعد از آن طرف هم تبلیغات کند که انقلاب اسلامی برای اداره جامعه ناتوان است.

21- آفات رهبران : از طریق گرفتار شدن به حبّ دنیا، چنانچه امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «**ضرر دو گرگ درنده که در ابتدا و انتهای گله بی‌چوپانی حمله‌ور شوند، هیچگاه از زیانی که از حبّ مال و جاه طلبی متوجه دین مسلمان می‌شود بیشتر نیست.**»

22- رخنه فرصت طلبان : که به انقلاب و اهداف آن ایمان ندارند ولی خود را در انقلاب نفوذ داده‌اند.

23- بی‌صبری و کم‌حوصلگی و عدم استقامت مردم

24- یکی از آفات مهم انقلاب برآورده نشدن اهداف اقتصادی انقلاب است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی داریم که: «در تحکیم بنیادهای اقتصادی، اصل، رفع نیازهای انسان در جریان رشد و تکامل اوست». و در بند 9 همان قانون داریم «رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه در تمام زمینه‌های مادی و معنوی».

در حالی که برنامه‌ریزی‌های کافی جهت اهداف اقتصادی انقلاب اسلامی صورت نگرفته. سرمایه‌داران غربی برای ساختار اقتصادی خود، به دور از مداخلات و مشکل تراشی‌های خارجی و به مدد انقلاب صنعتی و تولید ماشینی حداقل 200 سال کار بی‌وقفه کردند و لذا انقلاب اسلامی باید نسبت به اهداف بلند اقتصادی‌اش برنامه‌ریزی‌های جدی و بلند مدت داشته باشد و مردم نیز برای رسیدن به آن اهداف با تمام وجود تلاش و کار را شروع کنند تا افق‌های آینده درخشانی که حتماً دست یافتنی است ظهور یابد و نسل جوان گرفتار یأس از آینده نباشد.

روحیه مصرف‌زدگی و اسراف کاری و ریخت و پاش‌های بی‌مورد چه در نظام اداری و چه در خانواده، چیزی نیست که بتوان از آن به راحتی گذشت و از آن طرف تحریم‌ها، برای کشوری که سراسر وابسته بود و نیز فشارهایی که در اثر جنگ 8 ساله بر اقتصاد کشور وارد شد اگر فراموش شود، گمان می‌کنیم که ملت و انقلاب کارآیی لازم را جهت سر و سامان دادن به اقتصاد خود ندارد و از ساختن کشوری آباد و دیندار مایوس می‌شوند.

اصول انقلاب

1- اداره حکومت و نظام جمهوری اسلامی بر مبنای اسلام و حاکمیت اصل «ولایت فقیه» و بی‌اعتنایی کامل به همه ایدئولوژی‌های غیر اسلامی و التقاطی.

2- حمایت از محرومین و مستضعفین و مبارزه با سرمایه‌داران و ثروت‌اندوزان و مترفین و مرفهین بی‌درد و به عبارت دیگر «**جنگ دائمی فقر و غنا**».

3- سیاست نه شرقی و نه غربی، مبارزه با استکبار جهانی و کینه شدید نسبت به آمریکای خونخوار

4- دفاع از محرومان و مستضعفان و مسلمانان جهان

5- حضور زن مسلمان در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

6- نقش محوری روحانیت متعهد و انقلابی در هدایت و اداره نظام

7- مبارزه با تاجر و جمود و مقدس‌مآبی

8- استفاده از هنر اصیل و ناب و الهی در پیشبرد اهداف انقلاب

امام خمینی (رحمته‌الله‌علیه) می‌فرمایند:

«**آری شعار نه شرقی و نه غربی ما شعار اصولی انقلاب**

اسلامی در جهان گرسنگان و مستضعفین بوده. و در يك كلام باید مصلحت‌پابره‌نه‌ها و گودنشین‌ها و مستضعفین بر مصلحت

قا عدین در منازل و مناسک²⁸ و متمکنین و مرفهین گریزان از جبهه و جهاد و تقوی و نظام اسلامی، مقدم باشد و نسل به نسل و سینه به سینه شرافت و اعتبار پیشتازان این نهضت مقدس و جنگ فقر و غذا محفوظ بماند و باید سعی شود تا از راه رسیده‌ها و دین به دنیا فروشان، چهره کفر زدایی و فقر ستیزی روشن انقلاب ما را خدشه دار نکنند و لکه ننگ دفاع از مرفهین بی‌خبر از خدا را بر دامن مسئولین نچسبانند و آنهایی که در خانه‌های مجلل، راحت و بی‌درد آرمیده‌اند و فارغ از همه رنج‌ها و مصیبت‌های جان‌فرسای ستون محکم انقلاب و پابره‌نه‌های محروم حتی از دور هم دستی بر آتش نگرفته‌اند، نباید به مسئولیت‌های کلیدی تکیه کنند که اگر به آنجا راه پیدا کنند چه بسا انقلاب را یک شبه بفروشند. یک موی سر این کوخ نشینان و شهید دادگان به همه کاخ و کاخ نشینان جهان شرف و برتری دارد (پیام فریاد برائت امام خمینی).

«مسئولان ما باید بدانند انقلاب ما محدود به ایران نیست، انقلاب ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ حضرت حجت (علیه السلام) است (68/1/2)».

«مسلمانان باید بدانند تا زمانی که تعادل قوا در جهان به نفع آنان برقرار نشود، همیشه منافع بیگانگان بر منافع آنان مقدم است، ملت به خوبی دریافته‌اند که مبارزه، با رفاه طلبی سازگار نیست و آنها که تصور می‌کنند مبارزه در راه استقلال و آزادی مستضعفین و محرومان جهان با سرمایه‌داری و رفاه طلبی منافات ندارد با الفبای مبارزه بیگانه‌اند، و آنهایی هم که تصور می‌کنند سرمایه‌داران و مرفهان بی‌درد با نصیحت و پند و اندرز متذبه می‌شوند و به مبارزان راه آزادی پیوسته و یا به آنان کمک می‌کنند، آب در هاون می‌کوبند. بحث مبارزه و رفاه و سرمایه، بحث قیام و راحت طلبی، بحث دنیاخواهی و آخرت جویی، دو مقوله‌ای است که هرگز با هم جمع نمی‌شوند و تنها آنهایی تا آخر خط با ما هستند که درد فقر و محرومیت و استضعاف را چشیده باشند ما باید تمام تلاش‌مان را بنمائیم تا به هر صورتی که ممکن است خط اصولی **دفاع از مستضعفین** را حفظ کنیم».

«مسئولین نظام ایران انقلابی باید بدانند که عده‌ای از خدا بی‌خبر برای از بین بردن انقلاب، هر کس را بخواهد برای فقراء و مستمندان کار کند و راه اسلام و انقلاب را بپیماید، فوراً او را کمونیست و التقاطی می‌خوانند. از این اتهامات نباید ترسید، باید خدا را در نظر گرفت و تمام هم و تلاش خود را در جهت رضایت خدا و کمک به فقرا به کار گرفت و از هیچ تهمتی نترسید. آمریکا و استکبار در تمامی زمینه‌ها افرادی را برای شکست انقلاب اسلامی در آستین دارند، در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها مقدس‌نماها را که خطر آنان را بارها و بارها گوشزد کرده‌ام، اینان با تزویرشان از دورن محتوای انقلاب و اسلام را نابود می‌کنند، اینها با قیافه‌ای حق به جانب و طرفدار دین و ولایت همه را بی‌دین معرفی می‌کنند، باید از شرّ اینها به خدا پناه ببریم. همچنین کسانی دیگر که بدون استثناء به هر چه روحانی و عالم است حمله می‌کنند و اسلام آنها را اسلام آمریکایی معرفی می‌نمایند را هی بس خطرناک را می‌پویند که خدای ناکرده به شکست اسلام ناب محمدی (صلوات‌الله‌علیه و آله) منتهی می‌شود. هر وقت نام روحانیت را به میان آورده‌ام و از آنان قدردانی نموده‌ام مقصودم علماء **پاک و متعهد و مبارز** است. هیچ چیزی به زشتی دنیاگرایی روحانیت نیست».

«ما اعلام می‌کنیم که جمهوری اسلامی ایران برای همیشه حامی و پناهگاه مسلمانان آزاده جهان اسلام است و آنان را

²⁸ - نشسته‌گان در منازل و مشغول عبادات شخصی شدن و مبارزه را رها کرده‌اند

به مبانی عقیدتی و تربیتی اسلام و همچنین به اصول و روش‌های مبارزه علیه نظام های کفر و شرک آشنا می‌سازد».

ای امام : هر چه در لابلای کلامت می‌نگریم راه گم‌شده انسان سرگشته امروزی را می‌یابیم. تو در این عصر که بشر بیش از همیشه نیاز به هدایت اسلامی دارد با سخنان و زندگيات مفسر اسلام گشتی.

ای امام : تو به ما درس زندگی دادی و تا تو را شاگردی می‌کنیم، زنده ایم. تو از خود انقلابی به جا گذاشتی که خورشیدی است در شب تاریک و یخ زده این قرن.

دیروز را به یاد داریم که زندگی، کویر همه جا کشیده‌ای بود و مرگ بهترین چاره می‌نمود برای رهایی از آن زندگی و تو آمدی و از آن کویر، لاله زاری از انسانیت ساختی که امروز جنگلی است پر رمز و راز و دشتی با تن پوشی از زنده‌ترین سبزه‌ها که تا عمق روح و ایمان‌مان نفوذ کرده است.

پیش از این بیزار از آنچه بود و ناامید از آنچه باید می‌بود ولی نبود، و امروز خشنود از آنچه باید و هست و ناخشنود از آنچه هست و نباید و امیدوار لحظه‌های آبستن، که بی‌شک یک زندگی را خواهد زاد، هر چند چشم‌های عادت کرده به مرگ دنیا داران، آن را به رسمیت نشناسد. و آیا این‌ها معجزه نبود که با عصای تو ای موسای محمدی انجام گرفت؟ آیا عصای بیجان را زنده کردن مهم‌تر است یا ملتی مرده را حیات بخشیدن؟!

دزدان، دیانت را که راز ماندگاری این ملت بود و چشمه پایان ناپذیر انسانیت‌مان، ربوده بودند و ما حتی فراموش کرده بودیم که چه ربوده‌اند و تو آمدی و به خویشتن خویشمان آوردی و اینک چگونه می‌توانیم چشم برهم گذاریم و از غروب مرگبار دیروز نهراسیم و از انقلابی اینچنین بزرگ پاسداری نکنیم؟

ای امام : به روح تو قسم که تمام عمر بیدار می‌مانیم و همچنانکه در آخرین قطره های زلال گفتارت توصیه کردی با چشمانی باز به دشمنان خیره می‌شویم و آنها را آرام نمی‌گذاریم²⁹ و از رمز و راز حیات‌مان که تو برجای گذاردی نگهبانی می‌کنیم که تنها راه خوب ماندن و خوب مردن همین است و بس.

ای خدای بزرگ در این وظیفه عظیم یاری‌مان کن
« والسلام »

²⁹ - در پیام 1368/1/2 می‌فرمایند: همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آنها را آرام نگذارید، وگرنه آرامتان نمی‌گذارند.

